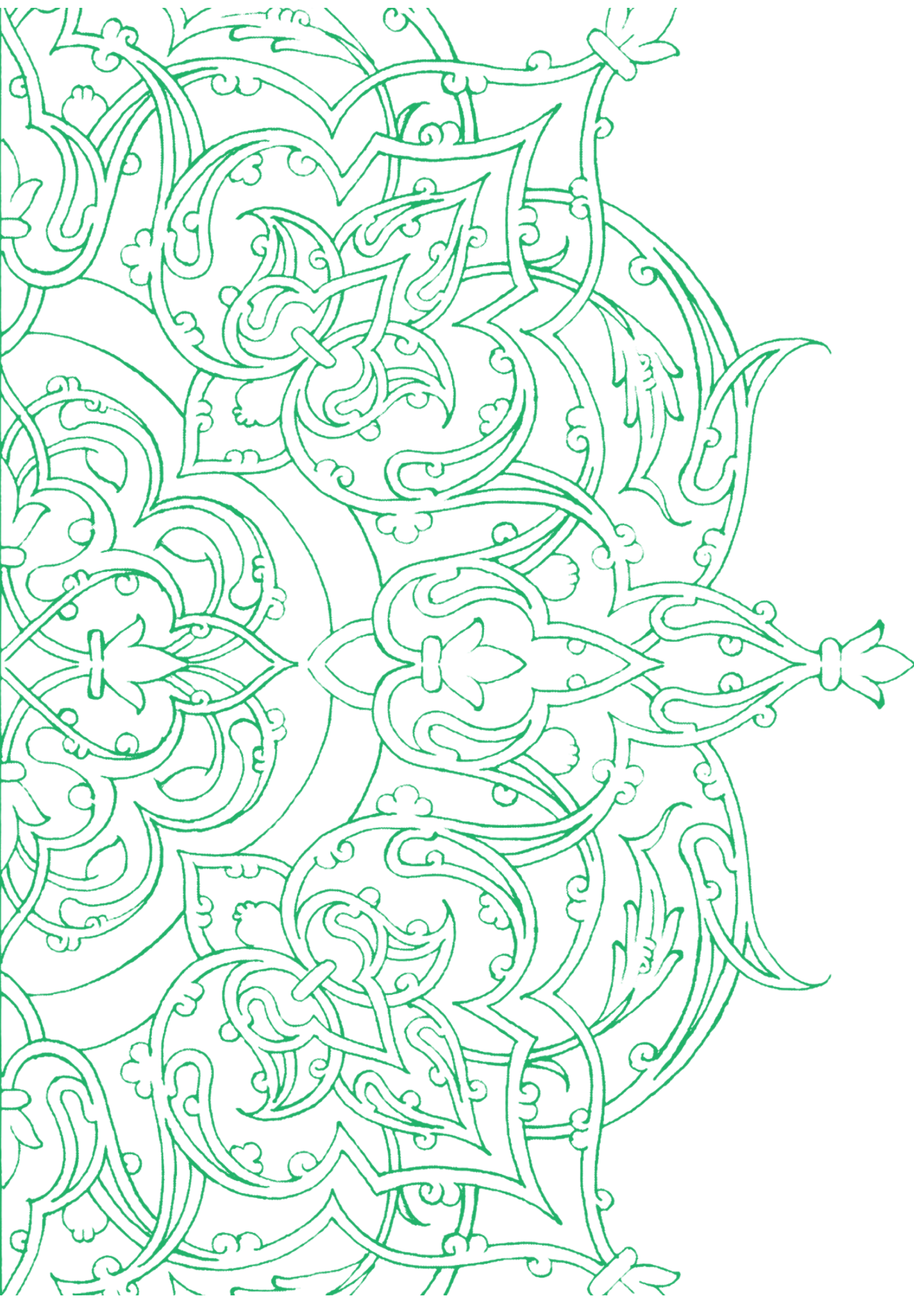


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



عمور و زوالتش

♦ کارنامه علمي گردان تخريب
لشكر ۱۴ امام حسين (ع)

حسينعلی محمدی



انتشارات سنگاه در مغان

سرشناسه: محمدی، حسینعلی، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پدیدآور: عبور از آتش، کارنامه عملیاتی واحد تخریب لشکر امام حسین علیه السلام در هشت سال دفاع مقدس/ مولف حسینعلی محمدی.
مشخصات نشر: اصفهان: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (اصفهان)، سپاه صاحب الزمان (عج).
مؤسسه حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس، نشر ستارگان درخشان، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری: ۳۵۲ ص. مصور- بخشی رنگی
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۴۷-۲۵۹-۳
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- نبردها-- خطرات
 Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Campaigns-- Diaries
 جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان
 Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Martyrs
 تخریب نظامی
 Demolition, Military
شناسه افزوده: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (اصفهان). سپاه صاحب الزمان (عج). مؤسسه حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس. نشر ستارگان درخشان
رده بندی کنگره: DSR۱۶۰۶
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳
شماره کتابشناسی ملی: ۹۱۰۱۵۳۷

عبور از آتش

حسینعلی محمدی



نشر ستارگان درخشان

گرافیک و صفحه آرایی: حامد شاه مرادی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۲

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۴۷-۲۵۹-۳

تقديم به:

شاهدان معابر

فهرست مطالب

۹	مقدمه
۱۳	سال ۱۳۶۰
۱۵	عملیات فرماندهی کل قوا، خمینی روح خدا
۲۹	عملیات ثامن الائمه
۳۹	عملیات بستان (طریق القدس)
۴۷	عملیات چزابه
۵۱	سال ۱۳۶۱
۵۳	عملیات فتح المبین
۶۹	عملیات الی بیت المقدس
۸۱	عملیات رمضان
۹۹	عملیات محرم
۱۱۵	عملیات والفجر مقدماتی
۱۲۳	سال ۱۳۶۲
۱۲۵	عملیات والفجر ۱
۱۳۵	عملیات والفجر ۲
۱۴۳	عملیات والفجر ۴
۱۵۷	عملیات خیبر

۱۷۷	سال ۱۳۶۳
۱۷۹	عملیات بدر
۱۹۱	سال ۱۳۶۴
۱۹۳	عملیات والفجر ۸
۲۰۹	سال ۱۳۶۵
۲۱۱	عملیات کربلای ۳
۲۱۹	عملیات کربلای ۴
۲۴۱	کربلای ۵
۲۵۵	سال ۱۳۶۶
۲۵۷	عملیات کربلای ۱۰
۲۶۲	عملیات نصر ۵
۲۶۵	عملیات والفجر ۱۰
۲۷۳	پذیرش قطعنامه و اقدامات تخریب بعد از جنگ
۲۷۹	ضمائم
۲۸۱	تعریف و اصطلاحات نظامی تخریب
۲۹۱	فرماندهان و شهدای شاخص لشکر امام حسین (ع)
۲۹۵	شهدای واحد تخریب لشکر امام حسین (ع)
۳۱۵	تصاویر



مقدمه

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل
کجا دانند حال ما سبک‌باران ساحل‌ها

جنگ به‌طور ذاتی شوم، بدشگون و تخریبگر است؛ ولی اگر نگاهی جامع به زوایا و تبعات نیک و بد آن شود، می‌بینیم به همان اندازه که وحشت می‌آفریند، درس آموز و عبرت‌انگیز است. نگاه‌ها متفاوت است. هرکس از زاویه دید خاص خود می‌نگرد و بر اساس آن تحلیل می‌کند؛ به‌همین خاطر زمانی می‌توان به نتیجه درست و واقعی دست یافت که کارنامه یک دوره بررسی شود و نیک و بد آن در آینه حضور به نمایش درآید. هرچند که در مکتب عاشورایی به ما آموختند: «ما مأمور به وظیفه‌ایم و نه مأمور به نتیجه»!

زمانی که صدام و حزب بعث با تمام دنیای نظامی و رعب‌آور خود به خاک کشورمان یورش آوردند و وقتی از زمین، هوا و دریا به شهرها، تجهیزات و ملت تازه به آزادی رسیده ما حمله کردند و همه‌جا را هدف بمباران خود قرار دادند، این تصور را نداشتند که ملت ما، تازه مشق استقلال و آزادی کرده است و برای حصول آن از هیچ هجمه، حادثه و پیشامدی نمی‌هراسد و تا رسیدن به سرمنزله مقصود، استوار خواهد ایستاد.

زمانی که جوانان ما تفنگ به‌دوش به میدان مجاهدت رفتند تا راه نفوذ و تجاوز عراق را سد کنند و حتی با الفبای جنگ هم آشنایی نداشتند، در رویارویی با شیطان‌صفتان، تنها با غیرت،

۱- صحیفه حضرت امام خمینی رحمه‌الله علیه، ج ۲۱، ۲۸۴.

ایمان، شجاعت؛ توکل و تهذیبشان ایستادند و روزبه‌روز درس جنگ آموختند و آرام‌آرام در مکتب دفاع، پاسداری و غلبه بر دشمن قوی‌تر شدند.

این بزرگ‌مردان، تاکتیک‌های جنگی دنیا را به بازی گرفتند، خود طرحی نو در انداختند و تا آنجا پیش رفتند که فرماندهان مدال‌داران نظامی دنیا در برابر صراحت، ابتکار و دقتشان زانو زدند و حرف حرف واژه‌های جنگی آن‌ها را در دفترهای خود به نگارش درآوردند تا به راز و رمز آن بیندیشند.

در عرصهٔ هشت‌ساله، واحدها و گروه‌ها، تیپ‌ها و لشکریایی شکل گرفت که به‌ظاهر متفاوت‌تر از فرمول‌های نظامی دنیا بود؛ چنانچه ارباب‌های زور و تسلیحات دنیا انگشت تعجب به دهان گرفتند. واحد یا معاونت تخریب نیز یکی از این ارکان نظامی بود که با ابتکار و به‌فراخور نیاز جبهه‌های جنگ شکل گرفت و روش و منش تاکتیک‌های آن در آیین‌نامهٔ جنگ ثبت شد. روش‌هایی که با مجاهدان و دلیران خداجو و خدامحور بنیان نهاده شد و در معبر حرکت خود جز خدا را نمی‌دیدند.

مردان مردی که در دل شب‌های تاریک، بر ترس و دلهره شلاق مرگ زدند و در زیر نور ماه، تنها لب‌های ذاکر آن‌ها روشنی راهشان بود. آنانی که به نقل از سردار شهید حاج‌احمد کاظمی: «اینان ابتدا مردان تهذیب شدند و سپس نام‌آوران تخریب لقب گرفتند». (نگوید تخریب، بگوید تهذیب)

دل‌آورد مردانی که با دستان خود سیم‌خاردارها و موانع راه را بریدند تا راه برای دیگران هموار گردد. آنانی که بارها بر مسیرهای به انحراف رفتهٔ انسانیت معبر جدید گشودند و خطی سرخ و ماندگار برای گم‌نشدن‌ها و در میدان‌های انحراف نیفتادن انسان‌ها با قطرات خونشان و با تکه‌تکهٔ بدن‌هایشان به نشانه گذاشتند تا راه را گم نکنیم.

در این دفتر برآن شدیم تا کارنامه هشت سالهٔ عملیاتی واحد تخریب لشکر امام حسین (ع) را از ابتدای شکل‌گیری تا پس از جنگ را به‌شمارش آوریم و با ذکر خاطرات جان‌برکفان تخریب، سعی و تلاش و ثبت کارنامه عملیاتی تخریب را گویا و روشن سازیم، همچنین با استفاده از

اسناد در لایه‌های پرونده‌ها و اطلاعات برجامانده در خاطره‌ها، با تمام نقایص و دست نیافتن‌ها به آمار و اطلاعات نیروها و شهدا، این دفتر شکل بگیرد تا سندی باشد بر دیگر سندهای افتخارات هشت سال دفاع مقدس لشکر امام حسین (علیه السلام).

پس هدف از تدوین این دفتر ثبت عملکرد عملیاتی پیشگامان هشت ساله جنگ بود، جنگی که با نابرابری و در بدترین موقعیت سیاسی کشور که نظام نوپای جمهوری اسلامی هنوز شکل نگرفته بود، برملت ایران تحمیل گردید و با هجوم ناجوانمردانه در مرزهای جنوبی و غربی و جنوب غرب کشور به طول بیش از ۱۰۰۰ کیلومتر حد مرزی، از زمین و دریا و آسمان حمله کردند و قصد فتح سه روزه تهران را در سر می‌پروراندند.

به همین خاطر در این کتاب، به دور از توضیحات اضافه و تکراری و مقدمه‌چینی، از نقطه شروع و شکل‌گیری واحد تخریب، یعنی سال ۱۳۶۰ که نزدیک به یک سال از آغاز جنگ می‌گذشت، و با شروع عملیات‌های تهاجمی رزمندگان اسلام که عملیات «فرماندهی کل قوا» به نوعی سرآغاز آن بود، شروع می‌کنیم

جای دارد در ابتدای دفتر از تمامی عزیزانی که ما را همراهی کردند، به ویژه فرمانده جامانده از قافله شهدا، حاج مرتضی علیجانی که واژه به واژه این کتاب را با نویسنده همراه بودند و برادر بزرگوار حاج احمد عشور و برادر عبدالحسین حیدری مسئول دفتر کنگره شهدای تخریب استان اصفهان و دیگر فرماندهان و عزیزانی که با ذکر خاطرات و ابراز نظرات دقیق و ظریف خود راهنمای ما بودند، تشکر و سپاس داشته‌باشم.

یادآور این نکته ضروری است که خوانندگان عزیز این کتاب، به ویژه خانواده تخریب، چنانچه برای تکمیل و یا اصلاح آمار و اطلاعات نظری دارند، با آغوش باز پذیرای نظرات آنان هستم تا کارنامه تخریب هرچه کامل‌تر در کنار کارنامه عملکرد کل لشکر جای گیرد و رادمردی‌های رزمندگان در تاریخ مقاومت ایران جاودان گردد.

والی‌الله المصیر

حسینعلی محمدی جزئی



سال ۱۳۶۰





عملیات فرماندهی کل قوا، خمینی روح خدا

مشخصات کلی عملیات

۱۳۶۰/۳/۲۱	تاریخ و سال عملیات
فرماندهی کل قوا، خمینی روح خدا	نام عملیات
شرق کارون، دارخوین	منطقه عملیاتی
۳ معبر از دهکده محمدیه و با عبور از کانالی	تعداد معبر
یک مرحله	مراحل عملیات
سه محور ۱- کنار رودخانه (رضا رضایی) ۲- از سمت کانال (محمود پهلوان نژاد) ۳- از کنار جاده (منصور موحدی)	تعداد محورهای عملیاتی
۱۳۶۰/۳/۲۴	تاریخ پایان مأموریت
۱۳۶۰/۳/۲۰	تاریخ استقرار گردان‌ها در خط عملیاتی
از دی‌ماه ۱۳۵۹	تاریخ باز کردن معبرها قبل از عملیات
نامعلوم	تعداد گشت و شناسایی

برادران حسن باقری، رحیم صفوی، حسین خرازی و مصطفی ردانی پور این عملیات را هدایت می کردند. برادران رضا رضایی، محمود پهلوان نژاد، علی عمرو، منصور موحدی، رضا جعفر پیشه، رضا حبیب الهی، علی زاهدی و علی موحد دوست نیز مسئولیت گروه های عملیاتی را بر عهده داشتند.

مشخصات سازمان رزمی تخریب

نام فرمانده جبهه دارخوین	حسین خرازی
نام فرمانده تخریب	مرتضی تیموری
نام جانشین اول	سید مرتضی رضویانی
نام جانشین دوم	مسعود مافی
تعداد نیروهای تخریب در این عملیات	۸ نفر
تعداد شهدای تخریب این عملیات	عقیل ملکان ^۱
تعداد زخمی ها	۲ نفر

مشخصات نیروهای واحد تخریب در این عملیات

مرتضی تیموری	عقیل ملکان	محمد رضا سرزارع
سید مرتضی رضویانی	علی خلیلی (مجروح)	محمد روشن پور
مسعود مافی	بیژن ظهرابی	سید محمد حسینی نژاد
مجید حاج شفیع ها	حسن کیانی	

۱- شهید عقیل ملکان در ۱۳۳۶/۱/۲۵ در البرز، طالقان دیده به جهان گشود. او در قسمت تخریب فعالیت می کرد و در آغاز آماده سازی عملیات فرماندهی کل قوا در جبهه نیروهای اصفهان در دارخوین در ۱۳۵۹/۹/۳۰ به شهادت رسید.

در این عملیات تیپ و گروهان نداشتیم و نیروها در غالب گروه‌های سی نفره بودند؛ که برادران رضا رضایی^۱ در محور اول، محمود پهلوان‌نژاد^۲ در محور دوم و منصور موحدی^۳ در محور سوم عمل کردند.

اشارهٔ اجمالی به عملیات فرماندهی کل قوا

جبهه دارخوین در شرق کارون یکی از جبهه‌های اصلی رزمندگان بود که در مقابل مزدوران بعثی شجاعانه مقاومت کردند و هستهٔ اصلی بعضی از یگان‌های رزم را تشکیل دادند و رزمندگانی که غالب آنان از خطهٔ اصفهان بودند، پس از اعزام به کردستان و درگیری با اشراق در کردستان، تجربه جنگ را به دست آورده بودند، به جنوب آمدند و با ایجاد خط اولیهٔ پدافندی که به نام خط شیر معروف شد، اولین خط دفاعی را تشکیل دادند و سرآغازی برای عملیات‌های هجومی رزمندگان و تشکیل تیپ امام حسین (ع) شد.

این عملیات به نام «فرماندهی کل قوا، خمینی روح خدا» در قالب یک گردان از رزمندگان با کمترین امکانات و تجهیزات، در بامداد ۱۳۶۰/۳/۲۱ راس ساعت ۴ صبح از دهکدهٔ محمدیه حملهٔ خود را آغاز کردند و با عبور از کانالی که از قبل آماده کرده بودند^۴، علیه نیروهای متجاوز عراق حمله کردند و خط دفاعی عراق را در غرب کارون در هم شکستند که تعدادی از بعثیان کشته و زخمی و تنی چند نیز به اسارت رزمندگان درآمدند. در این عملیات ۳ الی ۴ کیلومتر از غرب کارون آزاد گردید. رزمندگان سلحشوری که در این عملیات شرکت داشتند، از بنیان‌گذاران یگان‌های مانوری سپاه شدند و سکان جنگ را در طول هشت سال جنگ به دست گرفتند.

۱- چهارم فروردین ۱۳۳۸ در روستای برزان از توابع شهرستان اصفهان چشم به جهان گشود. پدرش علی، کشاورز بود و تا پایان دورهٔ متوسطه درس خواند. به عنوان پاسدار در جبهه حضور یافت و در بیست و یکم خرداد ۱۳۶۰ در دارخوین به شهادت رسید. (اعلام شهدا)

۲- محمود پهلوان‌نژاد فرزند محمدحسین در سال ۱۳۳۸ در اصفهان به دنیا آمد. تا پایان دورهٔ ابتدایی تحصیل کرد و به شغل در و پنجره‌سازی روی آورد. او به عنوان پاسدار در جبهه حضور یافت و در تاریخ ۲۱/خرداد/۱۳۶۰ بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسید. (اعلام شهدا)

۳- شهید منصور موحدی نیا فرزند محمود، دوم شهریور ۱۳۳۵ در اصفهان متولد شد. دانشجوی کارشناسی در رشتهٔ فیزیک و فرمانده گردان لشکر امام حسین (ع) بود. بیست و یکم خرداد ۱۳۶۰ هم در دارخوین به شهادت رسید.

۴- طرح کندن کانال توسط شهید محمود پهلوان نژاد پیشنهاد و اجرایی شد.

خط شیر به تازگی شکل گرفته بود. رحیم صفوی (سید یحیی صفوی)، حسین خرازی و حجت الاسلام مصطفی ردانی پور در تکاپوی تأمین نیرو و آرایش تشکیلات دفاعی بودند. از اصفهان و شهرهای اطراف که نیرو اعزام می شد، مستقیم به گلف و از آنجا به دارخوین می رفتند. واحدهای عملیاتی یکی پس از دیگری کار خود را با کمترین نیرو شروع می کردند. با دعوت و پیوستن مرتضی تیموری و سید مرتضی رضویانی واحد تخریب تیپ امام حسین علیه السلام شکل گرفت که آن روزها به جای گروهان و گردان به گروه شناخته می شد. در این خصوص سید مرتضی رضویانی چنین روایت می کند:

«...اواخر آذرماه سال ۱۳۵۹ بود. ستاد جنگ در دانشگاه جندی شاپور مستقر شده بود. حضرت آیت الله خامنه ای (دام ظلّه) نماینده امام در ستاد بودند و تیمسار ظهیرنژاد هم ریاست ستاد جنگ را بر عهده داشت. آنجا بیشتر حالت نظامی بود و نیروهای ارتش و نظامیان به آنجا رفت و آمد داشتند. همان جا تقسیم نیرو هم می کردند. وقتی ما خودمان را معرفی کردیم، به ما گفتند: شما به گلف^۱ در فلکّه چهارشیر اهواز بروید. یک باشگاه گلف پیش از انقلاب که حالا مرکز تقسیم نیرو برای جبهه ها شده بود. ما دو ماشین، دو قبضه خمپاره ۶۰، دو قبضه بازو، چند قبضه تفنگ ژ ۳، مقداری مهمات، یک یوزی و یک کلت هم داشتیم. در گلف، بچه های اصفهان بیشتر بودند. رحیم صفوی، حسین خرازی،^۲ سیدعلی بنی لوحی، اصغر صبوری را آنجا دیدیم. آن ها را از سنندج می شناختیم.

۱- گلف (پایگاه منتظران شهادت): نام منطقه ای در اهواز بود که پیش از انقلاب، آمریکایی ها در آن گلف بازی می کردند. بعد از انقلاب هم به دست نیروهای انقلابی افتاد و در زمان جنگ محل ورود، معرفی و تقسیم نیروها به منطقه جنگی جنوب بود. علاوه بر این مرکز فرماندهی جنگ نیز در این مکان قرار داشت. داود کریمی و حسن باقری، اولین فرماندهانی بودند که در گلف مستقر شدند. (کتاب راوی - روایت اهواز)

۲- شهید حسین خرازی دهکردی، فرزند کریم، در یکم شهریور ۱۳۳۶ و شهر اصفهان به دنیا آمد. در عملیات خیبر یک دست خود را از دست داد و در عملیات کربلای پنج در هشتم اسفندماه ۱۳۶۵ با سیمت فرمانده لشکر چهارده امام حسین علیه السلام در شلمچه به شهادت رسید و در گلستان شهدای اصفهان به خاک سپرده شد.

سلام و خوش و بشی کردیم. بعد از گپ و گفت، از کار و مقصدمان پرسیدند،

سپس گفتند:

- با چه آمدید؟

گفتیم:

- با سه تا ماشین و این تجهیزات را هم داریم.

پرسیدند:

- ماشین‌ها را از کجا آوردید؟

گفتم:

- یک ماشین آهو داریم که من و مرتضی تیموری شریکی ۳۸۰۰۰ تومان

خریدیم، یک سیم‌رغ از بچه‌های جهاد دانشگاهی گنبد گرفتیم و یک شهباز

شش سیلندر آمریکایی هم زمان انقلاب از پادگان عشرت‌آباد برداشتیم.

حسین گفت:

- در منطقه دارخوین و محمدیه یک جبهه گرفتیم؛ سی چهل نفر بیشتر

نیستیم. شما هم بیایید آنجا.

بدون معطلی قبول کردیم و به بچه‌های اصفهان و خط شیر پیوستیم. آنجا

مسئولیت‌ها را تقسیم کردند و مرتضی تیموری به عنوان مسئول تخریب انتخاب

شد.

خط شیر آن روزها آرام بود و ما فقط نگهبانی می‌دادیم. ما دنبال یک نقطه آتش

می‌گشتیم تا عملیاتی انجام شود؛ چون با چند نفر دانشجوی انقلابی که از تهران

و اصفهان آنجا جمع شده بودیم، از بیکاری حوصله‌مان سر رفته بود. یک شب به

مرتضی تیموری^۱ گفتم:

- کار ما شده فقط نگهبانی؛ پس یک شبیخونی و حمله‌ای؟!

۱- شهید مرتضی تیموری گرگانی، فرزند محمدحسین، در یکم آبان ۱۳۳۶، شهر تهران متولد شد. او بنیان‌گذار و فرمانده واحد تخریب لشکر امام حسین (علیه السلام) بود. سرانجام در عملیات فتح‌المبین، پنجم فروردین ۱۳۶۱، منطقه عین‌خوش به شهادت رسید و در بهشت‌زهراي تهران به خاک سپرده شد. (پایگاه اطلاع‌رسانی بنیاد شهید و امور ایثارگران)

مرتضی سنش از من بیشتر بود و فرماندهی تخریب را به او سپرده بودند. البته بیشتر اوقات باهم مشورت می کردیم.

به اتفاق سراغ آقارحیم صفوی رفتیم و گفتیم:

- ما از کردستان، دهلاویه، سوسنگرد و هویزه آمدیم تا اینجا کار کنیم و یک شبیخون داشته باشیم. آنجا هر شب عملیات بود و اینجا مثل پاسبان‌ها فقط نگهبانی می دهیم. آقارحیم اول حرف ما را شنید و بعد گفت:

- عراقی‌ها در خط روبه‌روی ما، درست جلوی خاکریز، پنج ردیف مین کاشته‌اند که عبور از آن غیر ممکن است.

مرتضی تیموری گفت:

- اگر قرار باشد مین جلوی ما را بگیرد که دیگر هیچ! مگر مین چیست؟ ما مین‌ها را درمی آوریم و راه را باز می کنیم. آقارحیم گفت:

- این فکر شبیخون را از سرتان بیرون کنید. اینجا باید صبور باشید.^۱

این سخنان آقارحیم و پنج ردیف مین انگیزه‌ای شد که من و مرتضی تیموری بیشتر فکر کنیم. هر دو به مشورت نشستیم و تصمیم گرفتیم که به‌دوراز چشم دیگران و در تاریکی شب به خط عراقی‌ها برویم و وضعیت میدان مین را از نزدیک ببینیم و راهکار حمله را پیدا کنیم.

برای آشنایی مان با مین، تعدادی از اهواز آوردند و کارمان را شروع کردیم. البته بدون مربی سخت بود؛ ولی کار کردیم و پیش رفتیم. آن روزها روحیه ما هیجانی، جوانی و انقلابی بود و خنثی کردن مین یکی از مهم‌ترین کارهای تخریب بود. این کار هم دقت می‌خواست و هم حوصله که خوشبختانه من و تیموری هر دورا

۱- در خط شیر همه به ما اعتراض داشتند که چرا اجازه نمی‌دهید حمله کنیم. این اعتراض‌ها بسیار جدی بود. حتی بعضی‌هایشان به من می‌گفتند: شما آدم ترسویی هستید که به ما اجازه نمی‌دهید حمله کنیم. مدام هم به ما می‌گویند که در خط بمانید؛ خب چقدر بمانیم؟

این حرف‌ها را در حالی می‌زدند که یک ماه بیشتر در خط نبودند. بچه‌ها وضعیت روحی بسیار خوبی داشتند؛ البته وضعیت جسمی و غذایی را نمی‌توانم بگویم خیلی خوب بود. (تاریخ شفاهی دفاع مقدس، از سندج تا خرمشهر، روایت سید یحیی صفوی، ج ۱، ۲۱۱)

داشتیم. گاهی هم در میدان مین می نشستیم و یک سیگار می کشیدیم. ما از اینجا به بعد به کلی تفنگ را کنار گذاشتیم و اسلحه ما شد یک سیم چین، قطب نما و یک کلت که گاهی می بستیم و گاهی نمی بستیم. کم کم انواع مین را شناسایی کردیم و کار با مین و خنثی سازی را خوب یاد گرفتیم. آن وقت بود که ثابت کردیم می توانیم کار کنیم.

در همین زمان بود که بچه های قزوین از جمله محمد روشن پور، مجید حاج شفیعی ها، «خواهرزاده آیت الله باریک بین، امام جمعه قزوین» و برادرش حمید حاج شفیعی ها و بعد از دو ماه برادر سومش عباس به ما پیوستند. مسعود مافی^۱، محمدرضا سرزارع^۲ هم که یکی دانشجو بود و دیگری طلبه به جمع دوفتری ما اضافه شدند.

حالا گروه ما هفت نفره بود و برای اولین بار گروه تخریب سپاه را در جبهه دارخوین بنیان گذاشتیم. وقتی کار و گروه ما شکل گرفت و آموزش هایمان تا حدودی کامل شد، آقارحیم گفت:

- حالا اگر بتوانید راه را باز کنید، ما شبیخون می زنیم و حمله می کنیم.»

(سید مرتضی رضویانی، مصاحبه)

گروه تخریب آرام آرام در حال شکل گرفتن بود تا برای اولین عملیات مانوری، خود را آماده سازد. نیروهایی که از اصفهان و هرجای دیگر ایران اسلامی به منطقه می آمد جذب می شد؛ که البته در مورد نحوه شروع تشکیلات تخریب، برادر امیر آقابابایی چنین روایت می کند:

۱- مسعود مافی فرزند مهدی در قزوین دیده به جهان گشود و در ۱۳۶۰ در عملیات ثامن الائمه به شهادت رسید.
۲- طلبه شهید محمدرضا سرزارع در ۱۳۳۹ در شهر قزوین متولد شد و در ۱۳۶۱/۲/۱۷ بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید. (شاهد معبرها، مرتضی علیجانی)

«...قبل از عملیات فرماندهی کل قوا، مرتضی تیموری با سید مرتضی رضویانی به منطقه دارخوین آمده بودند.

آن زمان کسی اطلاع زیادی از میدان مین و باز کردن معبر نداشت. حتی رضویانی هم در صحبت‌هایش گفته بود که وقتی ما به منطقه آمدیم، با گروه جنگ‌های نامنظم بودیم و کاری با تخریب نداشتیم. هر دو نفر در کردستان و پاره با گروه شهید چمران آشنا شده بودند.

مسعود مافی و برادرش محمود و محمدرضا سرزارع از قزوین، مرتضی تیموری و رضویانی هم از تهران آمده بودند؛ اما در منطقه دارخوین، بیشتر بچه‌ها اصفهانی بودند و خط به نام اصفهانی‌ها بود.

آن زمان تخریب دو نفر نیروی بیشتر نداشت. رضویانی می‌گفت:
- ما در گشت‌هایی که در منطقه دارخوین و محمدیه می‌رفتیم، آقارحیم گفته بودند این منطقه مین‌گذاری شده است؛ حواستان جمع باشد. گاهی هم با مین برخورد می‌کردیم که به آقارحیم صفوی گزارش می‌کردیم.

تعدادی از بچه‌ها مثل مرتضی تیموری و رضویانی شب‌ها به شناسایی می‌رفتند و تعدادی مین را بدون اینکه به رحیم صفوی و بچه‌های خط بگویند، با خودشان به عقب می‌آوردند. مین‌ها را به هم ریخته و چاشنی آن را هم باز کرده بودند تا با شکل و کارشان آشنا شوند. آن‌ها آشنایی با مین‌ها را این‌گونه شروع کردند.

آن زمان نیروی اطلاعات عملیات هم تازه شکل گرفته بود و مرتضی تیموری با حاج علی اسحاقی و علی جعفری^۱ کارهای اطلاعات عملیات را باهم انجام می‌دادند. با این توصیف کلید اولیه تخریب را مرتضی تیموری زد و از همان‌جا این گروه شکل گرفت.»

(مصاحبه، امرالله (امیر) آقابابایی)

۱- شهید براتعلی جعفری قهدریجانی فرزند جعفر، چهاردهم اردیبهشت ۱۳۳۸ در قهدریجان اصفهان متولد شد. یازدهم اسفند ۱۳۶۲ در عملیات خیبر به شهادت رسید و در گلزار شهدای قهدریجان به خاک سپرده شد. روحش شاد (پایگاه اطلاع‌رسانی بنیاد شهید و امور ایثارگران).

حالا نیروها، چند نفری می‌شدند و مرتضی تیموری هر روز به کار خود دلگرم‌تر می‌شد و برای شروع عملیات جسارت بیشتری پیدا می‌کرد. او با همین نیروی انگشت شمار دیگر دغدغه نیرو نداشت؛ اما آنچه رنجش می‌داد و باید در اولین فرصت اقدام می‌کرد، آموزش تخصصی تخریب بود که هم خودش باید آموزش بیشتری می‌دید و هم نیروهایش را به پای کلاس آموزش می‌کشاند. در این باره برادرزاده امیر آقابابایی می‌گوید:

«... تازه عملیات فرماندهی کل قوا تمام شده بود. من و مرتضی علیجانی را به تیموری معرفی کردند. اولین اقدام آقای تیموری آموزش به ما چند نفر بود که دور او جمع شده بودیم.

مسعود و محمود مافی که دوتا برادر بودند، عباس حاج شفیعی‌ها، مجید حاج شفیعی‌ها، محمدرضا سرزراع، مرتضی تیموری، مرتضی رضویانی، نوذر جانی، مرتضی علیجانی، مرتضی اکبری و من یک گروه تشکیل دادیم و برای آموزش آماده شدیم.

آن موقع ما یک سنگر در محدوده داشتیم. یک خانه را هم گرفته بودند که آنجا سنگر تخریب بود. یک سنگر نیز در خط مقدم داشتیم که سنگر ما در پیچ ۹۰ درجه خاکریز واقع شده بود و موقعیت خیلی مناسبی نداشت. مرتضی تیموری گفت:

- اول آموزش تنوری را ببینید، نحوه کاشت مین و میدان مین را یاد بگیرید و بعد بیایید تا کارمان را شروع کنیم.

بعد از آموزش تنوری، یک روز مرتضی تیموری گفت:

- باید آموزش عملی هم ببینید تا قدرت انفجاری یک مین ضدتانک یا ضدنفر را از نزدیک مشاهده کنید.

همه بچه‌ها را به آخر شهرک و کنار رود کارون در قسمت نخل‌ها برد. همه

مین‌هایی را که آموزش داده بود، به ما نشان داد. او یک مین ضدتانک را زیر یک بشکه ۲۲۰ لیتری گذاشت و بعد گفت فاصله بگیرید و با یک چاشنی الکتریکی یا چاشنی انفجاری منفجرش کرد. این بشکه به هوا رفت و تکه‌تکه شد. حتی یک تکه از بشکه هم به شقیقه خود تیموری خورد. همه پشت یک تپه سنگر گرفته بودیم که ترکش‌ها به ما نخورد.

و به این شکل کار آموزش عملی ما هم تمام شد.»

(ام‌الله (امیر) آقابابایی، مصاحبه)^۱

تعداد کم نیرو، دفاع در برابر حملات عراقی‌ها و کمبود امکانات، هرروز کار را مشکل‌تر می‌کرد؛ به همین خاطر بعد از آموزش‌های مقدماتی به نیروهای موجود احساس می‌شد که باید بنیه آموزشی آن‌ها از پادگان‌های پشت جبهه تقویت شود و مرتضی تیموری این موضوع را به آقارحیم صفوی متذکر می‌شود و ایشان از مراکز آموزش می‌خواهند تا به آموزش‌های تخریب عنایت ویژه‌ای بشود. در این باره برادر حمیدرضا مقبل چنین روایت می‌کند:

«...جبهه‌ها به نیروی آموزش‌دیده نیاز داشت و پادگان‌ها جوابگوی آموزش بسیجیان نبود؛ به همین خاطر تعدادی را برای آموزش مربیگری انتخاب کردند. من دوره آموزشی را در ۱۳۵۹ در پادگان امام علی سعدآباد تهران گذراندم. سپس برای تکمیل کادر آموزشی پادگان، دوره مربیگری را هم طی کردم. در دوره‌های عمومی پادگان، چهار نوع مین و در کنار آن، نارنجک‌های چهل تکه آمریکایی و نارنجک‌های مصری، عراقی و یک نمونه هم نارنجک‌های تخم مرغی را که غنیمت به دست ما رسیده بود، آموزش می‌دادیم.

۱- روایت کامل این خاطره در روایت آقای مرتضی علیجانی در کتاب شاهد معبرها ص ۹۱ نیز آمده است.

گاهی اشاره‌ای به چگونه باز کردن معبر و نحوه ایجاد میدان مین ایزایی هم در برنامه آموزشی داشتیم. بعد از مدتی که تنوع مین‌ها و نارنجک‌های ما بیشتر شد، دوره‌های تخصصی تخریب را نیز شروع کردیم؛ که در این دوره‌ها غیر از آموزش انواع مین‌ها و نارنجک‌ها، روش تله‌گذاری با نارنجک در زیر مین‌ها و نحوه خنثی کردن آن را که عراقی‌ها به صورت دابل^۱ استفاده می‌کردند، به برنامه‌های آموزشی ما اضافه شد.

از آنجاکه مین زیادی نداشتیم، سعی کردیم ماکتی از مین‌ها را بسازیم تا نیروها از نزدیک بتوانند با شکل آن آشنا شوند. نمونه انواع مین در دست نبود. فقط در حد چند مین خنثی شده بود که آن هم به پادگان‌ها داده نمی‌شد و در خود منطقه، بچه‌های تخریب آموزش می‌دیدند.

کم‌کم خرج گذاری‌ها، تخریب جاده‌ها با خرج گود^۲ و اثر در نیز در جدول آموزشی ما قرار گرفت.

برای ارتقاء آموزش‌ها گاهی اطلاعات خوبی از جزوهای خارجی یا از روی فیلم و کاتالوگ‌ها دریافت می‌کردیم.

مین‌هایی که احتمال می‌دادیم در اختیار عراق گذاشته باشند را هم مطالعه می‌کردیم و در جلسات آموزش مربیگری آموزش می‌دادیم تا نیروها با آن آشنا بشوند. با این حال باز مواردی را می‌دیدیم که برای همه تازگی داشت و ندیده بودند؛ که البته با آموزش‌های کلی که می‌دادیم، حداقل عکس‌العمل منطقی با این مین‌ها

۱- عراقی‌ها مین‌های ضدتانک را که توی زمین بود به این شکل کار می‌گذاشتند: چاله‌ای عمیق حفر می‌کردند و یک مین ضدتانک را به شکل وارونه روی مین ضدتانک دیگری می‌گذاشتند که انتهای آن جای تله داشت. از پشت، ماسوره اصلی را مسلح نمی‌کردند؛ ولی ماسوره پشت مین را مسلح می‌کردند و با یک سیم تله، طوری که مین دیگری روی آن قرار بگیرد به سیم بالایی وصل می‌کردند و روی آن خاک می‌ریختند؛ که اگر تانک یا خودرویی روی این مین می‌رفت، منفجر می‌شد. یا اگر بچه‌های تخریب می‌رفتند که آن‌ها را خنثی کنند و وارد نبودند، با برداشتن مین بالایی، آن سیم کشیده می‌شد و مین پایینی باعث انفجار بزرگی می‌شد. (راوی: حمیدرضا مقبل)

۲- خرج گود یک مکانیزم انفجاری است که برای نفوذ در اهداف سخت مورد استفاده قرار می‌گیرد. خرج گود از سه قسمت اصلی پوسته، لاینر و خرج (ماده منفجره) تشکیل شده است. انفجار خرج باعث پرتاب شدن لاینر به صورت یک جت مذاب به طرف بیرون می‌شود. این جت تشکیل شده هم بعد از مدت زمانی به دلیل اختلاف سرعت دچار گسیختگی و تکه‌تکه می‌شود. این تکه‌تکه شدن بر کارایی خرج گود تأثیر زیادی می‌گذارد؛ بنابراین تخمین مدت زمان گسیختگی، از مسائل مهم در طراحی و بهبود کارایی افزایش نفوذ خرج گود به حساب می‌آید. (دانشنامه اصطلاحات نظامی)

را یاد می‌گرفتیم. ما به این شکل تلاش می‌کردیم تا سطح آموزش و آشنایی با مواد منفجره را در بین نیروهای بسیجی بالا ببریم...»

(حمیدرضا مقبل، مصاحبه)

اکنون که امکانات لازم برای یک عملیات فراهم گردید، فرماندهی خط شیر آمادگی همه‌جانبه خود را برای عملیات اعلام می‌دارد. نیروهای تخریب نیز با هوشیاری کامل برای اولین عملیات هجومی آماده می‌شوند که در این موضوع برادر سرلشکر رحیم صفوی در مصاحبه تاریخ شفاهی خود چنین روایت می‌کند:

«... ما در دارخوین غیر از عملیات شناسایی خط دشمن، عملیات خنثی‌سازی میدان مین را هم که روبه‌روی ما بود باید انجام می‌دادیم. مسئول خنثی کردن میدان مین مرتضی تیموری نام داشت که بچه تهران بود و الآن در بهشت‌زهره و خطه شهدا به خاک سپرده شده است.

با چهره خوش‌سیما و ریش بلند طلایی‌رنگش واقعاً اعجوبه قرن بود. او می‌رفت و تمام مین‌ها را خنثی می‌کرد و چاشنی‌هایش را در می‌آورد. حتی می‌رفت و از سنگر عراقی‌ها کنسرو، سیگار و شیر خشک می‌آورد.

شهید تیموری آن قدر در طول این چند ماه معابر مختلف را شناسایی کرده بود که حتی ساعت تعویض نگهبان‌های عراقی روی خاکریز را می‌دانست. اینکه که چه ساعتی می‌آیند و چه ساعتی پستشان را عوض می‌کنند؛ بنابراین شناسایی ما بسیار دقیق انجام شد.

در این عملیات سه محور عملیاتی انجام شد؛ یکی کنار رودخانه کارون به فرماندهی رضا رضایی. جوانی رشیدقامت و ستبرسینه که اهل یکی از روستاهای اطراف اصفهان و از نیروهای ورزشکار و شجاع رزمنده در کردستان بود. دوم،

محور وسط کانال بود که منصور موحد، دانشجوی دانشگاه اصفهان آن را فرماندهی می‌کرد و محور سوم که محمود پهلوان‌نژاد فرماندهی آن را در دست داشت...»

(حسین اردستانی، تاریخ شفاهی دفاع مقدس به روایت سیدرحیم صفوی، ج اول، ص ۲۷۹)

مهم‌ترین اقدامات گروه تخریب در این عملیات:

- ۱- بنیان‌گذاری گروه تخریب تیپ امام حسین (ع)؛
- ۲- تلاش در فراگیری شیوه‌های خنثی‌سازی مین و باز کردن معبر در میدان مین؛
- ۳- جذب نیروهای کارآمد در این گروه؛
- ۴- پیدا کردن راه‌های نفوذ به جبهه دشمن و بستن راه نفوذ آنان در جبهه خودی؛
- ۵- کاشت مین در جلوی خط شیر^۱؛
- ۶- هدایت گروه‌های حمله‌کننده برای عملیات.

۱- بر اساس کالک عملیاتی خط شیر که در صفحه ۵۰ اطلس لشکر (در حال چاپ) آمده توسط لشکر مین‌گذاری شده بود.



عملیات ثامن‌الائمه

مشخصات کلی عملیات

تاریخ و سال عملیات	۱۳۶۰/۷/۵
نام عملیات	ثامن‌الائمه
منطقه عملیاتی	شمال آبادان
تعداد معبر	۶ معبر: ۱- نیزار کنار رودخانه ۲- کنار خاکریز رودخانه (مقابل خانه صدام، پیچ شهدا) ۳- محور کنار لوله‌های نفت ۴- کنار جاده اهواز آبادان ۵- آن‌طرف جاده اهواز ۶- در امتداد نهر شادگان
مراحل عملیات	سه مرحله
تعداد محورهای عملیاتی امام‌حسین (ع)	۱ سه محور: ۱- محور خط رضایی‌ها ۲- محور جاده اهواز-آبادان ۳- محور نهر شادگان
تاریخ آغاز مأموریت	بامداد در روز ۱۳۶۰/۷/۵
تاریخ پایان مأموریت	۱۳۶۰/۷/۷ شکسته شدن حصر آبادان
تاریخ استقرار گردان‌ها در منطقه	۱۳۶۰/۷/۵
تاریخ باز کردن معبرها قبل از عملیات	۱۳۶۰/۷/۵ شب عملیات

مشخصات سازمان رزمی

نام فرمانده جبهه	حسین خرازی
نام فرمانده تخریب	مرتضی تیموری
نام جانشین اول	سید مرتضی رضویانی
نام جانشین دوم	مسعود مافی
تعداد نیروهای تخریب در این عملیات	۲۱ نفر
تعداد شهدای تخریب:	۴ نفر

مشخصات نیروهای واحد تخریب در این عملیات

مرتضی تیموری	سید مرتضی حسینی	علی براتی	مرتضی علیجانی
سید مرتضی رضویانی	جهانبخش زارع	نوذر جانی	مالک عباسی
حمید حاج شفیعی‌ها	محمد مین‌یاب	محمد روشن‌پور	محمدرضا سرزارع
مجید حاج شفیعی‌ها	سید محمد محمدی	انگسترساز	محمود مافی
عباس حاج شفیعی‌ها	مرتضی اکبری	ام‌الله آقابابایی	مسعود مافی ^۱
محمدرضا کیانزاد			

آمار شهدای این عملیات

محمد مین‌یاب	محمود مافی
مسعود مافی	سید محمد محمدی

۱- مسعود مافی سه روز بعد از عملیات در ۱۳۶۰/۷/۱۰ به شهادت رسید.

گردان‌های عمل کننده

در این عملیات هنوز گردان‌ها شکل نیافته بود و فقط شهید حجت الاسلام ردانی پور نیروها را به چند گروه شصت نفره تقسیم کرده بود.

این نیروها هم به استعداد سه گردان با پیشتازی نیروهای تخریب وارد عمل شدند که محمود مافی با گروه مهدی سلیمان پور و شهید انگشترساز، مسعود مافی با عباس کردآبادی و تقی افزون و مرتضی علیجانی و محمدرضا کیانزاد با گروه شالباف و قمشه‌ای کارشان را شروع کردند.

اشارهٔ اجمالی به عملیات ثامن الائمه

عملیات ثامن الائمه علیه السلام نقطهٔ عطفی در تاریخ جنگ بود. این عملیات از سویی نتیجهٔ سال اول جنگ و اوج پیروزی‌های نیمه گسترده آزادسازی به حساب می‌آمد. این عملیات با فرماندهی مشترک ارتش و سپاه از چهار محور در تاریخ ۲۵ مهرماه ۱۳۶۰ با رمز «نصر من الله و فتح قریب» به اجرا درآمد که دارخوین و فیاضیه محوره‌های اصلی این عملیات بود. در این دو محور می‌بایست پل‌های حفار غربی و شرقی بسته می‌شد و دشمن به محاصره درمی‌آمد. در آغاز عملیات نیروهای خودی در محور دارخوین پس از دور زدن دشمن از ناحیهٔ نهر شادگان با موفقیت به پیش رفتند؛ ولی در محور فیاضیه که گلوگاه نیروهای دشمن بود و برای آن اهمیت خاصی داشت، با مقاومتی سرسختانه روبه‌رو شدند. که با رساندن کمک به محور فیاضیه، مقاومت دشمن درهم شکسته شد و در کمتر از بیست و چهار ساعت بین دو محور اصلی الحاق صورت گرفت و نیروهای خودی به عقبهٔ دشمن رسیدند...

(احمد پور احمد، جغرافیای عملیات ماندگار دفاع مقدس، ص ۲۱)

نقش نیروهای جبهه دارخوین (هستهٔ اولیه تیپ امام حسین علیه السلام)

نیروهای امام حسین علیه السلام در این عملیات با استعداد سه گردان و در سه محور وارد عمل شدند. در محور یکم که به خط رضایی‌ها معروف بود نیروها ضمن انهدام قوای دشمن در حاشیهٔ کارون

تا ۷ کیلومتری عمق منطقه، پل قُصبه را تصرف و در حاشیه کارون پدافند کردند. در مرحله دوم که در حاشیه جاده اهواز، آبادان بود، نیروها فاصله بین خاکریز خودی و دشمن را طی نمودند و ضمن فتح خاکریزها و انهدام نفرات و تجهیزات دشمن به سمت آزادسازی جاده اهواز، آبادان پیشروی کردند و در محور سوم که به محور نهر شادگان معروف بود، با نفوذ در عمق منطقه به اهداف خود دست یافتند.

(عشوریون، احمد رضا، شناسنامه لشکر امام حسین علیه السلام در دفاع مقدس، ۱۳۹۹)
از گروه تخریب در این عملیات، محمود مافی با گروه (گردان) مهدی سلیمانپور و شهید انگشترساز و مسعود مافی با گروه (گردان) عباس کردآبادی و تقی افزون و مرتضی علیجانی و محمدرضا کیانزاد با گروه (گردان) محمدرضا قمشه‌ای وارد عمل شدند

این عملیات اولین تجربه گروه تخریب بود. گروهی که اکنون جمع نیروهای آن به بیش از بیست نفر می‌رسید و برای خود جایگاهی پیدا کرده بود. در این عملیات نیروهای تخریب با تمام توان، با استفاده از تجربیات برادران غیور ارتش و ارتقاء سطح آموزش خود پا به میدان عملیات نهادند و با تجربه عملیات گذشته به این نتیجه رسیدند که انجام گشت و شناسایی قبل از عملیات و باز کردن معبرهای هجوم تأثیر به‌سزایی در پیروزی‌ها خواهد داشت. در این خصوص برادر مرتضی علیجانی این‌گونه روایت می‌کند:

«... ما از سه ماه قبل از عملیات کار شناسایی را شروع کردیم. وقتی به میدان مین می‌رسیدیم، یک نفر به میدان می‌رفت و سیم خاردار را واری می‌کرد و دو نفر دیگر در فاصله چهار پنج متری به‌عنوان تأمین می‌نشستیم. البته این در حالی بود که سنگر کمین دشمن درست بالای سر ما قرار داشت و ما گاهی صدای کشیدن گلنگدن اسلحه آن‌ها را می‌شنیدیم.

در طول این سه ماه هر دو شب یک بار این کار تکرار می‌شد و به خاطر همین کمین نمی‌توانستیم به خط عراقی‌ها نفوذ کنیم. فکر می‌کردیم ممکن است ما را ببینند و منطقه لو برود. بالاخره با شناسایی دقیق چند محور عملیاتی (یکی در کنار رودخانه کارون، یکی در حدفاصل رودخانه و خط لوله نفت، دیگری کنار جاده اهواز-آبادان، یکی آن طرف جاده اهواز-آبادان و یکی هم در امتداد نهر شادگان) آماده کردیم.

چند شب قبل از عملیات مرتضی تیموری به اتفاق شش نفر دیگر از داخل نهر شادگان تا خط سوم دشمن جلو رفتند و پنج شش شب آنجا کمین کردند. شب ششم حدود بیست نفر از عراقی‌ها به گشت آمده بودند که چند نفر را به اسارت می‌گیرند و با خود به عقب می‌آورند. از آن‌ها اطلاعات زیادی از منطقه دشمن به دست آوردیم و پانزده روز بعد عملیات را انجام دادیم.»

(مرتضی علیجانی، شاهد معبرها، ص ۱۳-۱۱۱)

نیروهای تخریب آچارفرانسه محور عملیاتی بودند. غیر از مأموریت اصلی خودشان گاهی اسلحه هم به دوش می‌گرفتند و به جنگ عراقی‌ها می‌رفتند. گاهی هم در شناسایی‌ها فضا را برای جولان تبلیغات فراهم می‌کردند. در این باره برادر امیر آقابابایی می‌گوید:

«...فاصله ما با عراقی‌ها بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ متر بود. در حملات پراکنده‌ای که گاهی عراقی‌ها داشتند، تعدادی جنازه بر زمین می‌گذاشتند که با گذر زمان، بوی بد لاشه‌ها در منطقه پخش می‌شد. گاهی هم که برای شناسایی به منطقه می‌رفتیم، مجبور بودیم برای عبور روی همین جنازه‌ها سینه‌خیز برویم که خیلی سخت و مشمژکننده بود. همچنین نیروهای تبلیغات که برای پخش سرودهای رزمی می‌آمدند و یا در مورد فرافکنی‌های عراقی‌ها باید پاسخشان داده می‌شد، بلندگوها را تا وسط میدان می‌کشیدیم و هرگاه براثر انفجارات سیم بلندگوها قطع می‌شد، از

ما کمک می‌خواستند تا سیم‌های قطع‌شده بلندگو را وصل یا بوق آن‌ها را عوض کنیم...»

برادرزاده کیانزاد نیز از وضعیت خط دفاعی و چگونگی شناسایی‌ها و شکستن خط در شب حمله چنین می‌گوید:

«...مقدمات عملیات حصر آبادان چهار ماه طول کشید. واحد تخریب که تجربه عملیات فرمانده کل قوا را داشت، تازه تشکیل شده بود. ما در پیچ شهدا (در خط دفاعی باحالت ۹۰ درجه) مستقر بودیم. عراقی‌ها از دو طرف روی ما دید داشتند. به خاطر همین می‌گفتند پیچ شهدا. در این نقطه از خط، روزی دوسه نفر شهید می‌دادیم. عراقی‌ها با تک‌تیرانداز و یا با خمپاره ۶۰ روی ما آتش می‌ریختند. علاوه‌براین، خطر بزرگی بود که عراق با یک پاتک بیاید و دوباره منطقه را بگیرد. شب‌ها برای مین‌گذاری می‌رفتیم تا جلوی نفوذ احتمالی عراقی‌ها را بگیریم. با تلاش بچه‌ها این کار در منطقه صورت گرفت. وقتی عملیات ثامن‌الائمه شروع شد، چون منطقه را خودمان مین‌گذاری کرده بودیم می‌دانستیم مین‌ها را کجا کاشته‌ایم؛ به همین خاطر خیلی راحت آن‌ها را خنثی کردیم و راه را برای انجام عملیات و پیشروی گشودیم.

بیشتر مین‌هایی که کاشته بودیم، ضدتانک با ۱۱ پوند وزن بود یا مین‌های عراقی که در بین بچه‌ها به قابلمه‌ای شهرت داشت.

در این عملیات شهید تیموری مسئولیت تخریب را داشتند و آقامرترضی رضویانی معاونش بود. مسعود مافی هم بود. آن‌ها همه یکی بودند. سلسله‌مراتب بود؛ ولی خیلی باهم یکی بودیم. شهید تیموری هرچه می‌گفت، گوش می‌کردیم. آقای تیموری در عملیات حصر آبادان، بچه‌ها را به چند دسته تقسیم کرد. شهید انگشترساز با محمود مافی لب رودخانه را گرفتند. مسعود مافی برادر محمود با

یکی دیگر از بچه‌ها به سراغ یک محور دیگر رفتند. من با آقای مرتضی علیجانی هم قسمت آسفالت جاده اهواز-آبادان را پاکسازی کردیم. چند شب بود که به شناسایی می‌رفتیم؛ اما منطقه را به هم نمی‌ریختیم که عراقی‌ها بفهمند. دوربین مادون قرمز گذاشته بودیم و خیلی با احتیاط به شناسایی می‌رفتیم. وقتی عملیات شروع شد، یک تیربارچی راه معبر را بسته و بچه‌ها را زیر آتش خود گرفته بود. در این معبر که ما بودیم، دوتا گردان از لشکر ۷۷ هم بودند. آن‌ها باید جلو می‌رفتند که متأسفانه زمین‌گیر شدند. سراغ فرماندهشان رفتیم. دیدم تیر خورده و لشکر مانده بود. انگار جرئت نداشتند جلو بروند. تیربارچی هم سر اسلحه را گرفته بود روی بچه‌ها و همه را درو می‌کرد. باید آن را خاموش می‌کردیم. به مرتضی علیجانی گفتم:

- من به سمت تیربار می‌روم.

بعد هم سینه‌خیز تا زیر سنگر تیربار عراقی جلو رفتم و یک نارنجک توی سنگرش انداختم. تیربار خاموش شد و همان‌طور به حالت سینه‌خیز خودم را تا لب خاکریز کشاندم. غیرازاین تیربارچی هیچ‌کس نبود و همه فرار کرده بودند. با خاموش شدن تیربار نیروها جلو آمدند...»

(محمدرضا کیانزاد)^۱

از اقدامات مهم این عملیات طرح آتش زدن رودخانه در شب عملیات بود. با این ابتکار علاوه بر ایجاد وحشت در دل دشمن، راه فرار سربازان عراقی از رودخانه و یا نفوذ از آن برای محاصره رزمندگان بسته می‌شد؛ که رزمندگان نتیجه این طرح را دیدند. طرحی که نیروهای تخریب برای اجرایی شدن آن، ظرافت و دقت زیادی به عمل آوردند. در خصوص این طرح برادر مرتضی علیجانی چنین می‌گوید:

۱- این خاطره با توضیح بیشتر در کتاب شاهد معبرها، صفحه ۱۱۴ اثر مرتضی علیجانی روایت شده است.

«... طرح آتش زدن رودخانه هم در برنامه ما بود که این طرح را به حاج حسین گفتند. ایشان هم در فرماندهی جنگ که در گلف مستقر بود، طرح را داده و فرماندهی آن را تأیید کرده بودند. شرکت نفت هم قرار شد لوله‌های ترکش خورده را تعمیر کنند و از محمدیه تا نهر شادگان آن‌ها را بکشد و از آنجا نفت وارد رودخانه شود. البته ما چند شب کار آموزشی و تمرین خودمان را شروع کرده بودیم و گالن‌های بیست‌لیتری را روی یونولیت می‌بستیم و در آب رها می‌کردیم. برای اجرای این طرح، محمود مافی که شناگر هم بود زحمت زیادی کشید و هر شب وارد آب می‌شد. ما هم تیوپ‌ها و یونولیت‌ها را در آب می‌انداختیم و زمان می‌گرفتیم که چقدر زمان می‌برد تا بتوانیم شب عملیات تمام رودخانه را به آتش بکشیم. شب عملیات ۲۵۰,۰۰۰ بشکه نفت از طرف محمدیه به لوله‌ها پمپاژ شد و تا ساعت دوازده شب که قرار بود عملیات آغاز بشود، نفت‌ها را روی کارون روانه کردیم تا طرح عملیاتی اجرا بشود.

قبل از دستور فرماندهی برای آتش زدن رودخانه گلوله‌ای روی رودخانه منفجر شد و رودخانه آتش گرفت که وحشت عجیبی در دل عراقی‌ها افتاد، آنگاه گردان‌ها وارد عمل شدند...»

(مصاحبه با مرتضی علیجانی)

پس از حمله برق‌آسای رزمندگان به خطوط دفاعی عراق لازم بود تا منطقه و به خصوص راه‌های رفت‌وآمد نیروها پاکسازی و تمام مین‌ها جمع‌آوری شود که این از وظایف نیروهای تخریب بعد از حمله به شمار می‌آمد. در این خصوص برادر علی براتی می‌گوید:

«... شب عملیات یک سنگر تانک بود که با همین نیروهای ارتشی همراهمان، داخل این سنگر تانک رفتیم. آقامحمود مافی هم با من بود. قرار شد که ما در همین سنگر تانک بمانیم تا وقتی یک مقدار آتش سبک شد، برویم و جاده آسفالت

را پاکسازی کنیم. آقامحمود رفت بیرون و برگردد که یک ربع طول کشید. وقتی برگشت دیدم تمام صورتش پر از خون است. ترکش به صورت، سینه، دست و همه بدنش خورده و خون آلود بود. توی سنگر آمد و گفت:

- بلند شو بریم.

گفتم:

- با این وضعیت؟ من خودم با این ارتشی ها می روم و جاده را پاکسازی می کنم! یک ستوان و به ظاهر سه تا گروه بان و پنج شش نفر هم سرباز بودند. درکل ده دوازده نفری می شدند. هرچقدر به این ها التماس کردیم بلند شوند تا جاده را پاکسازی کنیم، هیچ اعتنا نمی کردند و می گفتند که آتش سنگین است و به ما گفته اند هر وقت آتش کم شد، بروید جاده را پاکسازی کنید. به هر حال مجبور شدیم با محمود مافی دونفری روی جاده برویم و شروع کنیم به جمع کردن مین ها. در حال خنثی سازی مین بودیم که یک خمپاره ۶۰ با فاصله سه چهارمتری، جلوی ما روی زمین آمد و سیزده تا ترکش توی سر من خورد؛ طوری که حتی از کلاه هم عبور کرده بود. البته زخم ها همه سطحی بود. به محمود گفتم: طوری نشدی؟ دیدم محمود تکان نمی خورد. همین طور که دوتا دستانش در حال نیم خیز روی زمین بود، افتاد، رفتم بالای سر. دیدم شهید شده است...»

(علی براتی)

اهم اقدامات گروه تخریب در این عملیات:

- ۱- شناسایی منطقه به ویژه میدان های مین و موانع موجود در خط دفاعی عراقی ها؛
- ۲- تکمیل آموزش های تخریب و آشنایی با شیوه خنثی سازی انواع مین؛
- ۳- آتش زدن رودخانه کارون به عنوان یک اقدام مهم عملیاتی و تاکتیکی؛
- ۴- پاکسازی میدان مین بعد از حمله؛
- ۵- کمک به تبلیغات برای انتقال سیم بلندگو تا وسط میدان بین دو خاکریز.



عملیات بستان (طریق القدس)

مشخصات کلی عملیات

تاریخ و سال عملیات:	۱۳۶۰/۹/۸
نام عملیات	طریق القدس
منطقه عملیاتی	بستان و سوسنگرد
تعداد معبر	۴ معبر: ۱- تپه‌های رملی نبغه ۲- سابله ۳- سمت چپ جاده الله اکبر ۴- دهلاویه بستان
مراحل عملیات	یک مرحله
تعداد محورهای عملیاتی تیپ امام حسین (ع):	۵ محور
تاریخ آغاز مأموریت تخریب	آبان ماه
تاریخ پایان مأموریت	آذرماه
تاریخ استقرار گردان‌ها در منطقه	آبان ماه

قبل از این عملیات، سازمان تیپ لشکر امام حسین (ع) شکل می‌گیرد و در قالب یک تیپ رزمی وارد عملیات می‌شود.

مشخصات سازمان رزمی

نام فرمانده تیپ	حسین خرازی
نام فرمانده تخریب	سید مرتضی رضویانی
نام جانشین اول	مجید حاج شفیعی‌ها
نام جانشین دوم	---
تعداد نیروهای تخریب:	۹ نفر
تعداد شهدای تخریب:	۱ نفر

مشخصات نیروهای واحد تخریب در این عملیات

نام نیروهای تخریب		نام شهدا
سید مرتضی رضویانی	سید اسماعیل میریان	سید اسماعیل میریان
مجید حاج شفیعی‌ها	سید مرتضی حسینی	بیژن ظهرابی
حمید حاج شفیعی‌ها	مرتضی عباسی	
عباس حاج شفیعی‌ها	اکبر مرعی	
بیژن ظهرابی	مالک عباسی	

اشاره اجمالی به عملیات طریق القدس

عملیات طریق القدس در منطقه عمومی سوسنگرد به سمت بستان و با هدف انهدام قوای دشمن و بازپس گیری و آزادسازی بستان و به عقب راندن دشمن متجاوز و تلاشی در جهت فاصله انداختن بین جبهه شمالی و جنوبی عراق در منطقه خوزستان صورت گرفت. این عملیات که دومین عملیات کلاسیک و سنگین مدافعان اسلام بود در تاریخ ۱۸ آذرماه سال ۱۳۶۰ در

ساعت ۳۰ دقیقه بامداد با رمز "یا حسین (علیه السلام)" در منطقه شمال و جنوب رود کرخه نور انجام پذیرفت. در این عملیات ضمن آزادسازی بستان، ارتباط بین نیروهای دشمن در شمال غربی و جنوب غربی خوزستان (جاده فکه، جفیر) قطع گردید و هفتاد روستای منطقه و پنج پاسگاه مرزی آزاد گردید.

(احمد پوراحمد، جغرافیای عملیات ماندگار دفاع مقدس، ص ۶۸)

نقش تیپ امام حسین (علیه السلام) در عملیات طریق القدس

رزمندگان اسلام در این عملیات با سازماندهی نیروها در قالب گردان‌های رزمی و پشتیبانی و نامگذاری تیپ ۱۴ امام حسین (علیه السلام) خود را برای انجام دستورات فرمانده کل قوا آماده نمودند. محور کرخه، منطقه مأموریت تیپ امام حسین (علیه السلام) از سپاه پاسداران و تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی اهواز از ارتش بود. این تیپ‌ها مأموریت داشتند، در حد فاصل رودخانه کرخه و تپه‌های رملی جنوب میشداغ از روستای جابر حمدان شاکریه، تپه سبز، تپه جابر در دیدگاه‌های اول، دوم و سوم در امتداد تنگه جزایه و حاشیه هورالهویزه تا مرز بین المللی وارد عمل شوند که در مجموع پنج محور و یک بازوی فرعی در محدوده تیپ امام حسین (علیه السلام) قرار داشت.

(عشوریون، احمد رضا، شناسنامه لشکر امام حسین (علیه السلام) در دفاع مقدس، ۱۳۹۹)

در این عملیات به دلیل زخمی شدن تعدادی از نیروهای تخریب به ویژه مرتضی تیموری و خارج شدن از منطقه در عملیات ثامن الائمه و تنگی زمان، فرصت جذب نیرو نبود لذا گروه تخریب با کمترین نیرو وارد عملیات شد و با طرحی که برای خود ترسیم کرده بودند، ابتدا کار شناسایی و سپس بازکردن معابر را به عهده گرفتند که در این خصوص سیدمرتضی رضویانی فرمانده تخریب در این عملیات چنین روایت می‌کند:

«... پس از عملیات ثامن الائمه و بعد از جمع‌آوری مین‌های منطقه دارخوین تا آبادان در شرق کارون، همراه با بچه‌های طرح و عملیات عازم دشت آزادگان شدیم. قرار بود عملیات آزادسازی بستان انجام شود. گشت‌ها را شروع کردیم. مجید حاج‌شفیعی‌ها مسئول خنثی‌سازی محور الله‌اکبر شد و من مسئولیت محور هور و چزابه را بر عهده گرفتم. حدود دوازده تا گشت و شناسایی و خنثی‌سازی میدان مین را تا قبل از عملیات انجام دادیم. دو معبر در محور الله‌اکبر و چهار معبر در محور هور و چزابه و سابله داشتیم. حدود یک هفته به عملیات مانده، همه معبرها جز یک منطقه رملی در تپه الله‌اکبر را که در شناسایی نشان کرده بودیم، به دلیل جابه‌جایی رمل‌ها گم شد و این موضوع عادی بود و از قبل این پیش‌بینی را کرده بودیم. البته با بارش باران در آن شب کمترین مشکل را در این باره داشتیم. عملیات در ساعت اولیه روز هشتم آذرماه ۱۳۶۰ آغاز شد.

تمام معبرها باز شد، جز معبر الله‌اکبر که تعدادی از بچه‌ها به آنجا رفتند و میدان را باز کردند و تعدادی هم روی مین رفتند. یکی دیگر از برنامه‌های تخریب انهدام پل بود. در منطقه «صالح حسن» روی رودخانه سابله، یکی از شعب کرخه، پلی بود که چون احتمال می‌دادند، عراقی‌ها از این پل عبور کنند و به سمت شرق بستان نفوذ کنند، به ما دستور داده شد تا آن را منهدم کنیم.

چند تا خرج گود استوانه‌ای شکل که موادم از نیترات آمونیوم بود و برعکس سایر مواد منفجره، موج انفجارش به پایین فشار می‌آورد را روی قفل‌های پل بستیم و آن را منفجر کردیم. این طور راه را برای عراقی‌ها بستیم.

بعد به اتفاق حسین خرازی و چند نفر دیگر در منطقه صالح‌حسن در یک گودال گیر افتادیم. نمی‌دانستیم از کدام طرف برویم. حسین قرآن کوچکی به همراه داشت. آن را باز کرد، استخاره‌ای گرفت و حرکت کردیم؛ و ما در ادامه راه به سمت

هور و خط قربانعلی عرب رفتیم.

به دلیل اینکه بعد از عملیات، مردم منطقه به بستان برگشتند چند روزی هم مشغول خنثی سازی میدان های مین و مین های پراکنده در منطقه شدیم.»
(مصاحبه با سید مرتضی رضویانی، گذرگاه سیم و سرب اثر مصطفی یاری، در حال تدوین و چاپ)

هنوز تخریب شکل نگرفته بود و بیشتر با نیروهای اطلاعات عملیات به شناسایی می رفتند؛ اما همچنان به مأموریت خود، خنثی سازی میدان های مین و شناسایی میدان ها می پرداختند. در این باره سید علی بنی لوحی مسئول ستاد تیپ امام حسین (علیه السلام) چنین روایت می کند:

«...از آبان ماه در منطقه حضور پیدا کردیم و کار شناسایی را انجام دادیم. حسین خرازی، فرمانده تیپ امام حسین (علیه السلام) و عباس کردآبادی، فرمانده تیپ ۳۴ امام سجاد (علیه السلام) در منطقه مستقر شدند و بلافاصله نیروهای شناسایی و تخریب که اسامی برخی از آنها عبارت بود از: بهرامی، سیدمرتضی رضویانی، سیدحسن حسینی، حمید رئیسی و مجید حاج شفیعی ها به همراه یک گروه متشکل از ۵۰ نفر تا روز هفتم آذرماه به صورت مداوم در سطح منطقه شمال کرخه نسبت به انجام شناسایی، اطلاعات جامعی را کسب کردند.
نیروهای اطلاعات و بچه های تخریب تجربه کافی داشتند و از زبده ترین رزمندگان دفاع مقدس بودند. این دو همیشه باهم بودند.»

(یادداشت های سید علی بنی لوحی. سند شماره ۱۵۲۶، نبرد طریق القدس، امیر رزاق زاده،

ص ۳۱۸)

وی نیز در خصوص نقش واحد مهندسی لشکر و تخریب می نویسد:

«...در ساختار یگان‌های رزمی سپاه در دوران دفاع مقدس، گردان مهندسی که کارهای جاده و پل‌ها را اجرا می‌کرد، با گردان تخریب که مأموریت پاکسازی میدان‌های مین و باز کردن معابر را داشت، جدای از هم بود. شاید همین ساختار که بر اساس تجربه موفق از شروع جنگ به دست آمده بود، باعث شد که گردان تخریب در یگان‌های رزمی سپاه هویت مستقلی به دست آوردند و نیروهای شجاع و خط‌شکن را جذب خود کنند. در حقیقت بهترین و شهادت طلبانه‌ترین نیروهای یگان‌های رزمی در واحد تخریب مشغول به کار بودند. در عملیات طریق‌القدس این شرایط حاکم بود. برای همین در شناسایی و باز کردن معابر به‌خصوص در «شاکریه» و ارتفاعات رملی موفقیت خوبی به دست آوردند. نیروهای تخریب همراه با نیروهای اطلاعات عملیات همیشه و چند ماه قبل از شروع عملیات، مأموریت‌های خود را دنبال می‌کردند.»

(نبرد طریق‌القدس، امیر رزاق‌زاده، ص ۴۰۱)

در خصوص فعالیت نیروهای تخریب در این عملیات، مرکز مطالعات و تحقیقات سپاه چنین توضیح می‌دهد:

«...حدود ساعت یک بامداد، نیروها نزدیک مواضع دشمن می‌رسند. نیروهای تخریب محور شمالی که کارشان را از شب قبل آغاز و قسمتی از معبر را باز کرده بودند، می‌کوشند تا معبر را به‌طور کامل باز کنند. گروه‌های سه محور با مسئولیت سید مرتضی رضویانی (مرتضی تیموری)^۱ و در محور اول تیپ امام حسین (علیه‌السلام) و مجید حاج شفیعی‌ها در محور دوم تیپ امام حسین (علیه‌السلام) همراه با نیروهای

۱- در این عملیات مرتضی تیموری به علت مجروحیت، دوران نقاهت را طی می‌کرد و مسئولیت برعهده مرتضی رضویانی بود که در کتاب طریق‌القدس به آن اشاره نشده است.

اطلاعات عملیات، برادران مهدی زیدی، حمید رئیسی و اصغر شفیعیون، احمد زیدی، سیدعلی حسینی و علی رضایی تلاش مضاعفی را آغاز می‌کنند؛ چراکه هشیارشدن نیروهای عراقی در محور جنوب کرخه کار تخریبچی‌ها را سخت‌تر می‌کند.

در محورهای شمال و جنوب کرخه، گروه‌های تخریب در میدان‌های مین با یکسری مین‌های کپسولی مواجه می‌شوند که ضمن خنثی کردن آن‌ها، میدان را نیز پاکسازی می‌کنند و پس از برداشتن سیم‌خاردهای رشته‌ای و حلقوی، راه را برای عبور رزمندگان آماده می‌سازند؛ اما در محور شمال کرخه وضعیت به گونه‌ای دیگر بود. در این معبر تخریبچی‌ها نمی‌توانند معبر را باز کنند؛ زیرا با یک گروه از نیروهای گشت و شناسایی عراقی برخورد می‌کنند و درگیر می‌شوند. مجید حاج‌شفیعی‌ها هم با رعایت احتیاط، مسیر گروهش را تغییر می‌دهد و با دور زدن گروه گشتی عراقی خود را به ابتدای معبر می‌رساند و پس از پشت سر گذاشتن موانع، شروع به پاکسازی معبری می‌کند که شب‌های قبل قسمتی از آن را خنثی کرده بودند. در حین انجام کار چند نفر از بچه‌ها نیز زخمی و شهید می‌شوند. خود مجید هم زخمی می‌شود و سرانجام تمامی معابر میدان مین باز می‌گردد.»

(پیاده‌شده نوار مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ با موضوع بازخوانی عملیات شماره

۳۷۲۲ مورخ ۱۳۶۰/۹/۱۷، نبرد طریق‌القدس، امیر رزاق‌زاده، ص ۴۷۹)

اهم فعالیت‌های تخریب در این عملیات:

- گشت و شناسایی دقیق منطقه از تپه‌الله اکبر تا چزابه؛
- باز کردن معبرهای شناسایی شده تا قبل از شب عملیات؛
- انفجار و تخریب پل سابل به جهت جلوگیری از نفوذ دشمن؛
- خنثی سازی میدان‌های مین و مین‌های پراکنده در منطقه مسکونی بستان.



عملیات چزابه

نقش لشکر امام حسین (علیه السلام) در عملیات چزابه

درحالی که رزمندگان اسلام آماده انجام یک عملیات بزرگ (فتح المبین) بودند، عراق در ۱۳۶۰/۱۱/۱۷ به منظور تحت الشعاع قرار دادن عملیات آینده، از محور تنگه چزابه دست به عملیات گسترده ای زد. نیروهای تیپ امام حسین (علیه السلام) نیز که در دانشگاه شهید چمران اهواز (دانشگاه جندی شاهیپور) در حال آماده شدن برای عملیات بودند به موقعیت ائمه و بعد به موقعیت مهدی عجل الله فرجه شریف منتقل و با تجهیزات کامل و سازماندهی سه گردان عملیاتی و یک گردان پشتیبانی عازم منطقه درگیری شدند. آن‌ها با دو گردان و رمز «یا مولای متقیان» از جاده آسفالت به طرف تپه نبه و یک گردان در خود تپه‌های زمانی «نبه» به دفاع پرداختند. البته پس از یک عملیات نفس گیر و مقاومت جانانه، دشمن با تحمل تلفات و خسارات سنگین مجبور به عقب نشینی شد.

نیروهای تخریب درحالی آماده انجام عملیات شدند که مرتضی تیموری از بیمارستان بازگشت و همچنان سکان تخریب را به دست گرفت. او با جذب و آموزش نیروها، گروه بزرگی را که در تشکیلات تیپ واحد به شمار می آمد، تشکیل داد و آماده این عملیات بزرگ با ابعاد گسترده بودند. تمام نیروها را گروه بندی کرد و وظیفه هر گروه و حتی شخص را معین و به آن‌ها ابلاغ کرد. نیروها در پادگان دوکوهه

مشغول تمرین و آموزش بودند که خبر رسید عراقی‌ها به جبههٔ چزابه حمله کرده‌اند. پس از این خبر مرتضی تیموری و تعدادی از نیروها برای کمک به چزابه رفتند و در برابر حجم شدید آتش به مقابله پرداختند که موفق شدند با فداکاری و جانفشانی جلوی نفوذ و حرکت دشمن را بگیرند.

این عملیات چون دفاعی بود، نیروهای تخریب به‌طور عملی برنامهٔ اولیه نداشتند؛ اما چند نفر از نیروهای تخریب از جمله فرماندهٔ تخریب (مرتضی تیموری) پیوسته مترصد اتفاقات بودند و نیروها را از تله‌های انفجاری و یا مین‌گذاری در جلوی خط پدافندی راهنمایی می‌کردند. در این باره برادر جعفر یوسف‌زاده چنین روایت می‌کند:

«... در دیده‌بانی فعالیت می‌کردم. قبل از عملیات فتح‌المبین بود و همهٔ نیروها و نفرات آمادهٔ عملیات می‌شدند. من با یکی دو نفر از بچه‌ها برای کاری به دوکوهه رفتم. خبر حملهٔ عراق به چزابه را شنیدم. همه در تلاطم بودند؛ وسایل و امکانات را آماده می‌کردند و به منطقه می‌بردند. به سراغ فرماندهی رفتیم. تا رسیدیم، حاج آقا ردانی پور ما را دید و گفت:

- شما کجا بودید و اینجا چه کار می‌کنید؟

گفتم:

- برای گرفتن امکانات آمده‌ایم.

گفت:

- همه چیز را رها کنید و سریع خودتان را به چزابه برسانید.

من با مرتضی تیموری مسئول تخریب تیپ امام حسین (ع) و یکی دو نفر دیگر از بچه‌ها به چزابه رفتیم. با تیموری سلام‌علیک داشتیم؛ ولی در این یکی دو ساعت او را بیشتر شناختم و شیفتهٔ اخلاق پهلوانی‌اش شدم. آدمی خوش‌برخورد و مهربان

بود، با روحیه‌ای پهلوانی که سر نترسی هم داشت. آدم بسیار دوست‌داشتنی و بامعرفتی بود.

ما به شکل عملی کاری نمی‌توانستیم انجام دهیم؛ ولی موقعیت خط به شکلی بود که هرکس حاضر می‌شد باید اسلحه‌ای به دست می‌گرفت و جلوی هجوم عراقی‌ها می‌ایستاد. تیموری گفت:

- بیایید مین‌ها را پیدا کنیم و جلوی عراقی‌ها بگذاریم!

شاید این تنها کاری بود که از دست ما برمی‌آمد. منطقه وحشتناک و جنازه بسیاری از بچه‌ها در منطقه مانده بود. با بارش گلوله‌های عراقی، رفت‌وآمد وسایل نقلیه، حتی آمبولانس‌ها هم متوقف شده بود. همه منتظر تاریکی شب بودند تا به دور از دید عراقی‌ها نقل‌وانتقال انجام شود. چند نفر از دوستان را دیدم و جویا شدم که چندان جنازه از بچه‌های محل در بین منطقه آتش مانده است. در فکر بودم تا آن‌ها را به عقب ببرم؛ پس با تیموری مشورت کردم. او گفت که دست نگه دار تا من وضعیت را به شما بگویم. رزمندگان خاکریز بلندی را زده بودند که عراقی‌ها نتوانند رخنه کنند و با تمام قدرت مقاومت می‌کردند. اگر این تنگه را از دست می‌دادیم عملیات فتح‌المبین که در راه بود به هوا می‌رفت.

ما در سنگری بدون سقف و موشک‌خورده نشستیم و تیموری به آن طرف خاکریز رفت. یک‌ساعتی طول کشید تا برگشت و گفت:

- عراقی‌ها تمام جنازه‌ها را تله کرده‌اند و با جابه‌جا کردن آن‌ها باعث انفجار و شهادت بیشتر بچه‌ها می‌شود.

اگر دقت و درایت تیموری نبود، شاید آن شب ما هم خودمان را به کشتن می‌دادیم. شب را در خط بودیم و فردای آن به دوکوهه بازگشتیم و به منطقه عملیاتی فتح‌المبین رفتیم.»

(جعفر یوسف‌زاده، ۱۳۹۹/۲/۲۵)



سال ۱۳۶۱





عملیات فتح المبین

مشخصات کلی عملیات

۱۳۶۱/۱/۲	تاریخ و سال عملیات
فتح المبین	نام عملیات
جنوب، از دال پری تا عین خوش	منطقه عملیاتی
۳ معبر: ۱- باغ شماره ۷ ۲- شیار ۳- پل چिخاب	تعداد معبر
چهار مرحله	مراحل عملیات
در مرحله اول از سه محور: غرب دزفول و شوش منطقه غربی و رودخانه کرخه عمل کردند و در ادامه به صورت گردانی عملیات داشتند.	تعداد محورهای عملیاتی
۱۳۶۰/۱۲/۱	تاریخ آغاز مأموریت تخریب
۱۳۶۱/۱/۱۵	تاریخ پایان مأموریت
۱۳۶۰/۱۲/۱۰	تاریخ استقرار گردان ها در منطقه
شب عملیات	تاریخ باز کردن معبرها قبل از عملیات

مشخصات سازمان رزمی

نام فرماندهٔ تیپ	حسین خرازی
نام فرماندهٔ تخریب	مرتضی تیموری
نام جانشین اول	سید مرتضی رضویانی
نام جانشین دوم	مجید حاج شفیعی‌ها
تعداد نیروهای تخریب در این عملیات	حدود ۶۰ نفر
تعداد شهدای تخریب این عملیات	حدود ۲۵ نفر
تعداد اسیرها	سید مرتضی رضویانی ^۱

مشخصات نیروهای واحد تخریب عملیات فتح‌المبین

مرتضی تیموری	عباس سیانپور	مرتضی جعفری دستگردی	حسین قاسمی
حمید حاج شفیعی‌ها	خداداد علی‌آقائی	محسن جوانی	جعفر شریفی‌شلوقی
مرتضی رضویانی	ابراهیم صالحی	ناصر شفیعی	سعید حاج باقری
عباس حاج شفیعی‌ها	محسن آزادی‌فر	علیرضا فاطمی	مالک عباسی
مرتضی علیجانی	اصغر برندگی	عبدالله بروجنی	محمد برخورداری
محمود نوروزی	محمود اکبری	حسین رصافچی	مصطفی قصاب
داود نجفی	محمد خلیفه سلطانی	محمد رضا دهقانی	مرتضی سقطفروش
محمود مشهدی	علیرضا حیدرپور	حجت‌الله ملکوتی‌خواه	حسین ورانی
حسین میرزا باقریان	حمیدرضا طبیبی	مصطفی کاظمی	محمد نامداری

۱- مرتضی رضویانی در شب اول این عملیات اسیر شد.

حسینعلی معینی	اکبر نریمانی	فریدون ناجی پور	داود نجفی
علیرضا فاطمی سرشت	قدیرعلی نصرآبادی	غلامعلی قدیمی	سیدمرتضی حسینی
سید رضا عقیلی	محسن جوانی	عباس فتاحی	سیدعباس هاشم‌زاده
یدالله سلطانیان	قاسم ربیعی	سید علی تهوری	محمد رضا محمدی
جعفر شریعتی	مرتضی هلاکوئی		

آمار شهدای عملیات فتح المبین

مرتضی تیموری	محسن جوانی	عبدالله بروجنی
سید علیرضا فاطمی	مرتضی جعفری دستگردی	حسین رصافچی
حسین میرزاقریان	مصطفی کاظمی	ناصر شفیعی
حسینعلی معینی	محمد رضا دهقانی	سید مرتضی حسینی
اصغر برندگی	حجت‌الله ملکوتیخواه	حسین میرزاقریان
قدیرعلی نصرآبادی	داوود نجفی	علیرضا فاطمی
محسن جوانی	اکبر نریمانی	قاسم ربیعی
یدالله سلطانیان	سید رضا عقیلی	مالک عباسی

اشارهٔ اجمالی به عملیات فتح المبین

عملیات فتح المبین با رمز «یا زهرا سلام الله علیها» در جبههٔ جنوب در منطقه غرب شوش و دزفول به وسعت حدود ۲۵۰۰ کیلومتر مربع در ساعت ۳۰ دقیقه بامداد روز دوشنبه دوم فروردین ماه ۱۳۶۱ آغاز شد. در این عملیات بیش از یک صد گردان از سپاه و ۳۵ گردان از ارتش، در غرب دزفول و شوش به قلب دشمن زدند. نیروهای خودی در قالب چهار قرارگاه عملیاتی سازماندهی شده بودند و از چهار محور شوش، رودخانه کرخه، کوه «میشداغ» در جاده اهواز، اندیمشک و غرب دزفول حمله را شروع کردند. در مرحلهٔ نخست و دوم تنگه‌های «عین خوش» و «رقابیه» بر روی دشمن مسدود و در دو مرحله دیگر، ارتش عراق تا پشت رودخانه «دویرج» به عقب رانده شد. (احمد پور احمد، جغرافیای عملیات ماندگار دفاع مقدس، ص ۸۶)

نقش تیپ امام حسین (علیه السلام) در عملیات فتح المبین

در این عملیات، مأموریت تیپ امام حسین (علیه السلام) در منطقهٔ عین خوش و ارتفاعات مشرف بر آن بود تا پس از حمله، پل چیخواب و باغ شماره ۷ را به تصرف خود درآورند. این عملیات در ۳ مرحله انجام شد.

تیپ امام حسین (علیه السلام) با هشت گردان پیاده و دو گردان زرهی و مکانیزه در سه محور، باغ شماره ۷، عین خوش و پل چیخواب آمادهٔ انجام عملیات شدند.

عملیات را در ۱۳۶۱/۱/۱ آغاز کردند؛ که در شب اول گردان‌های تیپ امام حسین علیه السلام به‌ویژه نیروهای تخریب و اطلاعات عملیات تا پشت سیم‌خاردارها پیش رفتند و بنا به دستور، کلیهٔ نیروها بدون درگیری به مواضع اولیهٔ خود بازگشتند.

در شب دوم یعنی بامداد ۱۳۶۱/۱/۲، رزمندگان پس از دریافت دستور عملیات و آمادگی گردان‌های عملیاتی، حرکت کردند که در محور باغ شماره ۷ گردان امام محمدباقر (علیه السلام) به فرماندهی عباس فنایی و در محور پل چیخواب گردان امام سجاد (علیه السلام) و در محور عین خوش گردان موسی بن جعفر (علیه السلام)، امام جواد (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) حملهٔ خود را آغاز کردند که گردان

امام رضا (ع) با عبور از ارتفاعات عین‌خوش و دور زدن عراقی‌ها، توپخانه دشمن را به تصرف خود درآوردند.

در این عملیات گردان پیاده ۱۸۲ از تیپ ۸۴ خرم‌آباد نیز در ۳ گردان از تیپ امام حسین (ع) تقسیم و وارد عمل شدند.

(اقتباس از: عشوریون، احمدرضا، شناسنامه لشکر امام حسین (ع) در دفاع مقدس، ۱۳۹۹)

تنها ۱۵ روز تا عملیات فتح‌المبین باقی مانده بود که مجدد تشکیلات واحد تخریب منسجم‌تر و آماده‌دستور قرارگاه شدند. در این فاصله برنامه گشت و شناسایی نیروها هر شب ادامه داشت و گاهی برای شناسایی تا قلب دشمن پیش می‌رفتند که برادر محمود مشهدی موضوع شناسایی و شب حمله را چنین روایت می‌کند:

«... برای انجام عملیات فتح‌المبین در دوکوهه بودیم که تقسیم‌بندی شدیم. ابتدا ما را نسبت به مأموریت تخریب توجیه کردند و با یک دوره آموزش سه چهارروزه در همان پادگان مطالب کلی را برایمان گفتند.

حاج مرتضی علیجانی و مجید حاج‌شفیعی‌ها جزء کسانی بودند که برش عجیبی در تخریب داشتند که آن هم به خاطر شجاعت و سرنترشان بود و تجربه‌ای که در این مدت به دست آورده بودند. به هر جهت ما را بعد از این آموزش‌ها به پادگان عین‌خوش و تپه‌های تی‌شکن بردند. آنجا ما را نسبت به منطقه توجیه کردند و برای باز کردن معبر آماده شدیم. گویا تیپ امام حسین (ع) سه معبر داشت. مرتضی علیجانی و تعدادی از بچه‌ها که اسامی آن‌ها را به خاطر ندارم، یک معبر داشتند که به رودخانه فصلی چیخاب ختم می‌شد و قبل از آن رودخانه هم یک شیار بزرگ بود.

فاصله ما با عراقی‌ها در این محور حدود هفت هشت کیلومتر راه بود که در بین

راه تعدادی از بچه‌ها را به‌عنوان تأمین می‌گذاشتیم و آرام‌آرام وارد منطقه می‌شدیم. قبل از عملیات تا نزدیک شیار که میدان مینی هم نبود را شناسایی کردیم. مسئول ما مرتضی علیجانی، بعضی وقت‌ها باهم و بعضی وقت‌ها خودش به‌تنهایی می‌رفت و گزارش گشت را می‌داد.

یک روز به ما گفتند از امشب وارد شیار بشوید؛ اما نگفتند عملیات چه موقع است؟! در دو طرف شیار، عراقی‌ها دوتا سنگر گذاشته بودند. حدود صد و پنجاه متر پشت سر آن‌ها هم رودخانه فصلی چिخاب بود. این رودخانه برای مسئولین جنگ مهم بود؛ چراکه عکس هوایی فقط رودخانه را نشان می‌داد و عمق آن مشخص نبود و می‌خواستند متوجه شوند آیا می‌شود از آن عبور کرد یا نه؟! به یاد دارم اولین باری که وارد آن شیار شدیم، دو نفر بودیم و بچه‌های دیگر عقب تأمین بودند؛ چون عراقی‌ها روی شیار تسلط داشتند.

به ما یک دوربین مادون‌قرمز داده بودند که بعد از یک ساعت، شارژ آن تمام می‌شد؛ به همین خاطر کمتر از آن استفاده می‌کردیم مگر در موقع ضرورت.

در بین راه احساس کردیم از پایین شیار صدای خش خش می‌آید. با خود گفتیم نکنند عراقی‌ها پایین شیار هم نیرو گذاشته‌اند. کمی صبر کردم و در آن تاریکی شب با دقت آنجا را نگاه کردم؛ دیدم که یک گراز از پایین شیار حرکت می‌کند و خیلی هم بزرگ بود. خرخر هم می‌کرد و این صدا برای ما خوب بود؛ چون عراقی‌ها متوجه صدای پا و حرکت ما نمی‌شدند.

ما از کنار دیواره شیار، خودمان را از ترس گراز می‌کشیدیم؛ چون بدنش نمی‌پیچید و گردش نمی‌چرخید. در گوشه‌ای با آن روبه‌رو شدم. یک حیوان بزرگ بود با چشمانی درشت که از دیدن آن وحشت کردم. حدود ۲۰ متر به رودخانه مانده بود که شناسایی را تمام نکردیم و برگشتیم؛ اما شب بعد گفتند در حال باید بروید تا از وضعیت رودخانه مطلع شویم.

شب بعد داخل شیار تأمین گذاشتیم، جلو رفتیم و از شیار عبور کردیم. تا آنجا

که یادم هست، مجید حاج شفیعی‌ها با من بود. یک لحظه دیدم نیست. حالا نه می‌شد صدا بزنی و نه کاری بکنی. حدود ربع ساعت ۲ متر از هر طرف را گشتم؛ اما او را نیافتم.

فهمیدم که باید کار را خودم انجام بدهم. به آن‌ها که همراهم بودند، گفتم اگر وارد رودخانه شدم و اتفاقی افتاد و به دست گشت عراقی‌ها اسیر شدم. اگر داد زدم بیاید، بیاید، مشکلی ندارد؛ ولی اگر داد نزدن یعنی نیاید. این قراری بود که باهم گذاشتیم. چون فاصله بچه‌های تأمین با ما کم بود و صدا را می‌شنیدند.

به هر زحمتی بود وارد رودخانه شدم. عمق آن خیلی کم بود و می‌شد به راحتی داخل آن رفت. هوا خیلی تاریک بود. چند قدم که برداشتم، مطمئن شدم عمق آب کم است.

من فقط یک نارنجک، سرنیزه و سیم‌چین همراهم بود. راهی را که رفته بودم برگشتم. در موقع برگشت شنیدم که صدایی می‌آید. اول فکر کردم رفیقم است؛ ولی وقتی نزدیک‌تر شدم، متوجه شدم که عراقی‌ها هستند. گویا آن‌ها مرا دیده بودند؛ ولی فکر نمی‌کردند من ایرانی باشم و باورشان نمی‌شد کسی بتواند این طرف بیاید. خودم را مخفی کردم تا آن‌ها رد شدند و به سرعت خودم را به بچه‌های تأمین رساندم. چندساعتی هم منتظر ماندیم تا مجید بیاید و در نهایت برگشتیم. من از بس دلهره داشتم، آمدم و ماجرای گم‌شدن مجید را به فرماندهی گزارش کردم. حدود ساعت ۱۱ بود که دیدم ایشان هم از روی تپه‌ها پیدایش شد.

در شب بعد که عملیات شد، ما در همان محور رفتیم که با آن آشنایی کامل داشتیم. قبل از باز کردن کامل معبر و نرسیدن نیرو، به عقب برگشتیم و خبردار شدیم که مشکلی پیش آمده است که عملیات را کنسل کرده‌اند. بعد مطلع شدیم که از محور باغ طالقانی دو نفر از بچه‌ها روی مین رفته‌اند و یکی از آن‌ها گویا اسیر شده بود^۱ که ما مجبور شدیم برگردیم.

۱- نام برادری که اسیر شده بود، مرتضی رضویانی بود.

فردا شب دوباره دستور حرکت دادند و گفتند که امشب محور شما عوض شده است و ما با وجود این که با این محور آشنایی نداشتیم، وارد عمل شدیم. البته خیلی راحت خط شکسته شد...»

(محمود مشهدی)^۱

عملیات در سحرگاه اول فروردین بود که نیروهای تخریب و اطلاعات برای باز کردن معبرها و رفع آخرین موانع در مسیر گردان‌ها به جلو رفتند و منتظر فرمان نهایی ماندند؛ اما هرچه منتظر شدند، فرمان عملیات صادر نشد. شب به آخر می‌رسید و نیروها در بلا تکلیفی بودند. با درایت خود بازگشتند تا علت را بدانند که متوجه لغو عملیات می‌شوند. در این مورد برادر علی‌رضا حیدرپور چنین روایت می‌کند:

«... در عملیات فتح‌المبین با مرتضی علی‌جانی و چند نفر دیگر از دوستان برای باز کردن معبرها تا عمق خط منطقه عراقی‌ها رفته بودیم. قرار بود همان شب عملیات انجام شود؛ اما به علتی که نمی‌دانستیم، عملیات کنسل شده بود و هیچ‌کس به ما خبر نداد.

همه جا آرام بود. صدای تیراندازی به ندرت می‌آمد. گویا کسی را که فرستاده بودند تا خبر لغو عملیات را به ما برساند، چون تنها بوده و راه طولانی و بیابان پر خوف و خطر در بین راه برگشته بود. شاید این موقعیت برای هرکس دیگر هم پیش می‌آمد، همین کار را می‌کرد؛ اما ما این طرف منتظر شروع عملیات بودیم. آسمان رو به روشنایی می‌زد و ما در بی‌خبری به سر می‌بردیم. حتی صدای توپخانه هم نمی‌آمد.

ما کارمان را انجام دادیم و با هول و اضطراب و وسوسه‌ای که کلافه‌مان کرده بود، گاهی می‌نشستیم و گاهی در سیاهی شب دوردست‌ها را نگاه می‌کردیم. گاهی هم گوشمان را روی زمین می‌چسباندیم تا صدایی بشنویم. منتظر نیروها

۱- این خاطره در کتاب شاهد معبرها صفحه ۱۴۱ به روایت مرتضی علی‌جانی نیز آمده است.

بودیم؛ اما خبری از نیرو نبود.

دو سه نفر از دوستان گفتند ما خودمان عملیات را شروع می‌کنیم. آقای علیجانی گفت:

- بنده خدا...! ما فقط یک اسلحه کلاش داریم؛ آن‌ها تا دندان مسلح هستند. اولین تیری که به سمتشان شلیک کنیم، اینجا را با خاک یکسان می‌کنند. در همین بگومگوها بودیم که وقتی از آمدن نیروها ناامید شدیم، تصمیم گرفتیم به عقب برگردیم. آن شب حدود ۹ کیلومتر راه را دویدیم تا به خط خودمان رسیدیم. حالا می‌خواستیم از خاکریز عبور کنیم؛ ولی می‌ترسیدیم که نیروهای خودی ما را بزنند.

دستور عقب‌نشینی سر شب داده شده بود و حالا تاحدودی هوای گرگ‌ومیش داشت روشن می‌شد که با ذکر دعا و ثنا و رعایت جوانب احتیاط، خسته و کوفته و با بی‌خوابی چندین ساعته به این سوی خاکریز آمدیم. پشت آن آرام بود و نشانی از آمادگی عملیات ندیدیم. تعدادی دور ما را گرفتند. از صحبت‌هایی که رد و بدل شد، فهمیدیم که عملیات لغو شده است و فریادها بود که در گلو خفه کردیم و ناراحت از بی‌خبری، سرمان را زیر انداختیم و به سمت سنگر تخریب رفتیم. بعد از ظهر دوباره دستور حرکت دادند که به طرف خط برویم. این بار معبر ما هم عوض شده بود و این طور نبود که دنبال کار دیشب را ادامه بدهیم...»

(علیرضا حیدرپور^۱ ۹۶/۸/۶)

در همان شب اول که دستور عقب‌نشینی داده شد گروه مرتضی رضویانی نیز از محور باغ شماره ۷ وارد عمل شده بودند که به خاطر یک انفجار، مرتضی زخمی می‌شود و نیروها با به جا گذاشتن او مجبور به عقب‌نشینی می‌شوند. مرتضی رضویانی هم که یکی از بنیان‌گذاران و از نیروهای مؤثر تخریب بود به اسارت بعثیان درمی‌آید. با اسارت

۱- شرح بیشتر این خاطره به روایت مرتضی علیجانی در صفحه ۱۲۴ کتاب شاهد معبرها آمده است.

او و میزان اطلاعاتی که داشت، فرماندهان نگران فشار بر او و گرفتن اطلاعات باارزشی بودند که مرتضی در اختیار داشت. با این حال توکل بر خدا کردند و در شب دوم، عملیات را انجام دادند. برادر مرتضی سقطفروش در این باره می‌گوید:

«... شب اول فروردین ۱۳۶۱ بود که دستور حمله رسید. مسئول یکی از محورها، مرتضی رضویانی و محور دیگر مجید حاج شفیعی‌ها و مرتضی علیجانی بودند که هماهنگی و فرماندهی آن‌ها بر عهده مرتضی تیموری بود. ما در صدمتری کمین عراقی‌ها نشستیم و رضویانی، حمید حقوقی و رضا عقیلی داخل محور شدند. محوری که ما در آن بودیم از ارتفاعات دال‌پری به سمت باغ شماره ۷ (معروف به مرغداری) و آخر کار به پادگان عین‌خوش می‌رسید. قرار بود آن سه نفر معبر را باز کنند و ما نوار و شب‌نما بکشیم تا راه مشخص باشد و بعد نیروها به خط بزنند.

ساعت ده‌ونیم شب بود و چون نشسته بودیم، سردمان شد. صدای رسیدن گردان پیاده از دور به گوش می‌رسید. مهدی زیدی مسئول اطلاعات عملیات بود. جلوتر از همه آمد تا از وضعیت معبر مطلع شود. به او گفتم بچه‌ها داخل میدان هستند و دارند راه باز می‌کنند. ساعت از یک نصف شب گذشته بود که ناگهان صدای انفجاری از داخل معبر، ما را از جا پراند و ناخودآگاه به سمت آنجا رفتیم. نیروهای پیاده هم در ده‌متری ما رسیده بودند و منتظر فرمان از قرارگاه بودند تا به خط بزنند.

چند دقیقه بعد مرتضی تیموری رسید و گفت:

- شما بروید عقب؛ من خودم می‌روم بینم صدای انفجار چه بوده و چه اتفاقی

افتاده است؟!

تیموری به اتفاق برادر زیدی جلو رفتند. در همین حین دستور عقب‌نشینی

رسید و نیروها با سروصدا به عقب برگشتند. به ما هم گفتند به عقب برگردید. ما برگشتیم و تا صبح منتظر ماندیم. هوا روشن شده بود که تیموری و بچه‌ها با ناراحتی برگشتند و کسی را در میدان مین پیدا نکرده بودند. همان موقع به دیدگاه رفتم و کل منطقه را از نظر گذراندم. عراقی‌ها در حال رفت‌وآمد بودند و آمبولانسی را دیدم که یک نفر را با خود می‌برد؛ ولی هنوز نمی‌دانستیم چه اتفاقی افتاده است. نزدیک ظهر بود که حمید حقوقی با بدنی مجروح خودش را به عقب کشیده بود و رضا عقیلی هم از مسیری دیگر رسید. این دو نفر بودند که خبر اسارت رضویانی را به ما دادند.

(مرتضی سقطفروش، گذرگاه سیم و سرب، اثر مصطفی یاری، در حال تدوین و چاپ)

این اتفاق انفجار و اسارت و عقب افتادن عملیات را در آن شب برادر مرتضی رضویانی چنین روایت کرده است:

«...من بودم و مرتضی سقطفروش و چند نفر دیگر. برادر تیموری از یک محور عمل می‌کرد و من در محور دیگر. قرار بود دور توپخانه عراقی‌ها یک معبر باز کنیم و گروهانی که در دویست متری ما بودند، با علامت دادن ما بیایند و آنجا را از کار بیندازند. ما معبرها را باز کردیم، شاخص هم زدیم و با سیم موشک‌تاو بندکشی هم کردیم. هوا تاریک بود. حمیدرضا حقوقی از معبر بیرون آمد. یک لحظه نوری روشن شد. من خارج از معبر اما در داخل میدان مین بودم. یکی از مین‌های تله‌شده را بین پاهایم گرفتم تا اگر حمیدرضا دوید، روی آن نیفتد. گمان بردم سیم تله او را قطع کرده‌ام. حالا یا سیم روی زمین افتاده بود و یا سیم چین رد کرده بود، متوجه قطع نشدن آن نشده بودم. وقتی منور خاموش شد، حمید خواست به عقب فرار کند که سیم تله به پایش گرفت و مینی که وسط پای من بود عمل کرد و من به هوا پرتاب شدم. ما سی چهل متری عراقی‌ها بودیم که با این انفجار رگبار را به روی ما گرفتند.

وقتی روی زمین افتادم، فکر کردم پاهایم قطع شده است. سرم می‌سوخت. دستی به سرم کشیدم. دستم خیس شد. دستم پر از خون شده بود. چند ترکش هم به سرم خورده بود. احساس کردم کارم تمام است. بعد از این انفجار حمید عجله داشت که از میدان بیرون برود. از او کمک خواستم؛ ولی از شدت آتش و رگبار عراقی‌ها کاری از دستش برنمی‌آمد.

هر لحظه احتمال داشت عراقی‌ها به سراغمان بیایند. اولین کاری که کردم این بود که وسایل همراهم مثل سیم‌چین، قطب‌نما و بقیه ابزارهای که می‌توانست دست دشمن بیفتد و مشکل درست کند را به حمید دادم و گفتم:

- کبریت، سیگار و قمقمه آب را جلوی من بگذار و برو.

بعد هم راه را نشان داد تا برود. حمید گفت:

- تو اگر بخواهی سیگار بکشی، آن‌ها تو را می‌بینند.

کلاهم را جلوی سیگار گذاشتم و گفتم:

- تو برو.

از شدت درد و خونریزی گاهی بیهوش می‌شدم و گاهی به هوش بودم. نمی‌دانم چند ساعت طول کشید که از درد بیدار شدم. سرم را که بلند کردم چهار پنج نفر عراقی را بالای سرم دیدم. هوا روشن شده بود و من روی یک پتو در دستان عراقی‌ها بودم. مرا روی زمین رها کردند. از شدت درد به هوش آمدم. همان‌جا یک افسر عراقی که زبان فارسی بلد بود، شروع کرد از من سؤال کردن و اطلاعات خواستن. حال مساعدی نداشتم؛ ولی با پرت و پلا گفتن جواب آن‌ها را دادم و با هر سؤالی چند لگد هم حواله‌ام می‌کردند. وضعیت من هر لحظه بدتر می‌شد. در نهایت پاهایم را آتل کردند و مرا به العماره فرستادند...»

(سید مرتضی رضویانی، گذرگاه سیم و سرب اثر مصطفی یاری، در حال تدوین و چاپ)

عملیات، روزهای آخر خود را سپری می‌کرد و تمام نیروها و به‌ویژه
بچه‌های تخریب در تکاپوی پاسخ به پاتک‌های دشمن بودند. درحالی‌که

مرتضی تیموری فرمانده تخریب با نیروهایش مشغول مین گذاری بودند تا جلوی حرکت تانک های عراقی را سد نمایند، گلوله خمپاره های صفریکشان میان آنان فرود آمد. تعدادی از بچه های تخریب و به خصوص فرمانده جسور و بی باک تخریب را هم به شهادت رساند و نه تنها واحد تخریب بلکه تیپ امام حسین (ع) را داغدار خود کرد. این داستان را برادر مرتضی علیجانی در کتاب شاهد معبرها چنین آورده است:

شهادت تیموری^۱

«... روز سوم عملیات فتح المبین بود. حدود شصت تا تانک به ما حمله کردند. تیربارهای این تانک ها هم زمان روی سر بچه ها آتش می ریخت. باید جلوی عبور آن ها گرفته می شد. تعدادی مین ضدتانک را پشت خاکریز آورده بودیم تا از پاتک های دشمن جلوگیری کنیم. درگیری شدید بود. بچه های تخریب اطراف تیموری جمع بودند. به تیموری گفتم:

- چه کار کنیم؟

بچه های پیاده به شدت مقاومت می کردند. در روز روشن ساعت ۹ صبح هم نمی توانستیم مین ها را چال کنیم و آن ها را روی زمین رها می کردیم. تیموری گفت:

- چاشنی مین ها را همین جا ببندید و مسلح کنید. بعد هم دوتا دوتا دستتان بگیرید و بروید. نیروهای تک تیرانداز شما را تأمین می کنند.

من دوتا مین ام ۱۹ ضدتانک را که هر کدام یازده کیلو وزن داشت برداشتم و می خواستم از سر خاکریز عبور کنم که تیموری صدایم زد و پرسید:

- معلوم است بچه ها این مین ها را چطوری می کارند؟

۱- خاطره دلاورمردی در ذهن من حک شده است که هرگاه به بهشت زهرا می روم، موظف می دانم ساعتی را بر سر مزار این شهید دلاور بگذرانم. او شهید تیموری (مسئول تخریب و خنثی سازی مین) است که با شهادت و ظرافتی مثال زدنی شش ماه تمام در میدان مین چاشنی بسیاری از مین ها را بیرون آورد. او آن قدر به عراقی ها نزدیک شده بود که چهره تک تک نگهبان های عراقی را می شناخت. (رحیم صفوی، سرودهای سرخ اثر غلامعلی رجایی، صریح ۱۳۸۵، ص ۹۱)

گفتم:

- نه!

گفت:

- ما که نمی‌خواهیم تا آخر اینجا بمانیم؛ پس باید بدانیم مین‌ها را چطوری می‌چینند. تو نمی‌خواهد مین ببری، بیا برو یک کروکی از میدان مین بکش و بیا. همان‌جا مین‌ها را روی خاکریز گذاشتم و برگشتم. چندمتری از خاکریز دور نشده بودم که صدای انفجار مهیبی از پشت سرم بلند شد. ناخودآگاه روی زمین دراز کشیدم. سرم را از زمین بلند کردم. نگاهی به پشت سرم انداختم که دیدم «الله‌اکبر...!» بارانِ خاک‌و‌خون، دست‌وپا و پاره‌های گوشت بود که به زمین می‌بارید. ناخودآگاه به طرف توپوتا دویدم که منفجر شده بود. اکبر مرعه را دیدم که مثل مرغ سرکنده توی سروصورت خودش می‌زد. فریاد زدم:

- چه شده؟ بچه‌ها کجا هستند؟

گفت:

- همه رفتند.

روی زمین دنبال بچه‌ها می‌گشتم. تیموری را پیدا کردم؛ هنوز نفس می‌کشید. از بهداری بی‌سیم زدند تا هلی‌کوپتر بیاید. او را تا پای هلی‌کوپتر هم بردیم؛ ولی آنجا شهید شد و تخریب را عزادار کرد.» (مرتضی علیجانی، کتاب شاهد معبرها، ص ۱۵۵)

«...کار ما با تیموری به کلی متفاوت بود؛ ولی بعضی جاها باهم در ارتباط بودیم. خیلی از اطلاعات و تغییرات جبهه دشمن را ما به آن‌ها می‌دادیم. قبل از شهادت تیموری آنجا بودم. عراقی‌ها حمله سختی کرده بودند و با تانک‌ها به جلو می‌آمدند. تیموری و نیروهایش با مین‌گذاری می‌خواستند جلوی تانک‌ها را بگیرند. به او گفتم:

- اجازه بده من با توپ ۲۰۳ جلوی آن‌ها را بگیرم.

گفت:

- شما برو کار خودت را بکن و ما هم کار خودمان را.
از هم جدا شدیم و من به دیدگاه رفتم و گرای تانک‌ها را به توپخانه می‌دادم؛ که ناگهان صدای انفجار بزرگی زمین را به لرزه درآورد.
بعد متوجه شدم با انفجار توپوتای پر از مین، بیشتر نیروها و از جمله فرمانده تخریب به شهادت رسیده‌اند.
دست آخر هم ما با همان توپخانه، چند تانک را زدیم و آن‌ها به عقب برگشتند.»
(جعفر یوسف‌زاده)

عملیات به پایان رسید. نیروهای تخریب با وجود حضور مردانی چون حاج شفیعی‌ها، مرتضی علیجانی و دیگر دل‌اورمردان همچنان به دفاع و آزادسازی خاک کشورمان ادامه می‌دادند؛ اما در اندیشه یک فرمانده بادرایت بودند که حسین خرازی در خط مقدم سکان تخریب را به برادر مرتضی علیجانی سپرد تا راه و کار تیموری و یاران شهیدش را به پایان برسانند.



عملیات الی بیت المقدس

مشخصات کلی عملیات

۱۳۶۱/۲/۱۰	تاریخ و سال عملیات
الی بیت المقدس	نام عملیات
غرب کارون تا جاده خرمشهر	منطقه عملیاتی
۳ معبر	تعداد معبر
۴ مرحله (البته به سه مرحله معروف است).	مراحل عملیات
۳ محور (البته در هر مرحله از عملیات تعداد محورها متفاوت بود).	تعداد محورهای عملیاتی
۱۳۶۱/۱/۱۵	تاریخ آغاز مأموریت تخریب
۱۳۶۱/۳/۵ (البته نیروهای تخریب برای خنثی سازی تا ۲۰ روز بعد از عملیات در منطقه حضور داشتند).	تاریخ پایان عملیات
۱۳۶۱/۲/۱	تاریخ استقرار گردان ها در منطقه
یک شب قبل از عملیات	تاریخ بازکردن معبرها قبل از عملیات

مشخصات سازمان رزمی^۱

نام فرمانده تیپ	حسین خرازی
نام فرمانده تخریب	مرتضی علیجانی
نام جانشین اول	حمید حقوقی
نام جانشین دوم	علی خلیلی
تعداد نیروهای تخریب در این عملیات	۹۰ نفر
تعداد شهدای تخریب این عملیات	اطلاع دقیقی یافت نشد
تعداد اسیرها و مفقودین	اطلاعی یافت نشد

مشخصات نیروهای واحد تخریب در این عملیات

نام نیروهای تخریب			
عباس حاج شفیعی‌ها	امیر آقابابایی	عبدالرسول ماحوزی	قدیرعلی قصری
عبدالکریم صادقی	غلامعلی قدیمی	غلامرضا رنجبر	مصیب مرادی
اکبر فراست‌کیش	حسین ورائی	محمود ترابی	رسول نکویی
خلیفه سلطانی	محمدرضا رفیعی	علی خلیلی	محمد قاسمی
مرتضی علیجانی	حسین قدیرزاده	محمد حقوقی	محمدحسین امینی
مجید شاهچراغی	علیرضا حیدرپور	پرویز راهنما خارکی	علی رجبی
حسن احمدی	ناصر قاسمی	علی ماحوزی	مرتضی سقطفروش

۱ - از این عملیات به بعد، سازمان واحد تخریب ساختار منسجم و منظمی را به خود گرفت که متأسفانه به علت وجود نداشتن و در دسترس نبودن اسناد، نمی‌توان مسئولیت نیروها را ذکر کرد.

عبدالله جوانی	مهدی دشتی خارکی	علیرضا حیدرپور	محمود اکبری
کریم خادمی خارکی	علی قاسمی خارکی	مرتضی هلاکوئی	محمد برخورداری
حسین قاسمی خارکی	مختار حیدری خارکی	مانده علی بحرینی خارکی	غلامعباس پرخاشی خارکی
		رحیم رحیمزاده خارکی	سیدعباس هاشمزاده

توضیح: در این عملیات یک گروه از نیروهای بوشهر به گروه تخریب پیوست.

آمار شهدای عملیات الی بیت المقدس

محمدحسین امینی	مصیب مرادی
محمد قاسمی	علی رجبی

اشاره اجمالی به عملیات الی بیت المقدس

عملیات بیت المقدس در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۱۰ حدود یک ماه بعد از عملیات فتح المبین با رمز "یا علی ابن ابی طالب" شروع شد این عملیات درحالی آغاز گردید که قسمت وسیعی از خاک میهن عزیزمان از جمله شهر بندری و استراتژیک خرمشهر هنوز در اشغال دشمن بعثی بود. اهداف اساسی عملیات بیت المقدس تداوم رزم بر علیه دشمن، تهدید بصره، کاهش توان رزمی دشمن، آزادسازی خرمشهر و خارج نمودن اهواز از برد توپخانه عراق بود.. این عملیات به طور مشترک توسط ارتش و سپاه درسه مرحله هدایت و اجرا گردید.

در مرحله اول نیروهای جمهوری اسلامی با گذشتن از رودخانه کارون و استقرار در جاده اهواز، خرمشهر بیش از ۸۰۰ کیلومتر مربع را پاکسازی نمودند.

مرحله دوم عملیات در تاریخ ۶۱/۲/۱۲ از جاده اهواز خرمشهر به سمت مرز به منظور آزاد سازی بندر استراتژیک خرمشهر آغاز شد و نیروها تا شلمچه و دژ مرزی پیش رفتند. که نیروها توانستند در ۱۷ کیلومتر از نوار مرزی استقرار یابند.

مرحله سوم عملیات در تاریخ ۱۹ و ۲۰ اردیبهشت برای آزادسازی خرمشهر آغاز شد که در محور شلمچه، خرمشهر با مقاومت شدید عراقی ها مواجه شدند و ۱۰ روز مقاومت کردند.

در ادامه مرحله سوم [که برخی آن را مرحله چهارم می خوانند] در تاریخ ۶۱/۳/۱ در منطقه شلمچه شروع شد و رزمندگان اسلام خرمشهر را به طور کمربندی به محاصره خود درآوردند و با پیشروی خود راه دریایی دشمن در ارونند را فتح نمودند و بالاخره خرمشهر قهرمان بعد از ۲۳ ماه اشغال و اسارت ، توسط رزمندگان سلحشور در تاریخ ۱۳۶۱/۳/۳ آزاد گردید.

(احمد پور احمد، جغرافیای عملیات ماندگار دفاع مقدس، تلخیص ص ۹۷ تا ۱۰۶)

نقش تیپ امام حسین علیه السلام

تیپ امام حسین علیه السلام در این عملیات مأموریت داشت، ضمن گسترش سرپل از هالوپ تا دارخوین همراه یگان های دیگر از قرارگاه، نیروهای دشمن در غرب کارون را منهدم کنند. تیپ امام حسین علیه السلام خط جاده آسفالت اهواز، خرمشهر را با کمک تیپ ۱ لشکر ۹۲ زرهی، از کیلومتر ۸۰ تا ۹۰ را تأمین نماید. پس از آن حرکت خود را در عمق، تا عبور از جاده ادامه دهد و تا مرز بین المللی پیشروی کند و آماده باشد تا بنا به دستور، حمله خود را به سمت رودخانه ارونند برای اجرای پدافند مناسب و مسدود کردن راه پاتک شمن، ادامه دهد. این عملیات در چهار مرحله به اجرا درآمد.

مرحل اول: تصرف جاده اهواز، خرمشهر به عرض ۱۰ کیلومتر در دهم اردیبهشت

مرحله دوم: رسیدن به دژ مرزی و تصرف آن در شانزدهم اردیبهشت

مرحله سوم: محاصره خرمشهر از سمت جاده شلمچه به خرمشهر در ۳۰ اردیبهشت
مرحله چهارم: ورود به شهر خرمشهر و تصرف گمرک و پل نو در دوم خردادماه
(عشوریون، احمدرضا، شناسنامه لشکر امام حسین علیه السلام در دفاع مقدس)

نیروهای تخریب با دستور قرارگاه در حال مقدمه سازی عملیات بیت المقدس بودند. کمتر از یک ماه از پیروزی بزرگ فتح المبین می گذشت. غم از دست دادن شهید تیموری برای گروه تخریب بسیار سخت بود؛ اما تنها هدف بلند رزمندگان یعنی دفاع از اسلام، قرآن و اطاعت از امام، التیام دهنده دردها و ناامیلات روحی شان بود.

مرتضی علیجانی با شجاعتی که در میدان جنگ از خود نشان داده بود، سکان واحد تخریب را به دستور فرمانده تیپ، حسین خرازی به دست گرفت و با جمع و جذب کردن دوباره نیرو، سازماندهی مرتبی را انجام داد و با هدف آزادسازی خرمشهر، آماده عملیات شدند. نیروهای تخریب با دستور و هدایت حسین خرازی کار شناسایی منطقه را به همراه نیروهای اطلاعات عملیات خیلی خوب انجام دادند و حتی در شناسایی های خود تا کنار جاده اهواز-خرمشهر هم رفته و دریافته بودند که منطقه، استحکام و موانع زیادی ندارد و می شود با کم ترین تلفات، خود را به جاده برسانند. در این خصوص برادر امیر آقابابایی این طور بیان می کند:

«...من در هر چهار مرحله عملیات حضور داشتم. قبل از عملیات در صبحگاهی، حسین خرازی اعلام کرد که عملیات بزرگی در پیش داریم و خود را برای یک نبرد تن به تن آماده کنید. پیش بینی بچه ها آزادسازی خرمشهر بود؛ همان خرمشهری که صدام گفته بود: «اگر ایرانی ها خرمشهر را آزاد کردند کلید بصره را به آن ها خواهیم داد.»

باید تمام توان خود را به کار می گرفتیم تا این عملیات به نتیجه نهایی برسد.

به شناسایی‌ها که می‌رفتیم، می‌دانستیم منطقه حساس‌تر از بقیه نقاطی بود که برای شناسایی رفته بودیم. معبر شناسایی ما در مرحله اول، مسیر غرب کارون تا جاده اهواز-خرمشهر بود تا شناسایی کنیم؛ که بعضی وقت‌ها تا ۲۵ کیلومتر می‌رسید.

کار ما آن قدر طاقت‌فرسا بود که بعضی شب‌ها شناسایی مان به روز می‌کشید و مجبور بودیم طول روز را در منطقه پنهان شویم و شب بعد ادامه شناسایی را انجام دهیم. با این حال خوبی منطقه این بود که نیروهای عراقی پراکنده بودند و روی ما دید نداشتند و از طرفی میدان مین چندانی هم در منطقه نبود. با تمام این سختی‌ها کار شناسایی ما به پایان رسید و قبل از رسیدن غروب آفتاب در شب عملیات، با آمادگی به سمت رودخانه حرکت کردیم. نماز مغرب را نیز به علت حساسیت موقعیت و شرایط اضطراری بنا به دستور با پوتین اقامه کردیم.» (مصاحبه)

علاوه بر این برادر مرتضی علیجانی موضوع شناسایی و عبور دادن نیروها برای شروع عملیات را چنین روایت می‌کند:

«... ما منطقه را با بچه‌های اطلاعات شناسایی کرده بودیم. راه زیادی تا جاده اهواز-خرمشهر داشتیم. در این مسیر سه تا خاکریز سر راهمان بود. یکی در ۸ کیلومتری، یکی در ۱۲ کیلومتری و یکی هم نرسیده به جاده و خود جاده. من مسئول محوری بودم که گردان موحددوست و خدیو پور^۱ باید به جاده می‌زدند و باید این دو گردان را به جاده می‌رساندم. بدون درگیری از خاکریز اول و دوم گذشتیم. نزدیک صبح شده بود. تا جاده اهواز-خرمشهر حدود چهار کیلومتر مانده بود. گردان موحددوست و خدیو پور را

۱- شهید احمد خدیو پور فرزند مهدی در ۱۳۴۰/۱/۱ در اصفهان چشم به جهان گشود. پس از گرفتن دیپلم به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت. او که فرماندهی یک گردان را بر عهده داشت در ۱۳۶۱/۲/۱۶ طی عملیات الی بیت المقدس بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید.

تاسینه خاکریز، جلوی جاده بردم و گفتم:

- این خاکریز است و نیرو پشت آن قرار دارد؛ باید بزیند به این خاکریز. تعدادی از بچه‌های تخریب همراهم بودند. نوجوانی به نام قاسمی بود که به من گفت:

- من می‌خواهم هرکجا تو شهید شدی، شهید بشوم. به‌همین خاطر پایه‌پای من می‌آمد و رهایم نمی‌کرد. یکی دیگر از بچه‌ها، محمدحسین امینی بود که او یک دوربین عکاسی با خودش داشت و دیده بود که من راهنمای این گردان هستم. او هم دنبالم راه افتاد و مدام می‌گفت:

- با این دوربین، صبح عملیات باهم عکس می‌گیریم.

که چند دقیقه بعد به شهادت رسید و حسرت عکس گرفتن با او بر دلم ماند. دشمن سر تیربارش را از روی تانک به سمت پایین گرفته بود و مرتب شلیک می‌کرد. تیری به سر آقای قاسمی خورد و او هم شهید شد. خودم را از زیر تیربار به خاکریز رساندم و نشستم. سریع ضامن نارنجکم را کشیدم و به طرف تیربارچی تانک پرتاب کردم؛ اما زود انداختم. نارنجک روی تانک افتاد. عراقی‌ها پایین پریدند، نارنجک هم قل خورد و پایین افتاد و منفجر شد.

دوباره یک سرباز عراقی رفت پشت تیربار که نارنجک دوم را انداختم؛ ولی فایده‌ای نداشت. آرپی جی را از دست یکی از بچه‌ها گرفتم و به سمت تانک شلیک کردم. چراغ‌قوه را به اطراف تانک گرفتم، دیدم چند نفر در کنار تانک پناه گرفته‌اند و بچه‌ها به سمت آن‌ها تیراندازی کردند. در کنار خاکریز عراقی‌ها گروه‌گروه نشسته بودند. به سمت آن‌ها رفتیم و خط را پاکسازی کردیم که خاکریز عراقی‌ها سقوط کرد...»

(علیجانی، مرتضی، شاهد معبرها، ص ۱۷۶)

از چگونگی شناسایی ها و انجام فعالیت نیروهای تخریب مأمور شده
به گردان ها نیز برادر اصغر اکبری این چنین می گوید:

«...قبل از عملیات بیت المقدس^۱ بود و تازه از آموزش آمده بودیم. من بودم و مرتضی اکبری^۲ و مرتضی سلطانی که این دو نفر بعد به شهادت رسیدند. مربی تخریب ما در پادگان شهید بهشتی، حسین رضایی^۳ باتجربه و حوصله بود که او هم شهید شد.

قبل از عملیات بیت المقدس ما را به عنوان تخریبچی به گردان ها فرستادند. بعد از پیروزی های فتح المبین بچه ها شور و حال خاصی داشتند. چنان اراده ای سخت و پابرجا که حتی آمادگی رسیدن به بغداد را هم داشتند. چند روزی که در شهرک بودیم با منطقه و محورهای عملیاتی آشنا شدیم.

کار شناسایی را بیشتر نیروهای اطلاعات عملیات و گروه تخریب انجام می دادند. چون ما در گردان بودیم، وظیفه دیگری داشتیم. بیشتر مأموریت ما شب عملیات و خنثی کردن موانع بین راه بود. نماز مغرب را که خواندیم ما را با قایق به آن سوی کارون بردند. نیروهای اطلاعات، محورهای عملیاتی را به ما نشان دادند. برای کار تخریب دو نفر سرباز هم به کمک ما فرستادند. آن ها برای شناسایی و خنثی کردن مین چندتا سیخ کبابی به جای سرنیزه همراهشان آورده بودند. حدود بیست کیلومتر پیاده رفتیم تا به یک میدان مین رسیدیم. نزدیک جاده اهواز-خرمشهر بودیم. فرمانده گردان، نیروها را نشانند تا ما معبر را باز کنیم. قرقره نواری سفید، فلش شب نما و میخ هایی که قرص های شب نما به آن وصل بود را به همراهمان برده بودیم. دو طرف معبری که در نظر گرفتیم را شناسایی می کردیم و پایه ها را می گذاشتیم تا راه باز شده میدان مین مشخص باشد.

۱- در این عملیات ۵,۴۰۰ کیلومتر مربع از خاک مقدس میهن اسلامی ایران باز پس گرفته شد و بیش از ۱۹,۰۰۰ نفر از نیروهای ارتش عراق به اسارت رزمندگان درآمدند.

۲- شهید مرتضی اکبری فرزند محمدعلی در ۱۳۴۴ در رهنان اصفهان به دنیا آمد و در ۱۳۶۱ طی عملیات رمضان به شهادت رسید.

۳- شهید حسین رضایی فرزند محمدقاسم در ۱۳۶۵ در شلمچه به شهادت رسید.

جایی که ما بودیم، مین‌هایی دیدیم که هنوز نکاشته بودند. در اصل مین‌گذاری نشده بود. از باب احتیاط قرقره به اصطلاح نوار سفید را باز کردیم و جلو رفتیم. راه باز بود. خدا را شکر به هیچ مینی برخورد نکردیم. صبح که هوا روشن شد، دیدم اطراف معبری که عبور کردیم، مین‌هایی را گذاشته تا بکارند که خوشبختانه وقت نکرده بودند. نیروها از معبر باز شده عبور کردند و با فریاد الله اکبر به سینه خاکریز عراقی‌ها ریختند. ما هم همان‌جا ایستادیم و تا صبح مین‌ها را جمع کردیم.»

(اصغر اکبری)

این عملیات در حدود بیست روز و در چهار مرحله انجام شد. در سومین مرحله و پشت دروازه‌های خرمشهر دشمن سعی کرده بود تا موانعی را ایجاد کند و میدان‌های مین بزرگی را بزند تا از هجوم رزمندگان جلوگیری کند. همچنین با موانعی که در اطراف خرمشهر زده، ورود چتربازان یا هلی‌برن نیرو را به خرمشهر غیرممکن کرده بود. با این حال نیروهای تخریب، این پیش‌قراولان عملیات‌ها، راه را برای گردان‌ها هموار کردند تا گردان‌ها با کمترین تلفات به مقصد خود برسند. در این خصوص شهید حسین کهتری در یادداشت‌های روزانه خود چنین نوشته است:

«... مرحله سوم عملیات شروع شد. گردان‌ها یکی پس از دیگری در خط آماده شدند و منتظر فرمان بودند. ساعت ۱۰ شب گذشته بود که فرمان حرکت آمد. من در این عملیات تک‌تیرانداز بودم و قلب من به تپش افتاده بود. به لحظات بعد و موقع روبه‌رو شدن با عراقی‌ها فکر می‌کردم. ستون دوم بودم. از خاکریز خودمان عبور و به سمت دشمن حرکت کردیم. پس از حدود نیم‌ساعت به میدان مین عراقی‌ها رسیدیم. بچه‌های دلیر و شجاع واحد تخریب، معبری به پهنای یک متر در میدان مین باز کرده و دو طرف آن چوب‌های کوچکی گذاشته بودند و روی آن

با شبرنگ علامت‌گذاری شده بود تا بچه‌ها به اشتباه وارد میدان مین نشوند. شاید حدود سیصد یا چهارصد متر عمق این میدان مین بود. فرمانده گردان ما، مهدی نصر بود. به بچه‌های گردان گفت:

- وقتی که از میدان مین گذشتید به طرف چپ و راست پخش شوید.
میدان مین که تمام شد یک ردیف سیم‌خاردار جلوی راهمان بود و از انتهای میدان مین تا خاکریز و سنگرهای نگهبانی آن‌ها حدود سی متر بود. نصف گردان هنوز در میدان مین بود. حدود بیست متر دیگر داشتیم تا به آخر راه برسیم که ناگهان تیراندازی شروع شد و درگیر شدیم...»

(احمدی، جانم‌راد، آخرین ستاره، یادداشت‌های روزانه شهید حسین کهتری، ص ۵۶، ۱۳۹۰)

در خصوص مرحله چهارم عملیات و آزادسازی خرمشهر نیز برادر
امیر آقابابایی می‌گوید:

«...خرمشهر در محاصره رزمندگان درآمده بود. معبری که برای ما تعیین کرده بودند، روبه‌روی پلیس‌راه و در کنار جاده به سمت خرمشهر بود. فرماندهان تدبیری اندیشیدند و به‌صورت هماهنگ به نیروها دستور دادند که در سرتاسر خط گلوله‌رسان بزنند تا عراقی‌ها متوجه شوند به محاصره ایرانی‌ها درآمده‌اند.
شب عملیات، من و دو نفر از نیروهای تخریب معبر را باز کردیم. عرض معبری که باز کردیم در حدی بود که فقط نیرو بتواند از آن عبور کند. وقتی که نیروها عبور کردند، معبر را عریض‌تر کردیم تا خودروها و نفربرها هم بتوانند از آنجا عبور کنند و دچار حادثه نشوند.

درگیری شدیدی بین نیروهای ما و بعثی‌ها به وجود آمد. آن‌ها برای حفظ موقعیت خود سخت مقاومت می‌کردند. درگیری از سر شب تا روشن شدن هوا به‌شدت ادامه داشت و کم‌کم به کنار نهر عرایض^۱ کشیده شد. هر لحظه محاصره

۱- نهر عرایض: نهری است که از خرمشهر به سمت شلمچه جریان دارد. پلی هم که روی آن زده شده به پل نو معروف است. این نهر منشعب از اروندرود در غرب خرمشهر است. این نهر در آغاز جنگ، مانع بزرگی بر سر راه قوای متجاوز عراقی بود و دشمن در پشت این نهر بیش از یک هفته زمین‌گیر شد.

آن‌ها تنگ‌تر می‌شد تا اینکه به مدد الهی تسلیم شدند و گروه‌گروه سلاح‌هایشان را بر زمین گذاشتند و دست‌برسر، به اسارت رزمندگان درآمدند. آنگاه خرمشهر فتح گردید و ما توانستیم وارد آن شویم.

در خرمشهر دقت و توجه ما بیشتر به تله‌های انفجاری بود. هرکجای شهر را که زمین بایر و آزادی داشت، عراقی‌ها مین‌گذاری کرده بودند تا از هلی‌برن رزمندگان ایرانی جلوگیری کنند. اطراف آن را هم سیم‌خاردار کشیده بودند و با تابلوهای کوچکی روی آن نوشته بودند «القام» یعنی میدان مین.

پس از سقوط خرمشهر به همراه شهید عمرانی به سمت گمرک رفتیم و مسیر را پاکسازی کردیم. بعد از آن پیشروی به طرف مسجد جامع خرمشهر شروع شد. ساعت ۲ بعدازظهر بود که به مسجد رسیدیم. باوجود تذکرات فرماندهان که احتمال بمباران مسجد را گوشزد می‌کردند، رزمندگان در مسجد جمع شدند و بانگ «الله‌اکبر» سر می‌دادند و شعارهای پیروزی می‌خواندند. اولین نماز جماعت بعد از آزادسازی خرمشهر درحالی‌که همه غرق شادی و سرور بودند، برگزار شد؛ که به گمانم یکی از بهترین نمازهای عمرم بود.

عملیات تمام شد و گردان‌ها یکی پس از دیگری به مرخصی رفتند؛ اما شهید خرازی دستور دادند که نیروهای تخریب بمانند و تمام تله‌های انفجاری و مین‌های پراکنده در شهر و خانه‌ها را خنثی و پاکسازی کنند.

ما دو عدد دوچرخه در شهر پیدا کردیم و به همراه شهید عمرانی خانه به خانه را پاکسازی کردیم. در این پاکسازی‌ها به خانه‌ای رسیدیم که گویا مقر تخریب عراقی‌ها بود. مقدار زیادی چاشنی الکتریکی و انفجاری پیدا کردیم که همه را به مقر لشکر انتقال دادیم. کار ما تا ۱۵ روز بعد از عملیات طول کشید. سپس ما هم به مرخصی آمدیم که متوجه شدیم به علت تأخیر در مرخصی خانواده‌ما سخت نگران شده بودند.»

اهم اقدامات واحد تخریب در عملیات بیت المقدس:

- انسجام تشکیلات واحد تخریب و آماده سازی نیروها برای عملیات؛
- تربیت و آموزش نیروهای جدیدالورود و معرفی به گردان‌ها به عنوان تخریب گردان؛
- شناسایی منطقه و انجام گشت‌های شبانه برای بررسی وجود میزان میدان مین در محورهای عملیاتی؛
- جمع کردن مین‌های موجود در منطقه و پاکسازی آن برای مرحله اول عملیات از میدان‌های مین؛
- کمک به گردان‌های خط‌شکن برای شکستن خط دشمن و آزادسازی منطقه؛
- خنثی سازی و باز کردن معبر برای مرحله سوم عملیات و ورود به خرمشهر؛
- خنثی سازی مین‌ها و تله‌های انفجاری در شهر خرمشهر پس از آزادسازی؛
- مین گذاری دژ مرزی و خطوط دفاعی برای جلوگیری از تهاجم و پاتک‌های دشمن؛
- پاکسازی منطقه آزادشده به ویژه حاشیه جاده اهواز- خرمشهر.

عملیات رمضان

مشخصات کلی عملیات

۱۳۶۱/۴/۲۲	تاریخ و سال عملیات
رمضان	نام عملیات
شرق بصره	منطقه عملیاتی
۵ مرحله	مراحل عملیات
۳ محور: کانال ماهی، جنوب پاسگاه زید، شلمچه بصره (البته در هر مرحله محورها متفاوت بود.)	تعداد محورهای عملیاتی
۱۳۶۱/۳/۲۵	تاریخ آغاز مأموریت تخریب
۱۳۶۱/۵/۱۰	تاریخ پایان مأموریت
۱۳۶۱/۴/۵	تاریخ استقرار گردان‌ها در منطقه
یک شب قبل از عملیات ۶۱/۴/۲۱	تاریخ باز کردن معبرها قبل از عملیات

مشخصات سازمان رزمی

نام فرمانده تیپ	حسین خرازی
نام فرمانده تخریب	مرتضی علیجانی
نام جانشین اول	علی خلیلی
نام جانشین دوم	حسین قاسمی
تعداد نیروهای تخریب در این عملیات	حدود ۹۰ نفر
تعداد شهدای این عملیات:	بیش از ۱۰ نفر
تعداد زخمی‌ها	حدود ۲۰ نفر
تعداد اسیرها:	یک نفر
تعداد مفقودین:	۶ نفر

مشخصات نیروهای واحد تخریب در این عملیات^۱

حسن احمدی	سید محمد شفیعیاف	پرویز راهنما	شاهپور علم‌جبلی
عبدالکریم صادقی	حسن یگانه	علی ماهوزی	علیرضا حیدرپور
عباس دولتی	حسین نواب	مهدی دشتی‌فر	علی عمانی
محمود اکبری	مرتضی اکبری	کریم خادمی	امیر منصوری
علی خلیلی	اصغر اکبری	حمید حاج‌شفیعی‌ها	غلامرضا اخوان

۱- متأسفانه به دلیل نقص در اسناد بایگانی، آمار دقیق از نیروها به دست نیامد و این تعداد نیز با تلاش از حافظهٔ راویان ثبت شد.

محمدعلی فرهادی	محسن منفرد	مانده‌علی بحرینی	مهدی اسفندیاری
مرتضی علیجانی	احمد اعلائی	مجتبی حافظی‌صفت	حمید داروغه
رسول نکویی	رحیم نصیم‌زاده	محمد خلیفه‌سلطانی	محسن نصر اصفهانی
مجید جوانی	غلامرضا ترکی	حمیدرضا جعفرپیشه	محمدحسین مهدیه
علیرضا جبارزارع	محمدرضا رفیعی	جعفر حاج‌شریفی	عبدالرسول ماهوزی
حسین ورائی	علی صالحی	حسن حیدریان	مرتضی هلاکوئی
غلامعلی قدیمی	حسن صالحی	سعید حاج‌باقری	حسین قاسمی
مختار حیدری	عبدالله جوانی	سیدعباس هاشم‌زاده	سید حسن یاسینی
غلامعلی پرخاشی	غلامرضا رنجبر	عبدالرسول ماهوزی	قدیرعلی قصری
علی قاسمی	مرتضی سقط‌فروش		

آمار شهدای عملیات رمضان

مرتضی اکبری	حمیدرضا جعفرپیشه	سید محمد شفیع‌اف مفقود
حمیدرضا جعفرپیشه	رمضان فروغی	حسن یگانه مفقود
مرتضی اکبری	محمدعلی طفلان	محسنی منفرد مفقود
سید محمد شفیع‌اف	حسین فرجی	عبدالرسول ماهوزی مفقود
حسین نواب اصفهانی اسیر	احمد اعلائی مفقود	

اشاره اجمالی به عملیات رمضان

محدوده عملیاتی رمضان او «کوشک» شروع شد و تا رودخانه اروند در جنوب امتداد داشت. این عملیات طی ۵ مرحله از تاریخ ۱۳۶۱/۴/۲۲ با رمز «یا صاحب الزمان ادرکنی» آغاز گردید و تا تاریخ ۱۳۶۱/۵/۶ به طول انجامید. این عملیات در پنج مرحله انجام شد که در مرحله اول سه قرارگاه فتح و فجر و قدس از سه محور با دشمن درگیر شدند که در محور جنوبی (جنوب پاسگاه زید) چهار تیپ از سپاه و دو تیپ از ارتش توانستند، با سرعت عمل چشم‌گیری تمام مواضع دشمن را درهم بکوبند و به عمق ۳۰ کیلومتری مواضع دشمن پیشروی نمایند. مرحله دوم در تاریخ ۱۳۶۱/۴/۲۵ از جنوب پاسگاه زید عملیات آغاز شد که به علت عدم پاکسازی کامل و الحاق جناحین به سرانجام مطلوبی نرسید.

مرحله سوم به منظور انهدام تجهیزات دشمن تدبیر شد و در تاریخ ۱۳۶۱/۴/۳۰ حمله آغاز گردید که قوای نظامی خودی در همان ساعات اولیه خطوط دشمن را درهم شکستند و در زمینی به وسعت ۱۸۰ کیلومتر مربع به پیشروی ادامه دادند.

در مرحله چهارم در تاریخ ۱۳۶۱/۵/۱ عملیات نفوذی و ضربتی در محور شلمچه، بصره آغاز شد و به مواضع و استحکامات ارتش عراق هجوم بردند.

مرحله پنجم عملیات در تاریخ ۱۳۶۱/۵/۶ در محور شمالی پاسگاه زید در حد فاصل دژ مرزی عراق و خاکریزهای مثلی انجام شد. در این عملیات که در چهار محور و پنج مرحله به اجرا درآمد، به دلیل عدم آگاهی نیروهای خودی از عمق موانع دشمن و چگونگی پدافند جدید عراق در این منطقه، به‌رغم پیشروی بسیار خوب اولیه هدف تصرف شده‌ای به جز منطقه‌ای در پاسگاه زید تثبیت نگردید.

(احمد پوراحمد، جغرافیای عملیات ماندگار دفاع مقدس، تلخیص صفحه ۱۱۸ تا ۱۲۰)

نقش تیپ امام حسین (ع)

تیپ امام حسین (ع) در محور میانی وارد عمل شد و در چهار مرحله از پنج مرحله عملیات شرکت کرد که در مرحله اول با ۶ گردان خط‌شکن وارد عملیات شد و با شکستن خط دشمن تا

اهداف تعیین شده (کانال پرورش ماهی) پیشروی کردند.

مرحله دوم: در این مرحله تیپ امام حسین علیه السلام مأموریت یافت تا قسمت‌هایی از شرق کانال ماهی را تصرف کند و در صورت امکان به آن سوی کانال ماهی سرپل مناسبی به تصرف درآورد.

مرحله سوم: در این مرحله تیپ امام حسین علیه السلام مأموریت داشت، تا ضمن پیشروی و انهدام دشمن، ۱۳ کیلومتر از ضلع شرقی کانال ماهی در منطقه شلمچه به طرف انتهای کانال ماهی در منطقه کتبیان را به تصرف خود درآورد و با قرارگاه فجر الحاق نماید.

مرحله چهارم: در این مرحله تیپ به دلیل بازسازی وارد عمل نشد.

مرحله پنجم: در مرحله پایانی تیپ امام حسین علیه السلام مأموریت داشت که در سمت چپ تیپ ۲۷ عمل کند و پس از تصرف قسمت جنوبی مثلث سوم به سمت جنوب پیشروی کند و با تصرف قسمت شمالی مثلث دوم با نجف الحاق نماید

(عشوریون، احمد رضا، شناسنامه لشکر امام حسین علیه السلام در دفاع مقدس، ۱۳۹۹)

وقتی نیروها از مرخصی بعد از عملیات بیت المقدس بازگشتند، بلافاصله دستور شناسایی منطقه را به واحد تخریب دادند. بازسازی واحد در اولویت قرار داشت که با جمع کردن و فراخوان نیروهای سابق و با گرفتن نیروی جدید، نزدیک به یک صد نفر جذب واحد تخریب شدند. در ابتدا آموزش و انتقال تجربیات دو عملیات بزرگ فتح المبین و بیت المقدس به نیروها انجام شد و با گروه‌بندی منظم، کار شناسایی صورت گرفت. سپس گروه‌های تخریب برای باز کردن معبر به منطقه رفتند. در این زمینه برادر مرتضی علیجانی که سکان تخریب را به دست گرفته بود، در کتاب خود چنین روایت می‌کند:

«...شب با برادران جوانی و عبدالرضا شمالی^۱ برای شناسایی منطقه رفتیم.^۲ اکبر ابراهیمی هم پشت سر من می آمد. هر سه نفر آن ها از بچه های اطلاعات عملیات بودند. طبق معمول برای شناسایی ها در یک ستون حرکت می کردیم تا در دید دشمن قرار نگیریم. برای شناسایی میدان مین رفته بودیم. پاچه شلوار و آستینم را بالا زدم و اسلحه ام را به اکبر ابراهیمی دادم. این کار را کردم که اگر در میدان به سیم تله برخورد کردم، جایی از لباسم گیر نکند و اینکه بتوانم سیم تله را با پوست بدنم احساس کنم.

بچه ها با فاصله پشت سر من می آمدند. حتی هنگام خم و راست شدن من، آن ها نیز خم و راست می شدند تا در دید دشمن قرار نگیریم. یک لحظه کمرم را صاف کردم که ناگهان یک سرباز عراقی جلوی من سبز شد. این قدر در فکر میدان مین و نگاهم به جلوی پایم بود که متوجه او نشده بودم. به عربی صدایم زد و گفت: - تَعَل.

یعنی بیا جلو. گویا فقط مرا می دید. هوا تاریک بود و احساس کردم بچه ها که پشت سر من هستند را ندیده است. دستانم را بالا بردم و به اکبر ابراهیمی که پشت سر من می آمد، آهسته گفتم: - شما برگردید و فرار کنید.

ما حدود سه کیلومتر از خاکریزمان جلو آمده بودیم. سرباز عراقی تنها بود. وقتی صدای پای فرار بچه ها را شنیدم، من هم برگشتم و خودم را در تاریکی شب گم کردم؛ از دید سرباز پنهان شدم و به سمت خاکریز خودی فرار کردم. وعده گاه مایک سنگر تانک بود. هرکداممان از یک طرف تارومار شدیم. تیربار دشمن شروع به تیراندازی کرد. با شناسایی مان معلوم شد که عراقی ها هنوز میدان مین نکاشته اند و از همان زمان شروع به کاشتن مین کردند. چون این منطقه لورفت، تا حدود

۱- شهید عبدالرضا شمالی یکی از فرماندهان محور اطلاعات عملیات لشکر امام حسین (ع) بود که در عملیات کربلای ۴ به شهادت رسید.

۲- به نقل از برادر سقطفروش، برادر شمالی و حمید حاج شفیعی ها مجروح شدند و به عقب بازگشتند.

یک ماه در این محور شناسایی نرفتیم و از محورهای دیگر شناسایی می کردیم. در شناسایی هایی هم که داشتیم متوجه شدیم روش جدیدی را در کاشتن مین دارند. آن ها مین ها را به صورت مثلی می کاشتند.»

(شاهد معبرها، مرتضی علیجانی، ص ۲۰۸)

اغلب بازکردن میدان مین همراه با حوادث بود و گاهی خسارات جبران ناپذیری بر نیروها تحمیل می شد. فرمانده تخریب و نیروها در یک شب مانده به عملیات، برای آخرین اقدامات و خنثی سازی به میدان مین می روند که با انفجار یک مین، برادر علیجانی یک پای خود را از دست می دهد و کشان کشان خود را از آنجا بیرون می کشد تا امدادگران به دادش برسند. او این ماجرا را چنین روایت می کند:

«...یک شب قبل از عملیات بود. من مسئول انفجار پل ها بودم. آقای خرازی و فرماندهان گفتند که امشب باید معبر باز شود. نظر ما این بود که شب عملیات معبر باز شود؛ ولی دستور بود و مجبور شدم خودم برای باز کردن معبر بروم. حمید حاج شفیعی ها وقتی دید من برای باز کردن معبر می روم، پشت سر من راه افتاد و آمد. از ردیف اول و دوم میدان گذشتیم تا به مین های کپسولی رسیدیم که به شکل مثلی کاشته بودند. مین های کمپرسی را در میان آن ها به عنوان محافظ گذاشته بودند. ردیف به ردیف خنثی کردیم تا به ردیف آخر رسیدیم. بالای یکی از مین های کپسولی بودم که حمید از پشت سر با یک سنگریزه علامت داد یک عراقی روبه رویم ایستاده.

نگاه کردم. او را دیدم و آیه «وَجَعَلْنَا...» را خواندم و به کارم ادامه دادم. در فاصله ده پانزده متری دشمن بودم. حمید دوباره خواست به من علامت بدهد که نمی دانم پای کدام یک از ما به سیم تله خورد و ناگهان مین منفجر شد. انفجار مین همان رفتن ما به هوا همان. نفهمیدم چه شد. وقتی چشم باز کردم، دیدم حمید

فریاد می‌زند و می‌گوید:

- کور شدم، جایی را نمی‌بینم...

یک ترکش هم به پای عبدالرضا شمالی خورده بود و لنگان‌لنگان به سمت ما می‌آمد و می‌گفت:

- حمید به این طرف بیا، داری به سمت عراقی‌ها می‌روی.

بالاخره شمالی خودش را به حمید رساند و او را به طرف نیروهای خودی کشاند.

پای راستم قطع شده بود و به یک‌تکه پوست بند بود. یک ترکش هم به گلویم خورده بود و از گلویم خون می‌آمد. خواستم پایی که آویزان بود را بکنم؛ اما نشد. درست شب ۲۱ ماه رمضان بود و ما احیای آن شب را این‌طور برگزار کردیم.

با این‌همه سروصدا، در جبهه دشمن خبری نبود. انگار متوجه ما نشده بودند. می‌خواستم از میدان مین خودم را عقب بکشم تا دشمن متوجه نشود. خودم را کشان‌کشان به یک گودال رساندم که محل انفجار کاتیوشا بود و افتادم. امیدم به فردا بود که نیروها می‌آیند و مرا نجات می‌دهند. سعی کردم در دید عراقی‌ها نباشم که خدای نکرده منطقه لو نرود. هم از ناحیه پا خونریزی داشتم و هم از گلو. گاهی هم از حال می‌رفتم. اشهدم را خواندم و گفتم: خب حالا دیگر تمام می‌شوم.

یک لحظه صدایی به گوشم رسید. به سختی سرم را از گودال بلند کردم. دیدم شمالی، علی قاسمی، مرتضی سقطفروش و شاهپور جمیلی به سراغ من می‌آیند. ده پانزده متری با من فاصله داشتند. دستم را بلند کردم تا مرا ببینند. صدایم در نمی‌آمد که صدایشان کنم. در آن تاریکی دست مرا دیدند. باور نکرده بودند که از میدان مین بیرون آمده باشم. به کمکم آمدند و مرا به عقب انتقال دادند...»

(کتاب شاهد معبرها، مرتضی علیجانی، ص ۲۱۱)

با خارج شدن مسئول تخریب در حساس‌ترین شرایط عملیات، مسئولیت به دوش برادر علی خلیلی می‌افتد و او هدایت و فرماندهی نیروها را به دست می‌گیرد. برادر خلیلی برای تمام کردن کار نیمه‌تمام آقای علیجانی در شب عملیات به همراه نیروهای اطلاعات عملیات وارد میدان می‌شود.

متأسفانه معبر قبلی را در سیاهی شب گم می‌کنند و با یک اقدام مجاهدانه و با همفکری نیروهای اطلاعات شروع به باز کردن معبر دیگری می‌کنند. آن هم در کمترین زمانی که در اختیار داشتند. از آنجاکه کار را برای خدا و به نام خدا و با ذکر «یا الله یا الله» شروع کردند و تنها امید رهایی‌شان به پروردگار لایزال بود، خداوند نیز راه را بر آن‌ها باز کرد و در اندک زمانی به یک معبر باز شده می‌رسند و نیروهای گردان را از آن عبور می‌دهند. برادر علیرضا حیدرپور ماجرای شب حمله را چنین روایت می‌کند:

«...در مرحله اول عملیات رمضان با آقای سید محسن موسوی در گردان بودیم. شب عملیات به ما گفتند:

- گرایی که آقای موسوی با قطب‌نما می‌رود، شما هم دنبال ایشان بروید تا به معبر برسید. معبر را باز کنید و نیروها که به آن طرف میدان مین رفتند، شما برگردید. با تاریکی شب و گردوغباری که آن شب منطقه را گرفته بود، مسیر را اشتباهی رفتیم. جهت‌یابی درست انجام نشد. بعد از یک ساعت پیاده‌روی پشت سیم‌خاردهای عراقی رسیدیم. معبری که پیش از این شناسایی شده بود را پیدا نکردیم. فرمانده گردان گفت:

- راه را باز کنید.

چندمتری سمت چپ و راست میدان را بررسی کردیم؛ اما معبر را پیدا نکردیم. گفتیم راه باید باز شده باشد. فرمانده گردان که فهمید معبر را گم کرده‌ایم گفت:

- باید راه باز بشود.

همه فهمیدیم اشتباه آمده‌ایم؛ اما چاره‌ای نبود. باید کاری می‌کردیم. گردان‌ها پشت سر ما معطل بودند. هول و هراس همه را گرفته بود. صدای تیراندازی‌ها و توپخانه در منطقه لحظه‌لحظه بیشتر می‌شد. فرصت زیادی نداشتیم. با بچه‌های تخریب مشورتی کردیم و بسم‌الله را گفتیم. به میدان مین رفتیم و اولین مین را که منور بود، خنثی کردم. دومی را خواستم خنثی کنم که تیربار دشمن از روبه‌رو شروع به تیراندازی کرد. دشت صاف بود و هیچ جان‌پناهی نداشتیم. خواستیم پناه بگیریم، اما فایده‌ای نداشت. تیربارچی با شلیک پیاپی همه را زمین‌گیر کرده بود. چنددقیقه‌ای صبر کردیم و دوباره کارمان را از سر گرفتیم. آن شب باید معبر باز می‌شد. هنوز در فکر معبر اصلی بودم که پیش از این باز کرده بودیم. حدود پانزده بیست متری به سمت چپ رفتم. دیدم یک معبر باز است. آقای موسوی را صدا زدم که معبر اینجا است و وارد شدیم.

نیروها با ستون یک وارد معبر شدند. وسط معبر که رسیدیم، دوباره تیربار عراقی‌ها به کار افتاد. همان‌جا دراز کشیدم و سینه‌خیز و روبه‌جلو تا ردیف آخر میدان را رفتم. خوشبختانه مین زیادی نداشت. اینجا فهمیدم که ما توی معبر خود عراقی‌ها (کنار سنگر کمینی که عراقی‌ها برای تردد خودشان زده بودند) وارد شده‌ایم. با این حال راه ما را تیربارچی بسته بود. یکی از نیروهای گردان، تیربار عراقی را با آرپی جی زد. تیربارچی را که زدند، راه باز شد.

سیم‌خاردارها را بریدیم و نیروهای گردان را از میدان مین رد کردیم. پس از عبور از میدان، فرمانده گردان گفت:

- شما باید دنبال ما بیایید؛ شاید نیازتان داشتیم.

بعد هم تا کانال ماهی، گردان را همراهی کردیم.

در راه به یک «ایفا»^۱ برخورد کردیم که پر از مهمات بود. همان‌جا آن را آتش

زدیم. ایفا که آتش گرفت، منطقه روشن شد. به همه گفتیم که هرکجا برویم، این

۱- خودروی نفربر ساخت روسیه عراقی‌ها، خودرویی شبیه خاور ولی بزرگتر از آن است.

ایفا نقطه شاخص ما است. اگر دستور برگشت دادند و یا کسی در منطقه گم شد، به سمت این نقطه هدایتی بیاید. شب بود و جایی پیدا نبود. طبق دستور باید بعد از باز شدن معبر برمی گشتم؛ اما تا کانال ماهی با گردان همراه شده بودم و وقتی نیروها مستقر شدند، با فرمانده گردان خدا حافظی کردم و تنهایی برگشتم. هنوز هوا تاریک بود. به طرف همان ایفایی که آتش زده بودم، حرکت کردم. نزدیک ایفا احساس کردم گروهی با ستون یک حرکت می کنند. ابتدا فکر کردم نیروهای خودمان هستند. یک جا کمین کردم و نشستم. وقتی نزدیک تر شدند، شنیدم که عربی حرف می زند.

هنوز شک داشتم. هوا خیلی تاریک بود. نمی شد درست تشخیص داد. جلوتر رفتم و با یکی از آن ها دست دادم. دستم را گرفت و محکم فشار داد. نگاهم را که به چشمانش دوختم با یک مرد سبیل دسته دررفته و قیافه وحشتناکی روبه رو شدم. اسلحه روی دوشم بود. آمدم دستم را عقب بکشم و روی ماشه ببرم که دستم را محکم گرفت و لوله اسلحه را چسبید. حالا او بکش و من بکش. در این گیرودار من تیراندازی کردم و دو سه تا تیر به سینه او زدم. برگشت و روی زمین افتاد. با افتادن او بقیه فرار کردند. من هم در سنگری که در همان نزدیکی بود، پناه گرفتم. در دل تاریکی با دستم همه جای سنگر را بررسی کردم. هیچ کس داخل آن نبود. آمدم بیایم بیرون که دیدم دو سه نفر به طرف سنگر می آیند. حالت نشسته آماده شدم. توی همین گیرودار دقت کردم و متوجه شدم که خشابم خالی است. خشاب اسلحه ام را عوض کردم و گذاشتم تا جلوتر بیایند. یک متری من که رسیدند دیدم عراقی هستند؛ هر سه نفر را زدم.

فشنگ هایم تمام شد. نارنجک ها و خشاب عراقی ها را برداشتم و به راه افتادم تا خودم را به یک سنگر تانک رساندم. خیلی خسته بودم. کنار سنگر نشستم. حدود ۲۰ دقیقه گوش به زنگ بودم. فقط صدای عراقی ها می آمد که باهم عربی حرف می زدند. سرو صدا می کردند. گروهی سوار یک ماشین شدند و رفتند. با

رفتن آن‌ها خیالم راحت شد که دیگر کسی اینجا نیست. در همین گیرودار ذهن خودم بودم که صدای پایی مرا حساس کرد. آرام پشت خاکریز سنگر نشستم. دقت کردم دیدم زیر لب «الله اکبر الله اکبر» می‌گویند. فهمیدم بچه‌های خودمان هستند. بلند شدم و به طرف صدا رفتم. می‌ترسیدم آن‌ها فکر کنند من عراقی هستم و به طرف من تیراندازی کنند. ده پانزده متری آن‌ها خودم را معرفی کردم؛ که من علیرضا حیدرپور از گردان تخریب هستم. آن‌ها دو نفر بودند و گفتند:

- همین الان اینجا صدای تیر آمد، تو کجا بودی؟

گفتم:

- اتفاقاً من بودم که با آن‌ها درگیر شدم.

بعد راه را گرفتیم و به عقب برگشتیم و خودم را به واحد تخریب رساندم...»

(علیرضا حیدرپور)

برادر مرتضی سقطفروش نیز داستان شب اول و عبور از میدان مین

را چنین روایت می‌کند:

«... عملیات شروع شده بود. ما وارد میدان مین شده بودیم. آتش سنگینی روی

سر نیروها ریخته می‌شد. به خلیلی گفتم:

- بیا بیرون ببینم چه خبر است؟

گفت:

- به یک میدان مین جدید برخوردم و نمی‌دانم چطور آن را خنثی کنم.

باهم حرف می‌زدیم که خرازی پشت بی‌سیم گفت:

- بچه‌های تخریب جلو بیفتند و گردان هم به خط بزنند.

عرض میدان مین صدمتر بود و هر مین با سه مین ضدنفر حمایت می‌شد.

فוגاز، منور، ضدتانک، کپسولی، والمر و همه‌چیز در این میدان بود. همه را هم

طبق نقشه و خیلی تمیز کار کرده بودند. نصف میدان را باز کرده بودیم که احمد

زیدی و نیروهایش وارد میدان شدند و به خط عراقی‌ها زدند. حالا داخل یک معبر بودیم که هر گوشه آن مین ریخته و در اطراف آن جنازه شهدا و زخمی‌ها فریاد استغاثه‌شان به آسمان بلند بود. باید مجروح‌ها را یکی‌یکی از میدان بیرون می‌بردیم و اگر مین زیرشان بود، آن را خنثی می‌کردیم. کار، خیلی سخت شده بود. به راحتی نمی‌شد جنازه‌ای را کنار بزنیم و مین زیر او را خنثی کنیم. هر لحظه امکان انفجار داشت. تصمیم گرفتیم کنار آن معبر، یک معبر دیگر باز کنیم. در این فاصله، پای شاهپور هم تیر خورد و افتاد. هر نیرویی که از ما می‌افتاد کار برایمان سخت‌تر می‌شد؛ چون بخشی از توان ما تحلیل می‌رفت. به ما گفته بودند پشت سر نیروها تانک و وسایل سنگین می‌آید و معبر را عریض کنید. بچه‌ها در خون و آتش ایستادند تا معبر را باز کنیم. اطراف آن را هم طناب‌کشی کردیم و شبرنگ زدیم تا نیروها داخل میدان مین نروند. بعد از آن به سراغ معبر قبلی رفتیم تا با آرامش و دقت مجروح‌ها را نجات بدهیم و جنازه‌ها را از میدان مین بیرون ببریم. بعضی از شهدا روی مین‌ها افتاده بودند که با ظرافت خاصی توانستیم هم مین را خنثی کنیم و هم پیکر شهدا را برداریم. صحرای محشری بود. صدای ناله مجروحان، جنازه‌های تکه‌تکه شهدا و تصویر آن میدان مین را پس از چندین سال هنوز در ذهنم دارم که هر وقت یاد آن می‌افتم، آزرده‌خاطر می‌شوم.

ساعت ۴:۵ دقیقه صبح بود که معبر کامل باز شد و آمبولانس‌ها، خودروها و تانک‌ها وارد معبر شدند. من با چراغ‌قوه خودروها را هدایت می‌کردم تا از معبر بگذرند. یک تانک چیفتن هم رسید و در سه متری من، بدون دقت به چراغ زدن‌هایم از طناب‌کشی‌ها عبور کرد و وسط میدان رفت. سپس با انفجار چندین مین، زنجیر تانک پاره شد و راهی را که از سر شب تا حالا با هزار زحمت باز کرده بودیم، بسته شد.

کار ما دوباره شروع شد. با همت بچه‌ها در کنار آن تانک تعدادی مین را خنثی کردیم و راه دیگری را باز کردیم تا خودروها و به خصوص آمبولانس‌ها بتوانند عبور کنند.

با روشن شدن هوا میدان مین و علامت گذاری‌ها کامل پیدا بود و عبور همه نیروها آسان شد. به این ترتیب توانستند خود را به دریاچه ماهی برسانند.»
(مرتضی سقطفروش، گذرگاه سیم و سرب اثر مصطفی یاری، در حال چاپ)

عملیات رمضان در پنج مرحله اتفاق افتاد که هر مرحله شناسایی و باز کردن راه داستان‌ها دارد. حتی بچه‌های تخریب یک شب آرام نداشتند و در فاصله مراحل عملیات، هر شب تا پشت خاکریز و یا سنگر کمین عراقی‌ها به جلو می‌رفتند و گاهی این شناسایی‌ها به سخت‌ترین شکل ممکن انجام می‌شد. یکی از این شناسایی‌ها را برادر هلاکویی چنین شرح می‌دهد:

«...مرحله سوم یا چهارم عملیات بود. با تعدادی از نیروها برای شناسایی به میدان مین می‌رفتیم. کار شناسایی سخت شده بود. منطقه یک دشت صاف بود و هیچ مانع طبیعی و غیرطبیعی وجود نداشت تا بتوانیم از دید دشمن پنهان باشیم. یکی دوبار رفتیم که در بین راه با گشتی‌های عراقی برخورد کردیم؛ در حدی که نزدیک بود ما را زنده دستگیر کنند. بعد از مجروح شدن آقای علیجانی، حالا مسئول تخریب، برادر علی خلیلی بود. وقتی مطرح کردیم که شناسایی معبر ممکن نیست، گفت که موضوع را با فرماندهی طرح می‌کنم ببینم چه دستوری می‌دهند. وقتی هم گزارش را به فرماندهی داده بود، گفته بودند:
- اگر قرار است در این منطقه به شکل مارمولک هم بشوید، باید معبرها را شناسایی کنید.»

وقتی قطعی بودن کار را از فرماندهی به ما ابلاغ کرد، خدا رحمت کند رسول جهانبخش یا جهانی را، (یکی از بچه‌هایی که تازه به تخریب آمده و خیلی هم پسر شجاع و بادرایتی بود) باهم تصمیم گرفتیم به هر شکلی که شده است، این شناسایی را انجام بدهیم.

نزدیک غروب سینه خاکریز نشسته بودیم. با دوربین نقطه به نقطه منطقه را دید می‌زدیم. کنار من آمد. دستش را روی شانه‌ام گذاشت و گفت:

- آقای هلاکوئی! آن تانک سوخته را نزدیک میدان مین می‌بینی؟

گفتم:

- بله.

گفت:

- حاضری یک شب توی آن بمانیم؟ چون ما تا اینجا را خوب شناسایی کردیم و از آن به بعد را باید شناسایی کنیم.

فکری کردم و با صحبتی که آقای خرازی درخصوص جدی بودن کار کرده بودند، دیدم بهترین فرصت است. مقدمات کار را فراهم کردیم و با چهار پنج نفر از نیروها به عنوان گشت و شناسایی رفتیم. دو ظرف ۲۰ لیتری آب هم با خودمان بردیم؛ چون هوا خیلی گرم بود و باید برای ۲۴ ساعت خودمان فکری می‌کردیم. آن هم در تانک سوخته! بالاخره موفق شدیم یک روز داخل تانک پنهان شویم و شب بعد تا پشت خاکریز عراقی‌ها را شناسایی کنیم. حتی معبری که خودشان تردد می‌کردند را هم پیدا کردیم و نشانه هم گذاشتیم.

فردا شب که شد با نیروهای گشتی خودمان برگشتم و گزارش کارمان را به فرماندهی دادیم.»

(مرتضی هلاکوئی)

عملیات در هر مرحله سخت‌تر از مرحله قبل می‌شد و هر شب، شاهد محاصره و اسارت گروهی از رزمندگان بودیم. رزمندگان اسلام نه برای فرار یا اسارت بلکه برای مقاومت آمده بودند تا ماشین نظامی و جنگی عراق را در حد امکان از کار بیندازند؛ اما در این گیرودارها اتفاقات شنیذنی به وقوع پیوست. یکی از آن‌ها را برادر هلاکوئی از نیروهای تخریب چنین شرح می‌دهد:

«...در مرحله اول عملیات از سر شب که حرکت کردیم و بعد از اعلام رمز عملیات تا نزدیک صبح در زیر تور ماه می دویدیم. هوای گرم تیرماه، تشنگی و درگیری‌های پراکنده در میدان عملیات تمام توان ما را گرفته بود. وقتی به کانال پرورش ماهی رسیدیم، تازه هوا روشن شده بود. مسیر را گم کرده بودیم. نمی‌دانستیم کجا برویم. یک موتوروی از راه رسید و ما را به سمت مثلثی‌ها^۱ هدایت کرد.

تا ساعت ۱۱ صبح منطقه آرام بود. گویا عراقی‌ها در این فاصله تجدیدقوا می‌کردند. ساعت ۱۱ بود که عراق پاتک خودش را شروع کرد.

پشت سر پی‌ام‌پی و تانک‌ها، نیروی پیاده‌شان می‌آمد. منطقه پر از تانک بود. یک دشت تانک در حال حرکت به طرف نیروهای ما بود. نمی‌شد تعدادشان را شمرد. فریاد زدم تا آرپی‌جی‌زن تانک‌ها را بزنند. انگار می‌ترسید. بنده خدا گفت: - شما هم تیراندازی نکنید تا آن‌ها جلو نیایند.

اولین بار بود که در عملیات شرکت می‌کرد. هم خیلی جوان بود و هم بی‌تجربه. من هم سنی نداشتم؛ اما سابقه حضور در عملیات را داشتم. او نمی‌دانست عراقی‌ها با پاتک خود می‌خواهند ما را به خط خودمان برگردانند. با کلاش تیراندازی می‌کردم و فریاد می‌زدم. همان بنده خدا با قبضه آرپی‌جی به شکم من زد. شهید حسین خاکی هم آنجا حضور داشت. صحنه جالبی بود. من افتادم و چیزی نگفتم. از خستگی و گرمی هوا کلافه شده بودم. گوشه‌ای نشستم. بیش از ۲۴ ساعت نخوابیده بودم. همین‌که نشستم، پلک‌هایم روی هم افتاد. چند دقیقه بیشتر نشد که یکی گفت:

- بلند شو... بلند شو؛ عراقی‌ها دارند می‌آیند!

بلند شدم. عراقی‌ها در کنار و پشت تانک‌ها نیم‌خیز و آهسته به جلو می‌آمدند.

۱- مثلثی‌ها: عراق برای مستحکم کردن خط دفاعی خود در شلمچه، یک مثلث بزرگ که ضلع پایین آن ۲,۶۵۰ متر و هریک از ساق‌هایش ۱,۹۰۰ متر بود را احداث کرد. در هر مثلث نیز سه مثلث متوسط بود و میان هر یک از سه مثلث، سه مثلث دیگر ساخته بود؛ اما رزمندگان اسلام در تیرماه ۱۳۶۱ طی عملیات رمضان از این موانع گذشتند و به دریاچه ماهی رسیدند. (کتاب راوی، هور در آتش)

اگر تند می‌آمدند، ممکن بود مرا بگیرند. آن‌ها گویا مرا دیدند و یک رگبار به سمت گرفتند. پا به فرار گذاشتم. گردوخاک زیادی منطقه را گرفته بود. از فاصله صد متری یک پی‌ام‌پی را با چراغ روشن دیدم. به سمت آن دویدم. تا رسیدم در عقب آن باز بود. خواستم تجهیزاتم را داخل پی‌ام‌پی بیندازم که گازش را گرفت. دنبال او می‌دویدم و فریاد می‌زدم. سرعتش را کم کرد. با اسلحه و تجهیزاتم خودم را داخل آن انداختم. منطقه را گردوخاک و دود گرفته بود. همه مسیر را گم کرده بودند و دور خودمان می‌چرخیدیم. دوباره رسیدیم به دریاچه ماهی. پی‌ام‌پی آنجا گیر افتاد؛ یعنی به گل نشست. پیاده شدیم. راننده تلاش زیادی کرد تا موفق شد آن را از باتلاق نجات دهد. تعدادی مجروح را داخل پی‌ام‌پی انداختیم و به سمت خاکریز خودمان بازگشتیم. گویا ما مأمور بودیم آن‌ها را نجات بدهیم.»

(مرتضی هلاکوئی)

اهم اقدامات تخریب در عملیات رمضان:

- سازماندهی مجدد واحد تخریب بعد از عملیات بیت المقدس؛
- تقویت واحد تخریب از نظر نیروی انسانی و تجهیزات؛
- شناسایی منطقه و میدان‌های مین احداث شده در جلوی خاکریزهای دشمن؛
- کسب اطلاعات از موانع جدید (مثلی‌ها) در منطقه و چگونگی مین‌گذاری آن؛
- باز کردن معبرها برای عبور دادن نیروها از آن و شکستن خط؛
- مین‌گذاری جلوی خاکریز خودی برای جلوگیری از پاتک عراقی‌ها؛
- انهدام بی‌سابقه تانک‌های دشمن در منطقه با پرتاب نارنجک یا مین‌گذاری جلوی تانک‌ها.

به علت آب‌گرفتگی این منطقه که کار عراقی‌ها بود، به‌طور عملی کار تخریب و مین‌گذاری را رها کردند و برای شناسایی به منطقه دیگر مأموریت یافتند.



عملیات محرم

مشخصات کلی عملیات

تاریخ و سال عملیات	۱۳۶۱/۸/۱۰
نام عملیات	محرم
منطقه عملیاتی	شهرانی، زبیدات، غرب عین‌خوش
تعداد معبر	سه معبر
مراحل عملیات	پنج مرحله
تعداد محورهای عملیاتی	سه محور: چم سری، ربوط و چم هندی
تاریخ آغاز مأموریت تخریب	۱۳۶۱/۷/۱
تاریخ استقرار گردان‌ها در منطقه	۱۳۶۱/۸/۱
تاریخ پایان مأموریت	۱۳۶۱/۸/۳۰
تاریخ باز کردن معبرها قبل از عملیات	یک هفته قبل از عملیات

مشخصات سازمان رزمی

فرمانده لشکر	محمد رضا ابوشهاب
نام فرمانده تخریب	علی خلیلی
نام جانشین اول	؟
نام جانشین دوم	عبدالکریم صادقی
تعداد نیروهای تخریب در این عملیات	۸۶ نفر
تعداد شهدای این عملیات	۱۴ نفر
تعداد زخمی‌ها	۳۷ نفر
تعداد گردان‌های عمل‌کننده	۱۵ گردان
تعداد اسیرها	۱ نفر
تعداد مفقودین	۶ نفر

مشخصات نیروهای واحد تخریب در این عملیات

علی خلیلی	عبدالکریم صادقی	محمد شاهچراغی	منصور شمسعلی
عباسعلی فرخ‌فال	محمدعلی میرزایی	ناصر گل‌افشان	مرتضی فرهادی
محمدعلی فرهادی	حسین ورائی	مجید کرباسی	نصرالله حیدری
محمد خلیفه سلطانی	محسن چیت‌ساز	حسن سراج	ابراهیم عزیزی
حمید شادان مهر	علیرضا ولی‌وند	مرتضی خدابخش	محمد رضا اسدی
محمد برخوردار	احمد قاسمی	حسین یاری	حسین محسن‌پور

حسن احمدی	مجید ربیعی	محسن سجادی	حسن حیدریان
اصغر حاج قاسمی	امیر ترابی	غلامرضا ترکی	مجتبی حافظی
عبدالرسول نکویی مهر	علی رحیمی	عبدالله ابدال	محمدحسین اصفهانی
اصغر فردی	علی باقری	عباس دولتی	زین العابدین خانی
حسن حیدریان	داریوش فردی پور	محمدعلی عابدی	محمدعلی قاسم زاده
مهدی شعرائی نجات	جلیل دیانی	مسعود سلیمیان	مهدی تسبیهی
امیررضا توتونی	رسول جبارزارع	محسن صدری	سعید جلیلی
علی اکبر شیرمحمدی	نظرعلی ویسی	احمدرضا قربانی	رضا احمدی
مجید ابوطالبیان	فرج الله عزیزی	سعید انتظامی	کمال باقی
حسن صدق نادی	اسدالله شیرمحمدی	محمدعلی کریمی	ابوالقاسم رجبی
سید حسن درودی	سید حسین حجازی	محمود اکبری	خلیل رستم شیرازی
جعفر شریفی	رحیم قاسمی	حسین حلاوی	اکبر فراستکیش
علی خرسندی	محسن آذرکیش	محسن گلبن	عباس حاج شفیع‌ها
ولی الله مومکین	جواد خیرالهی	مرتضی برجیان	محمدحسین مسکین
مرتضی خیرالهی	مرتضی سقط فروش	محمود نجیمی	مجید عباسی هفدانی
سید رسول حسینی	سعید پولادخان	علیرضا سیمنی	محمدعلی خدابخش
سید حسن برزانی	حسین مهران پور	مرتضی موسوی	حسین صرعاملی
فضل الله ملک محمد	محمود شیرزادی	حسین جباری	کرم قره‌ای
جمال شهبازی			

آمار مجروحین عملیات محرم

محمد شاهچراغی	منصور شمسعلی	عباس حاج شفیعی‌ها	محمود اکبری
ناصر گل‌افشان	مرتضی فرهادی	مهدی تسبیهی (اسیر)	کمال باقی
مجید کرباسی	نصرالله حیدری	مرتضی سقط‌فروش	رضا احمدی
حسن سراج	ابراهیم عزیزی	محمدحسین اصفهانی	محسن گل‌بان
مرتضی خدابخش	محمد رضا اسدی	محمدعلی قاسم‌زاده	مرتضی برجیان
سعید انتظامی	حسین محسن‌پور	محمدعلی کریمی	غلامرضا ترکی
محسن سجادی	حسن حیدریان	عباسعلی فرخ‌فال	احمدرضا قربانی
حسین حلاوی	مجتبی حافظی	مسعود سلیمیان	عبدالله ابدال
عباس دولتی	زین‌العابدین خانی	محسن صدری	سعید جلیلی
محمدعلی عابدی	علی رحیمی		

آمار شهدای عملیات محرم

مرتضی خیرالهی	محمدحسین مسکین	سعید پولادخان	حسین صدرعاملی
حسین جباری	خلیل رستم شیرازی	حسین جباری	سید رسول حسینی
سعید پولادخان	فضل‌الله ملک‌محمد	محمود شیرزادی	سید حسن برزانی
حسین مهران‌پور	مجید عباسی هفدانی	محسن لبخند	علیرضا سیمنی
حسین یاری	جلال‌الدین عبدالحفیظی	مهدی لیث	محمود نجیمی
جمال شهبازی	مرتضی موسوی	مجید ابوطالبیان	کرم قره‌ای
ابوالقاسم رجبی	امیر منصوری	سعید پولادخان	حسین مازوچی
محمود شیرزادی		محمدعلی خدابخش (مفقود)	

شرح اجمالی عملیات

عملیات محرم در ساعت ۲۲ روز دهم آبان ماه ۱۳۶۱ در استان ایلام با رمز «یا زینب سلام الله علیها» آغاز شد. این عملیات با فرماندهی مشترک سپاه و ارتش صورت گرفت که در محور چم سری و چم هندی به علت بارش باران و طغیان رودخانه فصلی «دویرج» لشکر امام حسین (ع) دچار آب گرفتگی شد و آن شب نتوانستند عملیات را انجام دهند؛ اما در دیگر محورها با موفقیت انجام شد و لشکر امام حسین (ع) از شب دوم، عملیات را شروع کرد. این عملیات با هدف خارج کردن شهرهای موسیان، دهلران و جاده دهلران-عین خوش به طول یک صد کیلومتر از زیر دید و تیر دشمن و آزادسازی سلسله جبال «حمرین» انجام شد.

نقش لشکر امام حسین (ع) در عملیات محرم

... با سازماندهی نیروهای موجود و تکمیل گردانها استعداد لشکر در این عملیات به ۲۰ گردان عملیاتی رسید [و از تیپ به لشکر ارتقاء داده شد]. لشکر امام حسین (ع) بنا به دستور در منطقه عملیات حدید در جبهه شرهانی و زبیدات در غرب عین خوش وارد عمل شد. با ابلاغ دستور عملیات در تاریخ ۱۳۶۱/۸/۱۰ لشکر به استعداد قید شده همزمان از سه محور و هر محور به استعداد سه گردان عملیاتی در پنج مرحله وارد عمل شد. منطقه عملیاتی لشکر در محور چهارم و شامل پوشش دادن عرضی منطقه‌ای به وسعت حدود ۱۲ کیلومتر (از پادگان عین خوش و رودخانه دویرج بین چم سری در شمال و چم هندی در جنوب) تا مرز بین المللی و تپه‌های ۱۷۵ بود. با تصرف این ارتفاعات دشمن مجبور بود که در دشت صاف پایین این ارتفاعات موضع بگیرد. در مرحله اول این عملیات به دلیل طغیان رودخانه فصلی «دویرج» لشکر با مشکل روبه‌رو شد و دوگردان از نیروهایش در مسیر رودخانه قرار گرفتند که بیشتر آنها به شهادت رسیدند. با تمام این مشکلات لشکر امام حسین (ع) با درهم کوبیدن خطوط دفاعی دشمن به اهداف خود دست یافت.

(عشوریون، احمد رضا، شناسنامه لشکر امام حسین (ع) در دفاع مقدس، ۱۳۹۹)

با طغیان رودخانه «دویرج» و به شهادت رسیدن نزدیک به هزار نفر از رزمندگان، در تاریخ ۲۵ آبان ماه ۱۳۶۱ بیش از ۳۷۰ نفر شهید بر دوش مردم اصفهان تشییع گردید که این روز در تقویم تاریخ به نام روز «حماسهٔ ایثار اصفهان» ثبت گردید.

عملیات رمضان با تمام فراز و فرودهایش به پایان رسید. وقتی انجام عملیات در شلمچه و جبههٔ جنوب با مشکل مواجه شد، فرماندهان، جبههٔ عملیات را به جبههٔ میانی انتقال دادند. از طرفی تغییراتی هم در تشکیلات یگان‌های رزم به وجود آمد.

در این عملیات سکان تخریب را برادر علی خلیلی در دست داشت. سیل ورود نیروهای بسیجی، قوای نیروهای عملیاتی را تقویت می‌کردند و هر روز نسبت به قبل نیروهای بیشتری جذب واحدهای عملیاتی می‌شدند. در این عملیات، واحد تخریب نزدیک به دو گروهان نیرو داشت که در دسته‌بندی‌ها و تقسیم‌کار دقیق، کارشان را با آموزش‌های تخصصی و انتقال تجربیات و شناسایی استحکامات جدید دشمن آغاز کردند. از زمانی هم که دستور محرمانهٔ منطقهٔ عملیاتی محرم رسید، نیروهای اولیهٔ تخریب برای شناسایی منطقه و راه‌های نفوذ به جبههٔ دشمن وارد منطقه شدند و کار خود را شروع کردند؛ که البته موفق شدند تا پشت میدان مین عراقی‌ها نفوذ کنند و منطقه را برای شب عملیات آماده سازند. آن‌ها شب عملیات با آمادگی کامل وارد منطقه شدند؛ ولی طغیان رودخانه بعضی از معادلات را برهم زد. در این خصوص برادران اصغر حاج‌قاسمی، حسن حیدریان و حجت‌الاسلام فرخ‌فال چنین روایت می‌کنند:

خاطرات:

«...شب‌ها برای گشت و شناسایی به منطقه می‌رفتیم و معبرهایی را برای شب عملیات شناسایی می‌کردیم.

در ابتدای هر معبر دو متر آن را خنثی می‌کردیم، چاشنی مین‌ها را درمی‌آوردیم و دوباره آن‌ها را سر جایش می‌گذاشتیم؛ چون هرروز صبح دشمن میدان مین خودش را بررسی می‌کرد.

برای اینکه مسیرمان را مشخص کنیم یک سیم موشک‌تارو که خیلی قابل‌رؤیت نبود را تا ورودی معبر کشیدیم تا معبر اشتباهی نرویم. در شناسایی‌ها هم دنبال این سیم را می‌گرفتیم و تا دهانه معبر می‌رفتیم.

عمق میدان حدودی صد و پنجاه متر بود و عراقی‌ها به میدان تسلط داشتند. از خاکریز خودمان تا میدان مین دشمن حدود یکی دو کیلومتر فاصله داشتیم و بیشتر هم تپه ماهور بود. قبل از عملیات همه چیز را آماده می‌ساختیم. طناب‌کشی مسیر انجام می‌شد و مسیر عبور گردان‌ها را هم مشخص می‌کردیم.

شب عملیات معبر را باز کردیم و منتظر نیروها بودیم. حتی معبر را عریض کردیم. اولین نیروهای گردان رسید و ما با گردان جلورفتیم. در یک نقطه‌ای گردان ۱۰ دقیقه نشست و منتظر فرمان حمله شدیم. ساعت حدود ۳ بعد از نصف شب بود که نه تنها دستور عملیات نیامد بلکه دستور عقب‌نشینی آمد.

در دیگر محورها درگیری شروع شده بود و حجم آتش را می‌دیدیم. متعجب در میدان مانده بودیم که چرا محور عملیاتی دستور عقب‌نشینی داده‌اند؟! به زحمت گردان را عقب‌گرد دادند. وقتی کنار رودخانه رسیدیم، متوجه طغیان رودخانه شدیم که گردان‌های بعدی نتوانسته بودند عبور کنند و به‌طور عملی پشتیبانی ما قطع شده بود.»

(مصاحبه، اصغر حاج‌قاسمی)

«...ساعت ۳ یا ۴ بود که سوار خودروها شدیم و به سمت خط حرکت کردیم. بچه‌ها شور و حال عجیبی داشتند. قطرات باران هم آرام‌آرام می‌بارید و آب پشت پای ما را می‌ریخت. بعد از غروب آفتاب وارد منطقه عملیاتی شدیم. باران شدت بیشتری گرفته بود و از تمام تپه‌ها آب سرازیر بود. نماز مغرب و عشا را در حالی که پوتین‌ها به پایمان بود، خواندیم. مقداری هم جیره غذایی به ما دادند و به راه افتادیم. حدود دوسه کیلومتر پیاده روی داشتیم تا به رودخانه دویرج برسیم. باید از آن عبور می‌کردیم و به خط عراقی‌ها می‌زدیم.

بارانی که از بعد از ظهر شروع شده بود باعث طغیان رودخانه شد و تعدادی از بچه‌ها را که در حال عبور از آن بودند را با خودش برد. ما هم جزء همان‌ها بودیم؛ ولی توانستیم درختچه‌ها را بگیریم و نجات پیدا کنیم. همه جانمان خیس شده بود. سوز پاییزی هم گاهی به تنمان می‌زد و احساس سرما می‌کردیم؛ ولی گرمای عملیات همه این چیزها را از یادمان برده بود و به هیچ چیز جز آن فکر نمی‌کردیم. فقط منتظر صدای رمز عملیات از پشت بی‌سیم بودیم که عملیات شروع بشود. من به عنوان تخریبچی گردان موسی بن جعفر بودم و با شهید محسن آذرکیش^۱ و محمدعلی کریمی جلوی گردان کنار هم بودیم.

هنوز بیست متری در آخر کار مانده بود تا معبر کامل باز شود. سنگر کمین دشمن نزدیک بود و قرار گذاشته بودیم شب عملیات این بیست متر را باز کنیم. روبه روی معبر ما هم یک تیربار گذاشته بودند.

علی ردانی پور فرمانده گردان بود. دستور داد تا با شروع عملیات تیربار روبه روی معبر از کار انداخته شود. یکی از نیروها در حال حرکت بود که پای او به سیم خاردار جلوی میدان مین گرفت و افتاد. سپس یکی از مین‌های منور که عراقی‌ها کاشته بودند، روشن شد. هنوز فرمان عملیات صادر نشده بود که با این اتفاق در محور ما عملیات به طور عملی شروع شد و تیربارهای دشمن آتش را به روی ما گشودند.

۱- شهید محسن آذرکیش فرزند حسن در ۱۳۴۴ در اصفهان متولد و در ۱۳۶۲ در عملیات والفجر ۲ به شهادت رسید.

ما مأمور بودیم که این ۲۰ متر معبر را بگشاییم و نیروها را به جلو هدایت کنیم. کارمان را شروع کردیم. آذرکیش که پشت سر من می آمد، نیم خیز به سمت دشمن تیراندازی می کرد تا من در پناه آتش او کارم را انجام بدهم. او پشت سرم می آمد و به من گفت:

- حیدریان... حیدریان... حیدریان!

۳ بار تکرار کرد و گفتم:

- جریان چیست؟

گفت:

- مواظب باش با حالت غفلت شهید نشوی. ذکر خدا را بگو. ان شاء الله وعده ما بهشت، سر نهر غسل.
گفتم:

- توی این موقعیت این حرف ها چیست؟!

تا اینکه با جان فشانی نیروها موفق شدیم تیربار عراقی ها را خاموش کنیم و نیروها را از میدان مین عبور دهیم. ما به پشت خاکریز رسیدیم. خاکریز به صورت یک دیوار بلند و دارای شیب تندی بود. به شکلی که هنگام بالا رفتن از آن سُر می خوردیم. چندبار بالا و پایین رفتیم.

یکی از تیربارها هنوز از کار نیفتاده بود. به هر زحمتی بود، روی خاکریز و با حالت درازکش جلو رفتم و یک نارنجک انداختم. پشت تیربار افتاد و خیلی کارساز نبود. در همین لحظه عراقی ها مرا دیدند و یک نارنجک به سمت من پرتاب کردند که همان جا مجروح شدم. از سمت بچه های خودمان با آرمی جی به سمت تیربار شلیک شد و سنگر را منهدم کردند.

به حالت درازکش افتاده بودم که یک خمپاره هم کنارم به زمین خورد و درد در همه وجودم پیچید. فکر کردم پاهایم قطع شده باشد.

نگاهی کردم. دیدم پاهایم سر جایش هست. با زحمت خودم را داخل چاله

خمپاره‌ای انداختم. نیم‌ساعت بعد نیروهای گردان امداد ما را با برانکارد از صحنه بیرون بردند.»

(مصاحبه، حسن حیدریان)

«...عراقی‌ها در کنار میدان مین لاستیک‌هایی را گذاشته بودند که با روشن شدن مین‌های منور، این لاستیک‌ها مشتعل می‌شد و ساعت‌ها منطقه روشن می‌ماند. ما هنوز پشت میدان مین قرار داشتیم. ساعت ۱۰ شب که عملیات آشکار شد، ما بین میدان مین و سیم خاردارها بودیم.

عراقی‌ها روی خاکریز می‌آمدند و با آرپی جی به طرف میدان مین و بچه‌ها شلیک می‌کردند. در آن وضعیت سیم خاردار چین من گم شد و معطل مانده بودیم. تا اینکه یکی از این گلوله‌های آرپی جی کنار من افتاد و با انفجار آن، سروصورت و بدنم پر از خون شد. ابتدا گمان کردم مجروح شدم. دستی به خودم کشیدم و به‌ظاهر طوری نشده بود. به کنارم نگاه کردم و دیدم که گلوله به شکم یکی از دوستان اصابت کرده و احشاء او به سروصورت من پاشیده است.

من تخریبچی گروهان بودم. چند نفر از بچه‌های گروهان پیاده هم معطل بودند تا من کارم را انجام بدهم. عراقی‌ها مرتب با تیربار منطقه را زیر آتش گرفته بودند. مافقط توسل و توکل‌مان به خدا بود و مدام آیه شریفه «وَجَعَلْنَا...» را می‌خواندیم. مرتب می‌گفتم:

- خدایا! شما فرمودی «إِنْ تَنْصُرَاللهُ يَنْصُرْكُمْ...»؛ پس یاری بده ما را.

موقعیت خطرناک و سختی شده بود. توی حال خودم بودم که احساس کردم، قسمتی از سیم خاردار جلوی من پاره شده است. به شکلی که از زیرش می‌توانستم رد بشوم. بااینکه خط نشکسته بود و نیروهای عراقی روی خاکریز بودند، من با حالت سینه‌خیز خودم را به خاکریز رساندم.

پشت سر من سه چهار نفر از زیر همان سیم خاردار آمدند و در بین نیروهای عراقی وارد خط شدیم. خودمان را از خاکریز عراقی‌ها بالا کشیدیم و سینه‌خیز توی یکی از سنگرهای پشت خاکریز پناه گرفتیم که خالی از نیرو بود. حالا یا نیروهایش کشته شده یا فرار کرده و یا روی خاکریز بودند.

به دوستان گفتم که از پشت به آرپی‌جی‌زن‌ها و تیربارهایی حمله کنیم که نیروهای ما را زیر آتش گرفته‌اند. دو نفر از طرف چپ و من از طرف راست با نارنجک رفتیم تا سنگرهای تیربار را منهدم کنیم.

در همین لحظه نیروهای عراقی ما را دیدند و به طرف ما نارنجک پرتاب کردند. من هم به طرف شیارهای کنار سنگر شیرجه رفتم و فریاد زدم:

- بخواب که نارنجک پرتاب کردند.

دوستم کنار من خوابید و نارنجک بین پاهای من افتاد و منفجر شد و هردو از ناحیه کف پا، ساق و ران آسیب دیدیم. در همان حال نارنجک‌هایمان را پرتاب کردیم و عراقی‌ها فرار کردند. در آن وضعیت هنوز نمی‌دانستیم که به خاطر بارش شدید باران رودخانه طغیان کرده است و نیروهای کمکی نتوانسته‌اند جلو بیایند. داخل شیار پناه گرفتیم و با چفیه زخم پایمان را بستیم. بعد هم تا نزدیک صبح هردوی ما همان‌جا افتاده و منتظر امدادگر بودیم.

از دور سروصدایی شنیدم. سرم را بلند کردم تا آن‌ها را شناسایی کنم که متوجه شدم، نیروهای عراقی هستند. با نرسیدن گردان‌ها، فهمیدم که باید اتفاقی افتاده باشد. به دوستم گفتم که اگر ما اینجا بمانیم؛ چون مجروح هستیم، بی‌شک ما را می‌کشند و تنها راه این است که فرار کنیم.

او گفت:

- با این پاهای زخمی؟! چطوری؟

گفتم:

- خودمان را باید بکشیم روی دیو، به طرف پایین خاکریز غلت بزنیم و بعد از خروج از میدان مین و عبور از زیر سیم خاردارهایی که آمده بودیم، جایی پناه

بگیریم. سینه خیز حرکت کردیم. هوا هنوز تاریک بود؛ اما منطقه به خاطر آتش گرفتن لاستیک‌ها روشن بود.

موقعیت روحی و جسمی خوبی نداشتیم؛ ولی باید خودمان را نجات می‌دادیم. به خاطر خونریزی و باران دیشب و نسیم سردی که می‌وزید، احساس سرما می‌کردیم و لرز تمام وجودمان را گرفته بود. به دوستم گفتم:

- من خیلی سردم است و می‌روم کنار این لاستیک‌های آتش تا شاید آرام بگیرم. او گفت:

- نادان! اگر مقابل این لاستیک‌های شعله‌ور بنشینی که صاف توی دید عراقی‌ها هستی.

از سرما داشتم می‌مردم و مجبور شدم که خودم را به پشت یکی از این لاستیک‌ها برسانم، در بین سیاهی دود آن مخفی شوم و روی زمین دراز بکشم.

گرمای آتش که از فاصله ۱۰ متری به بدنم می‌رسید کمی آرام گرفتم. فاصله نیروهای عراقی با ما خیلی زیاد نبود و در دید مستقیم آن‌ها بودیم. ما هم تلاش می‌کردیم که این فاصله را زیاد کنیم و از خاکریز آن‌ها فاصله بگیریم؛ ولی این عنایات الهی بود که ما را نمی‌دیدند. البته ذکر آیه «وَجَعَلْنَا...» هم تأثیر خودش را داشت.

در راه برگشت یکی دو نفر از بچه‌های پیاده را در بین یک کانال دیدیم که باهم صحبت می‌کردند. رمز را گفتیم؛ نزدیک آمدند. وقتی دیدند زخمی هستیم، کمک کردند و ما را به داخل کانال کشاندند و از آن طرف به‌سختی ما را خارج کردند. به حالت سینه‌خیز راه را ادامه دادیم. دو نفر هم که توی کانال بودند، با ما همراه شدند. آن‌ها هم معبر را گم کرده بودند و تا فهمیدند ما نیروی تخریب هستیم، گفتند:

- شما می‌توانید مین‌ها را خنثی کنید؟

گفتم:

- بله.

گفتند:

- در این مسیر تعدادی مین وجود دارد که برای نجاتمان باید آن‌ها خنثی شوند.
من روبه‌جلو حرکت کردم تا اگر به مین برخورد کردیم، آن را خنثی کنم و به این
شکل از خط عراقی‌ها فاصله گرفتیم.

هنوز در تیررس دشمن بودیم. هوا روشن شده بود و عراقی‌ها هر جنبنده‌ای را با
تیر می‌زدند. هرچه به خاکریزشان نگاه می‌کردیم، فقط سرک کشیدن آن‌ها بود که
با دوربین یا بدون دوربین منطقه را دید می‌زدند و گاهی با انگشت چیزی را نشان
هم می‌دادند.

اوضاع خوبی نبود. برای زنده ماندن در دید عراقی‌ها خودمان را به خواب زدیم
تا فکر کنند ما کشته شده‌ایم و منتظر فرصتی برای فرار بودیم. ساعت ۹ یا ۱۰ صبح
بود که یک لحظه عراقی‌ها را روی خاکریز ندیدیم. در این فرصت آن دو نفر که
سالم بودند، ما را به دوش گرفتند و راه افتادند.

چندمتری دور نشده بودیم که باز عراقی‌ها ما را دیدند و به سمت ما تیراندازی
کردند. با سوت هر خمپاره که نزدیکمان به زمین می‌خورد، ما را روی زمین
می‌انداختند و خودشان هم شیرجه می‌رفتند.

صدبار مردیم و زنده شدیم تا به کنار رودخانه رسیدیم. از ازدحام، سروصدا
و جروب‌های تازه فهمیدیم چرا نیروها نیامدند. تعدادی از آن‌ها کنار آب
بودند. همه گفتند باید به آب بزنی. عبور از رودخانه با آن شدتی که داشت، خیلی
سخت بود. بعضی از نیروها دست‌به‌دست هم دادند و از آب گذشتند.

ما هم با کمک آن دو نفر وارد رودخانه شدیم. شاید یکی دو متر که جلو رفتیم،
شدت آب همه را دنبال هم برد که دست و پای مرا رها کردند. فریاد استغاثه ما بر
آسمان بود و امام زمان را صدا می‌زدیم.

در حال خفگی بودم که یک نفر از پشت، یقه‌ام را گرفت و از آب بالا کشید.
در یک چشم برهم زدن خودم را آن طرف آب دیدم. وقتی از آنجا نجات پیدا کردم،
داخل یک گودال افتادم. به خاطر گرسنگی، تشنگی و خونریزی از حال رفتم و

دیگر چیزی نفهمیدم تا اینکه از شدت تشنگی بیدار شدم و خودم را در اورژانس
صحرايي دیدم.»

(مصاحبه، عباسعلی فرخ‌فال)

پس از درهم شکستن خط دفاعی دشمن و پیشروی رزمندگان اسلام،
عمق میدان مین دشمن کم شد؛ باین حال برای جلوگیری از مراحل بعدی
عملیات، مهندسی ارتش عراق شبانه‌روز به مین‌گذاری خطوط دفاعی
خود می‌پرداخت تا شاید جلوی حمله رزمندگان را بگیرد؛ اما نیروهای
تخریب ضمن رصد کردن تمام حرکات عراقی‌ها، در دو مرحله بعدی نیز
با تمام توان وارد عمل شدند و موانع راه را برطرف کردند. در این باره برادر
رسول جبارزاد چنین روایت می‌کند:

«... مرحله دوم عملیات بود. ما در کنار پاسگاه شرهانی عمل می‌کردیم. من
همراه گردان بودم و به عنوان نیروی تخریب کار می‌کردم. ساعت یازده دوازده شب.
وقتی که به میدان مین رسیدیم، دیدم بچه‌های تخریب معبر را باز کرده‌اند و ما فقط
موظف بودیم معبر را عریض‌تر کنیم تا رفت و آمد راحت‌تر انجام شود. میدان مین
از طرف جاده پاسگاه شرهانی بیشتر باز شده بود و چون ماشین‌ها راحت می‌رفتند
و جاده آسفالت بود، لازم نبود معبر را عریض کنیم. البته این معبری که زده بودند
درست در پیچ جاده قرار داشت.

ما از خط خودمان حدود ده پانزده کیلومتر جلو آمده بودیم و نیروها توانستند
به خط دشمن بزنند؛ اما قبل از مرحله سوم عملیات بود که پاتک‌های عراق شروع
شد و یک مقدار بچه‌ها عقب‌نشینی کردند. تعدادی از گردان‌ها هم در رمل‌ها
ماندند و به شهادت رسیدند.

شب قبل از آن جلوی عراقی‌ها را مین‌گذاری کردیم؛ که برای جلوگیری از
پاتک‌های عراقی‌ها خیلی مؤثر بود.

در این منطقه ما فقط مین و المر کاشتیم که ضد نفر بود. عراقی ها هنگام پاتک در ستون های پنج شش نفره جلو می آمدند و به خاطر همین مین گذاری ها یکی دوتا از گردان هایشان در میدان مین گیر افتاد.

وقتی نیروی پیاده ناامید شد، زرهی آن ها به میدان آمد و با فشارهایی که با زرهی و ادوات روی ما داشتند، چندین مرتبه تپه ۱۷۵ بین ما ردوبدل شد....»
(مصاحبه، رسول جبارزاد)

اهم اقدامات واحد تخریب در عملیات محرم:

- ۱- جذب و سازماندهی جدید واحد تخریب پس از عملیات رمضان؛
- ۲- تکمیل و ارتقاء آموزش های تخصصی تخریب با توجه به تاکتیک های تازه به کار گرفته شده دشمن؛
- ۳- شناسایی منطقه عملیاتی با گشت های شبانه متعددی که به همراه نیروهای اطلاعات عملیات انجام می شد؛
- ۴- باز کردن معبرهای اصلی عملیات و حضور با گردان های عملیاتی در دیگر مراحل عملیات؛
- ۵- معرفی نیروهای آموزش دیده به گردان ها به عنوان نیروی تخریب گردان؛
- ۶- پاکسازی میدان های مین و تعریض معبرها؛
- ۷- مین گذاری خط پدافندی در پایان عملیات به جهت جلوگیری از حمله دشمن.



عملیات والفجر مقدماتی

مشخصات کلی عملیات

۱۳۶۱/۱۱/۱۷	تاریخ و سال عملیات
والفجر مقدماتی	نام عملیات
شمال جزابه	منطقه عملیاتی
یک معبر	تعداد معبر
یک مرحله	مراحل عملیات
یک محور	تعداد محورهای عملیاتی
۱۳۶۱/۱۱/۱	تاریخ آغاز مأموریت تخریب
۱۳۶۱/۱۱/۱۰	تاریخ استقرار گردان‌ها در منطقه
۱۳۶۱/۱۱/۱۹	تاریخ پایان مأموریت
یک‌شب قبل از عملیات	تاریخ باز کردن معبرها قبل از عملیات

مشخصات سازمان رزمی

نام فرمانده لشکر	محمد رضا ابوشهاب
نام فرمانده تخریب	علی خلیلی
نام جانشین اول	حسین قاسمی
نام جانشین دوم	سعید حاج باقری
تعداد نیروهای تخریب در این عملیات	حدود ۱۵ نفر

مشخصات نیروهای واحد تخریب در عملیات والفجر مقدماتی

نام نیروهای تخریب		
علی خلیلی	عبدالکریم صادقی	محمد نایب زاده
سعید حاج باقری	محمد اکبری	حسن نعمتی
اکبر فراست کیش	حسن احمدی	عبدالرحیم غلامیان
اصغر حاج قاسمی	حسین قاسمی	قاسم بکرانی
مجتبی حافظی	مرتضی نصر اصفهانی	محمد رضا رحیمی
محمد برخوردار	محمد خلیفه سلطانی	عباس انتشاری
خلیفه قلی	سید محمد سیدی	عبدالرسول نکویی مهر
میرزا بیگی	حسین کاکولی	حسین فرجی نیاسر
مهدی شریفی	محمد رضا علیجانی	

آمار شهدای عملیات والفجر مقدماتی

حسین فرجی نیاسر	عبدالرحیم غلامیان	عباس انتشاری	مهدی شریفی
سید محمد سیدی	قاسم بکرانی	حسین کاکولی	محمد نایب‌زاده
محمد رضا رحیمی	عبدالرسول نکویی‌مهر	حسن نعمتی	

شرح اجمالی عملیات

عملیات والفجر مقدماتی در جنوب چزابه با رمز «یا الله یا الله» در ۱۷ بهمن‌ماه ۱۳۶۱ در جبهه جنوبی و در شمال چزابه آغاز شد. رزمندگان پس از ۳ ساعت، موفق شدند، از اولین کانال حفر شده به دست دشمن که ۳/۵ متر عرض و عمق داشت، عبور کنند و به‌سوی کانال‌های بعدی پیشروی نمایند و حدود ۳۰۰ کیلومتر مربع از خاک عراق را آزاد سازند؛ اما بر اثر آتش شدید دشمن، مواضع تصرف شده تثبیت نشد و نیروها به مواضع اولیه بازگشتند. در این منطقه دشمن بعد از عملیات فتح‌المبین اقدام به استحکامات دفاعی کرده بود؛ چنانچه موانعی که عراق در این منطقه ایجاد نموده بود، در طول جنگ تحمیلی سابقه نداشت و میدان‌های مین آن به طول ۳۵ کیلومتر تا عرض ۴ و ۵/۵ تا ۸ متر می‌رسید. قبل از عملیات، غلامحسین افشردی (حسن باقری) و مجید بقایی هنگام شناسایی به شهادت رسیدند.

(احمدپور، احمد جغرافیای عملیات ماندگار دفاع مقدس، ص ۱۲۷)

نقش لشکر امام حسین (ع) در عملیات والفجر مقدماتی

لشکر ۱۴ امام حسین (ع) در این عملیات مأموریت داشت تا پشت پاسگاه‌های مرزی عراق پیش برود و سراسر شمال هورالعظیم را پاکسازی نماید. این لشکر به جهت این که در مرحله اول مأموریتی نداشت، نیروی پیاده وارد نکرد و همچنین به علت روبه‌رو شدن عملیات با مشکل، نیروها به عقب باز گشتند.

(عشوریون، احمد رضا، شناسنامه لشکر امام حسین (ع) در دفاع مقدس، ۱۳۹۹)

در این عملیات محمدرضا حبیب‌الهی فرمانده طرح و برنامه لشکر امام حسین (ع) به شهادت رسید و مفقودالاثر گردید.

روایت

لشکر امام حسین (ع) پس از عملیات محرم بیشتر به بازسازی خود مشغول شد. با این حال به دستور قرارگاه، چند گردان و بخشی از نیروی تخریب و اطلاعات در این عملیات وارد شدند و از یک هفته پیش از عملیات چند شناسایی داشتند تا محور عملیاتی و طول و عرض میدان مین را شناسایی کنند. هرچند منطقه از نظر طبیعی رملی بود و انجام هرگونه عملیات سخت و طاقت‌فرسا؛ اما با این وجود نیروهای تخریب بعد از شناسایی، مسئول باز کردن یک معبر شدند که الحمدلله کار خود را با موفقیت انجام دادند، هرچند گردان خط‌شکن پس از عبور و رسیدن به قلب دشمن به دستور فرماندهی عقب‌نشینی کردند. در این خصوص برادرز حسین قاسمی و اصغر حاج‌قاسمی چنین روایت می‌کنند:

«...قبل از عملیات والفجر مقدماتی سه‌تا معبر مشخص کرده بودند. معبر میانی در نقطه حساسی قرار داشت و عراقی‌ها به‌طور کامل روی آن دید داشتند؛ اما دو معبر دیگر در کنار خاکریز بود. ما شناسایی‌های مقدماتی را انجام دادیم؛ اما چون تازه به منطقه آمده بودیم، فرصت باز کردن معبر را پیدا نکرده بودیم. مسئول معبر وسط، شب عملیات مریض شد و نتوانست در عملیات حاضر شود. این معبر از اهمیت خاصی برخوردار بود؛ به همین خاطر علی خلیلی، فرمانده تخریب مأموریت معبر میانی را به من سپرد. من به این معبر آشنایی زیادی نداشتم. با دستور ایشان ابتدا اکراه داشتم و نیمه اعتراضی هم به خلیلی کردم؛ ولی در نهایت پذیرفتم که وارد میدان بشوم. با محمدعلی فرهادی^۱ طناب معبر را

۱- محمدعلی فرهادی معروف به آقابران فرزند عزیزالله در ۱۳۴۶/۱۱/۶ در کوشک (از توابع شهرستان خمینی‌شهر) چشم

برداشتیم و جلو رفتیم. دو نفر هم از نیروهای اطلاعات عملیات را با ما فرستادند. وقتی به سیم خاردارهای رشته‌ای رسیدیم، نیروهای اطلاعات را همان‌جا برای تأمین گذاشتیم و دونفری طناب را باز کردیم و پشت سرهم وارد میدان مین شدیم. این طناب هم تعیین‌کننده مسیر ما بود و هم راهنمای گردانی که پشت سرمان آماده حرکت بودند تا راه را گم نکنند. عمق میدان مین زیاد بود. مشغول باز کردن معبر شدیم.

از منورهایی که عراقی‌ها پرتاب می‌کردند، احساس کردیم که از عملیات بویی برده باشند. کمی ترسیدم؛ ولی فرهادی بی‌شک سرنتری داشت و به من می‌گفت:

- «وَجَعَلْنَا...» را بخوان و جلو بیا. به جایی هم نگاه نکن و حواست به مین‌های جلوی پایت باشد.

حرف‌هایش که هیچ، نگاهش نیز برای ما در دل آتش آرامش‌بخش بود. انگار یک نفس خدایی داشت. این همه تیر و ترکش خمپاره که می‌آمد، بی‌توجه به همه آن‌ها کار خودش را می‌کرد و جلو می‌رفت.

با تلاش و جسارت، معبر را باز کردیم؛ اما متأسفانه به خاطر عجله‌ای که در کار داشتیم، معبر پیچ‌درپیچ از کار درآمد. آخرهای معبر بودیم که از خاکریز عراقی‌ها صدایی شنیدم. فرهادی گفت:

- گویا عراقی‌ها ما را دیده‌اند؛ خیلی آرام حرکت کن.
کمی جلوتر که رفتیم متوجه یک گروه عراقی شدیم که برای گشت آمده بودند. آن‌ها هم ما را دیده بودند؛ اما به روی خود نیاورده بودند و با احتیاط از پشت، ما را دور زدند تا اسیرمان کنند.

با «إِنَّا أَنْزَلْنَا...» خودمان را به سیم خاردارهای حلقوی آخر میدان مین رساندیم. به فرهادی گفتم:

به جهان گشود و در ۱۳۶۵/۹/۱۷ در آبادان به شهادت رسید. او در ۱۳۶۴ ازدواج کرد که صاحب یک دختر شد. شهید محمدعلی از نیروهای شجاع و مؤثر و فرمانده محور تخریب بود.

- تو برو خبر بده که راه باز شده است.

باهم تعارف می‌کردیم که سروصدای نیروها را پشت سرمان شنیدیم. گویا آن دونفری که تأمین گذاشته بودیم، با فاصله گرفتن ما رفته و گفته بودند که راه باز شده است و نیروها را حرکت داده بودند. عراقی‌ها توی معبر حضور داشتند. وقتی متوجه نیروها شدند، فرار کردند و از روی خاکریزشان به سمت ما آتش گشودند. در همین زمان برای باز کردن آخرین سیم‌خاردهای حلقوی، اژدر گذاشتیم و آماده شدیم طناب آن را بکشیم تا راه برای رسیدن به سنگرهای عراقی باز شود. توی گودال خوابیدیم. طناب اژدر را کشیدیم و با انفجار آن، نیروها با هدایت علی خلیلی دنبال طناب و قرص‌های شب‌نما را که اول معبر زده بودیم، گرفتند و خود را در کمترین زمان به خط عراقی‌ها رساندند.»

(مصاحبه، حسین قاسمی)

«...در شناسایی اول که وارد منطقه عملیاتی والفجر مقدماتی شدیم، دریافتیم که میدان مین این منطقه با جاهای دیگر متفاوت است. مطالعات اولیه را انجام دادیم و در شب عملیات با دقت زیاد کار خنثی‌سازی میدان مین را شروع کردیم. یکی از تفاوت‌های این میدان مین این بود که حدود ۱۰۰ متر ۲۰۰ متر داخل میدان را تله گذاشته بودند.

با رعایت جوانب احتیاط به سیم‌خاردار حلقوی آخر میدان مین رسیدیم. با دشمن تنها بیست سی متر فاصله داشتیم. اغلب سیم‌خاردار حلقوی آخر کار را با اژدر باز می‌کردیم.

گردان نزدیک ما رسیده بود و ما هنوز اژدر را نزده بودیم. آن را با خودمان به پشت سیم‌خاردار بردیم. با شنیدن صدای نیروها آن را آماده کردم و زیر سیم‌خاردارها گذاشتم. صبر کردم تا گردان برسد. حدود ۴ سانتی‌متر فاصله بیشتر نبود. نفرات گردان را که دیدم، آتش‌زنه را کشیدم و به عقب پریدم. معبر عریض نبود و راه فرار

نداشتم. روی زمین دراز کشیدم و با این حال موج انفجار مرا گرفت و گیج شدم.
چند دقیقه بعد که سر حال آمدم، بقیه سیم خاردارها را با سیم چین بریدیم و راه را
باز کردیم.»

(مصاحبه، اصغر حاج قاسمی)

اهم فعالیت‌های تخریب در این عملیات:

- ۱- شناسایی منطقه و میدان مین دشمن یک شب قبل از عملیات؛
- ۲- آماده شدن برای باز کردن معبر و خنثی سازی میدان‌های مین؛
- ۳- کسب تجربه برای یافتن و خنثی سازی مین در منطقه رملی.



سال ۱۳۶۲





عملیات والفجر ۱

مشخصات کلی عملیات

۱۳۶۲/۱/۲۰	تاریخ و سال عملیات
والفجر ۱	نام عملیات
شمال غرب فکه تا جنوب هورالهویزه و بستان	منطقه عملیاتی
یک معبر	تعداد معبر
یک مرحله	مراحل عملیات
یک محور	تعداد محورهای عملیاتی
۱۳۶۱/۱۲/۲۵	تاریخ استقرار گردان‌ها در منطقه
۱۳۶۲ / ۱/۲۲	تاریخ پایان مأموریت
۱۵ روز قبل کار شروع شد	تاریخ باز کردن معبرها قبل از عملیات

مشخصات سازمان رزمی

نام فرمانده لشکر	محمدرضا ابوشهاب
نام فرمانده تخریب	علی خلیلی
نام جانشین اول	حسین قاسمی
نام جانشین دوم	سعید حاج باقری
تعداد نیروهای تخریب در این عملیات	حدود ۱۵ نفر
تعداد شهدای این عملیات	

مشخصات نیروهای واحد تخریب در این عملیات

علی خلیلی	ابراهیم سعادت	محمد اکبری	اصغر اکبری
سعید حاج باقری	سعید بارباز	حسن احمدی	محمدرضا علیجانی
اکبر فراست کیش	حسین عسکری	حسین قاسمی	مرتضی نصر اصفهانی
اصغر حاج قاسمی	اکبر صداقت	اکبر رضانی	مسعود اصالت منش
مجتبی حافظی	منصور دادگر	خلیفه قلی	محمد خلیفه سلطانی
محمد برخوردار	محمود عبدالمهی	میرزا بیگی	عبدالکریم صادقی

نام شهدای عملیات والفجر ۱

علی خلیلی (فرمانده تخریب)	سعید بارباز	منصور دادگر
مسعود اصالت منش	اکبر رضانی	محمود عبدالمهی
ابراهیم سعادت	اکبر صداقت	حسین عسکری

شرح اجمالی عملیات والفجر یک

عملیات والفجر ۱ در ساعت ۲۳ یکشنبه مورخ ۱۳۶۲/۱/۲۱ تحت فرماندهی قرارگاه خاتم‌الانبیا (مرکز عملیات مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) به منظور انهدام نیروهای دشمن متجاوز و آزادسازی بخشی از نوار مرزی فکه با رمز «یا الله یا الله یا الله» انجام گرفت. رزمندگان در این عملیات موفق شدند ضربات قابل توجهی به قوای رژیم عراق وارد سازند. این عملیات شش روز ادامه داشت و از شمال غرب فکه، در سرحد مرز ایران و عراق و در محدوده‌ای به وسعت چهارصد کیلومتر مربع می‌باشد که از شمال به پاسگاه چم هندی، از شرق به منطقه ابوغریظه و رودخانه دویرج، از جنوب به فکه و از غرب به پاسگاه دودشت سمیده و مرز بین‌المللی ایران و عراق محدود می‌شد.

(احمد پوراحمد، جغرافیای عملیات ماندگار دفاع مقدس، ص ۱۳۵)

نقش لشکر در عملیات والفجر ۱

منطقه عملیاتی لشکر ۱۴ امام حسین علیه السلام منطقه زبیدات بود که در سمت چپ آن ارتفاعات ۱۳۵ و ۱۳۹ و در سمت راست آن دشت زبیدات در بین ارتفاعات رملی قرار داشت. از جمله مأموریت لشکر ۱۴ در این عملیات به جز تصرف ارتفاعات ۱۳۵ و ۱۳۹، تصرف ارتفاعات ۴۰۰ بود که از مهمترین ارتفاعات از لحاظ استراتژیک در مرز به شمار می‌رفت. اما به دلیل ناموفق بودن عملیات دستور لغو عملیات صادر شد و نیروها به عقب بازگشتند.

(عشوریون، احمد رضا، شناسنامه لشکر امام حسین علیه السلام در دفاع مقدس، ۱۳۹۹)

روایت:

بعد از دستور عملیات و ورود به منطقه، طبق معمول کارشناسایی انجام و محور عملیاتی لشکر معین شد. نیروهای تخریب و اطلاعات کارشناسایی را انجام دادند و نیروهای تخریب معبر تعیین شده را از موانع

و مین خنثی کردند. آن‌ها آماده بودند تا شب عملیات، آخرین موانع را از سر راه رزمندگان بردارند؛ اما متأسفانه به علت تاریکی مطلق شب، معبر اصلی پیدا نمی‌شود و دستور معبر جدید در حساس‌ترین موقع داده می‌شود. شرح این موضوع را برادران سعید حاج‌باقری و مجتبی حافظی این‌طور روایت می‌کنند:

«...منطقه عملیاتی والفجر ۱ در پدافند ارتش بود. مرا با علی خلیلی مأمور این منطقه کردند. خلیلی مسئول تخریب بود. کنار سنگر برادران ارتشی یک سنگر گرفتیم. دو نفر از تخریب بودیم و دو نفر هم از اطلاعات عملیات. ابتدا کار شناسایی را شروع کردیم. ده پانزده روز قبل از عملیات بود و هیچ نیرویی از بسیج و سپاه به آن منطقه نیامده بود. شب‌ها تا سنگر کمین عراقی‌ها برای شناسایی می‌رفتیم و در حین کار چاشنی مین‌های در بین راه را برمی‌داشتیم. منطقه بوته‌زار بود. آن‌ها حتی وسط میدان مین هم کمین داشتند. در این ۱۵ روز حدود نیم‌کیلو چاشنی از منطقه جمع کردیم. هفتصد متر تا خاکریز عراقی‌ها فاصله داشتیم. بعد از ۱۰ روز گردان‌ها رسیدند.

سه روز بعد حاج احمد موسوی فرمانده اطلاعات عملیات و شهید علی قوچانی و بقیه فرماندهان به منطقه آمدند. کم‌کم در منطقه رفت‌وآمد زیاد شد. معبر را شناسایی و بسیاری از مین‌های داخل معبر را خنثی کردیم. منتظر شب عملیات بودیم که معبر را کامل باز کنیم. آن شب بچه‌های اطلاعات متأسفانه چند درجه راه را منحرف رفتند و به آن معبری که باز کرده بودیم، نرسیدیم. وقت تنگ و فرصت کم بود. فرمانده محور تخریب، اکبر فراست از اینکه راه را اشتباه آمده بودیم خیلی ناراحت شد و گفت:

- من پانزده شب است بچه‌هایم را فرستادم اینجا؛ حالا که می‌خواهیم نتیجه بگیریم شما می‌گویید که اشتباه آمدیم؟

بعد هم با بچه‌های اطلاعات جروب‌بحث می‌کردند. در همین گیرودار بودیم که عراقی‌ها متوجه حضور ما شدند و از بلندگو و به زبان فارسی ما را به تسلیم شدن دعوت کردند و گفتند:

- برادران بسیجی اگر خودتان را تسلیم کنید، ما شما را به زیارت حضرت عباس علیه السلام، امام حسین علیه السلام، حضرت علی علیه السلام و هرکجا بخواهید می‌بریم. خودتان را به کشتن ندهید.

خلیلی، قوچانی، اکبر فراست، احمد موسوی فرمانده اطلاعات و حاج قاسمی همه بودند.

اکبر فراست که خیلی ناراحت شده بود، گفت:

- من برمی‌گردم.

گفتم:

- شما مسئول ما هستید؛ اما این همه تلاش کرده‌ایم و تا اینجا آمده‌ایم، گردان‌ها

هم پشت سر ما آماده حمله هستند؛ پس چرا برگردیم؟!

گفت:

- من به شما دستور می‌دهم و تشخیص من این است.

همه به هم نگاه می‌کردیم. اکبر برگشت؛ ولی ما مردد بودیم.

بعد از قهر کردن فراست، برادر خلیلی رو به من کرد و گفت:

- بیا یک معبر جدید باز کن.

گفتم:

- به یک شرط.

گفت:

- شرط چیست؟

گفتم:

- شرطم این است که خودت هم همراهم بیایی.

گفت:

- می آیم.

گفتم:

- آقابرات (محمدعلی فرهادی) هم باید بیاید.

خلاصه هر بهانه ای آوردم، قبول کرد و نتوانستم از زیر کار فرار کنم. بچه ها را

جمع کردم و آماده شدیم و شروع کردیم به باز کردن معبر. خلیلی گفت:

- باید سریع باشید و تا می توانید از زمان استفاده کنید.

گفتم:

- از کدام مسیر برویم؟

همین طور که روی زمین خوابیده بودیم، یک تپه بلند روبه روی ما بود. به آن

اشاره کرد و گفت:

- به آن طرف.

گفتم:

- هفتصد متر راه است! چطور می خواهی امشب راه را باز کنیم؟

گفت:

- نیروها پشت سر ما هستند. محورهای دیگر عملیاتشان را شروع کرده اند؛

دیگر سؤال نکنید و کارتان را شروع کنید.

رفتن به این منطقه فقط با توکل به خدا بود. تا آنجایی که دست ما بود و

چشم هایمان می دید و تجربه داشتیم، پیش رفتیم.

شب به آخر رسیده بود. وقتی به پشت سرم نگاه کردم، دیدم به جای اینکه معبر

در یک خط صاف باشد، مارپیچ از آب درآمده بود؛ چون عجله می کردیم. از هر

راهی شده بود، می رفتیم تا به خاکریز عراقی ها برسیم.

میدان مین به خاکریز عراقی ها چسبیده بود. یک سنگر کمین هم کنار آن زده

بودند. از سطح زمین تا سر خاکریز کمینشان بود. حدود پنج متر ارتفاع داشت. من

زیر سنگر کمین نشستیم و گفتیم:

- آقای خلیلی! اژدر می خواهیم که بگذاریم زیر این سنگر و سیم خاردارها. گردان را هم آماده کنید و آن را زود بیاورید.

خلیلی رفت که اژدر بیاورد. هفت هشت دقیقه ای گذشت. خبری نشد! یک وقت دیدم یکی که قدش بلندتر از خلیلی بود، به من نزدیک می شود. در تاریکی دقت کردم و دیدم حاج قاسمی است. گفتیم:

- پس خلیلی کجا رفت؟
گفت:

- خلیلی سه تا تیر به سینه اش خورد و وسط میدان مین افتاد. اژدر را هم به من داد تا به تو برسانم.

با ناباوری و ناراحتی اژدر را گرفتم و زیر سیم خاردارها گذاشتم. انتهای میدان مین تا سینه خاکریز عراقی ها به صورت فرشی سیم خاردار گذاشته بودند و زیر آن ها را هم مین های منور کاشته بودند.

به امید خدا منفجرش کردیم. احمد خطیبی ۱ هم با گردان محمد رسول الله رسیدند. یک کوله پشتی پر از خرج های آرپی جی پشت او بود که وسط میدان مین آتش گرفت.

معبری که باز کردیم، دقیق بین دوتا پدافند ضد هوایی و دوتا دوشیکای عراقی قرار گرفته بود. آن ها ما را زیر تیر خود داشتند. حالا اگر گردان می خواست از اینجا به خاکریز عراقی ها بزند، همه را تکه تکه می کردند. به خطیبی گفتیم:

- آتش این دوتا دوشیکا را خاموش کن تا بچه ها رد بشوند. این ها بچه ها را می زنند.

۱- شهید احمد خطیبی فرزند مصطفی در ۱۳۴۱ در اصفهان متولد شد و در ۱۳۶۴ با سمت فرمانده گردان در شرق دجله به شهادت رسید.

چهار نفر نیرو به طرف خاکریز فرستاد. در عرض دو دقیقه تیربارها خاموش شد. دومرتبه دوشیکاهای به کار افتاد. درنهایت آن را زدند و گردان از خاکریز عبور کرد. گردان‌های بعدی هم آمدند. وقتی هوا کامل روشن شد و نیروها را عبور دادیم، دستور رسید که عملیات را ادامه ندهید و برگردید.»

(سعید حاج باقری)

«...در شب اول و ساعتی قبل از عملیات از خاکریز خودمان عبور کردیم. هدایت ما را نیروهای اطلاعات عملیات داشتند. معبر اصلی را گم کردیم. ما پشت میدان مین مانده بودیم. همان‌جا بین آقای فراست و بچه‌های اطلاعات بحث پیش آمد. جای بحث نبود. زمان نداشتیم. باید راه باز می‌شد. آقای خلیلی سریع دستور داد تا یک معبر دیگر باز کنیم. به من و چند نفر گفت:

- سریع باید یک معبر جدید باز کنید؛ چون دشمن بیدار شده است.

در هر گردان سه چهار نفر تخریبچی داشتیم. گردان‌ها پشت خاکریز منتظر باز شدن راه بودند. به عقب برگشتیم و بچه‌های تخریب را از گردان‌ها بیرون کشیدیم. سپس با حاج قاسمی و آقابرآت (محمدعلی فرهادی) و بقیه وارد معبر شدیم. جروب‌های پشت میدان و گم کردن معبر، فشار روحی زیادی روی بچه‌ها گذاشته بود. گردان پیاده منتظر بود تا ما راه را باز کنیم و به خط دشمن بزنند.

بسم‌الله را گفتیم و وارد معبر شدیم. درست روبه‌روی ما دو قبضه کالیر بود که تمام میدان مین را زیر آتش گرفته بودند؛ ولی ما بدون توجه به آتش دشمن مشغول کار خودمان شدیم. در بین راه یکی از گلوله‌ها نصیب من شد و همان‌جا افتادم. تیر به زانویم خورد. زخم پایم را با چفیه بستم و آهسته به کارم ادامه دادم تا اینکه یک تیر دیگر هم خوردم. دیگر نمی‌توانستم کاری انجام بدهم و به بچه‌ها می‌گفتم مشکلی ندارم. با عراقی‌ها حدود پانصد متر فاصله داشتیم. طول شب را مشغول بودیم و با زخم‌هایی که داشتم، خونریزی‌ام هر لحظه بیشتر می‌شد؛ ولی مجبور

بودم همراه بچه‌ها باشم تا راه باز شود. خلیلی ابتدای معبر ایستاده بود و بچه‌ها را هدایت می‌کرد. گاهی هم خودش با دوربین قمرز مسیر را مشخص می‌کرد. چیزی به صبح نمانده بود که من دیگر نمی‌توانستم تکان بخورم. گودالی را پیدا کردم و داخل آن پناه گرفتم. بچه‌ها نوار معبر را کشیدند و شب‌نما هم گذاشتند. آخرین مین‌ها را جمع کردیم که گردان پشت سر ما رسید و وارد معبر شدند. من همچنان گوشه‌ای افتاده بودم و با ذکر یا ابوالفضل، یا الله و به‌صورت سینه‌خیز جلو می‌رفتم. با این حال مجروحانی را که در میان معبر تیر خورده بودند راهنمایی می‌کردم که چطور به عقب برگردند.

سه چهار نفر را گفتم دنبال من بیایند. خودم هم دچار ضعف شده بودم. صبح که هوا روشن شد، دستور عقب‌نشینی دادند. دو نفر از سربازهای ارتش برانکارد دستشان بود. گفتم:

- کمک کنید و مرا ببرید.

توجهی نکردند و رفتند. در همین لحظه یک آرپی جی نزدیک آن‌ها به زمین خورد و همان‌ها که باید مجروح می‌بردند، یک آرپی جی دیگر آمد و از کمر دوتا شدند. من دیدم نصف بدنش افتاد و پاهایش هنوز راه می‌رفت. محمدرضا علیجانی^۱ که خدا رحمتش کند، رسید و گفت:

- حافظی چطور شدی؟

گفتم:

- نمی‌توانم حرکت کنم.

گفت:

- بیا باهم برویم.

خودش هم مجروح شده بود. بعد آقای مؤذنی رسید و باهم مرا کشیدند و تا بیرون معبر آوردند. از آنجا هم با پی‌ام‌پی مرا به عقب انتقال دادند.»

(مصاحبه، مجتبی حافظی)

۱- شهید محمدرضا علیجانی فرزند حسین در ۱۳۴۶ در رهنان متولد شد و در ۱۳۶۲ در عملیات والفجر ۲ به شهادت رسید.

اهم اقدامات تخریب در عملیات والفجر ا:

- شناسایی منطقه عملیاتی و انتخاب معبر برای شب عملیات؛
- مأمور کردن تعدادی از نیروها به گردان‌های عملیاتی و خط‌شکن؛
- باز کردن معبر در شب عملیات که به شهادت فرمانده تخریب منجر شد؛
- باز کردن معبر و عبور دادن گردان‌های عملیاتی از خاکریز عراقی‌ها.

عملیات والفجر ۲

مشخصات کلی عملیات

۱۳۶۲/۴/۲۹	تاریخ و سال عملیات
والفجر ۲	نام عملیات
حاج عمران	منطقه عملیاتی
	تعداد معبر
دو مرحله (البته پس از این دو مرحله چند شب نیز برای آوردن شهدا که در منطقه مانده بودند، عملیات انجام می‌شد)	مراحل عملیات
یک محور	تعداد محورهای عملیاتی
فروردین ۱۳۶۲	تاریخ آغاز مأموریت تخریب
خردادماه ۱۳۶۲	تاریخ استقرار گردان‌ها در منطقه
۱۳۶۲/۵/۵	تاریخ پایان مأموریت
چند شب قبل از عملیات	تاریخ باز کردن معبرها قبل از عملیات

مشخصات سازمان رزمی

نام فرمانده لشکر	حاج حسین خرازی
نام فرمانده تخریب	مرتضی علیجانی
نام جانشین اول	حسین قاسمی
نام جانشین دوم	اصغر حاج قاسمی
نام عملیات	والفجر ۲
منطقه عملیاتی	محور پیرانشهر - حاج عمران
تعداد نیروهای تخریب در این عملیات	حدود ۳۴ نفر
تعداد شهدای این عملیات	۲۲ نفر

به نقل از حاج مرتضی علیجانی، در این عملیات ۲۲ نفر از نیروها به شهادت می‌رسند که از فرماندهی درخواست تغییر طرح را می‌کند و موافقت می‌شود. سپس با مانده نیروهایش به منطقه والفجر ۴ بازمی‌گردد. متأسفانه اطلاع دقیقی از مشخصات شهدای این عملیات یافت نشد

مشخصات نیروهای واحد تخریب در این عملیات

اکبر جوانی	محسن خاندایی	محمد رضا علیجانی
بختیاری	احمد صفری	عبدالکریم صادقی
مرتضی علیجانی	حسین ادهم	محمد رستمی
حسن احمدی	محمد رستمی	محمود اکبری
محمد برخوردار	حمیدرضا حمیدی	

شرح اجمالی عملیات

عملیات والفجر ۲ با رمز «یا الله» در محور پیرانشهر، حاج عمران به صورت نیمه گسترده، در تاریخ ۱۳۶۲/۴/۲۹ به فرماندهی مشترک سپاه و ارتش انجام شد. در این عملیات نیروهای مسلح ایران و نیروهای کرد عراقی به مواضع عراقی ها حمله کردند که با این عملیات جبهه جدیدی علیه نیروهای عراقی گشوده شد.

نقش لشکر امام حسین (ع) در عملیات والفجر ۲

به علت مشکلاتی که در عملیات والفجر ۲ به وجود آمد، فرماندهی عالی جنگ تصمیم گرفت، از لشکر امام حسین (ع) برای ادامه عملیات استفاده کند. از این رو لشکر امام حسین (ع) به رغم اینکه به نیروهای خود در غرب مرخصی داده بود، یکی از گردان های لشکر که در منطقه غرب مستقر بود را با سرعت آماده و عازم منطقه کرد. همچنین گردان امیرالمومنین (ع) و یا زهرا (س) که در جنوب بودند را به غرب فراخواند که در کل سه گردان وارد عمل شدند.

به علت ارتفاعات صعب العبور و کمبود تجهیزات، حسین برهانی بعد از زخمی شدن فرمانده گردان مسئولیت گردان را به عهده می گیرد و به مأموریت گردان ادا می دهد که با رشادت و از جان گذشتگی نیروها عملیات در منطقه ادامه می دهند و با تمام شدن آذوقه و مهمات بسیاری از نیروها زخمی و شهید می شوند. حسین برهانی با تعدادی از نیروها در منطقه مقاومت سختی را انجام دادند تا نیروی کمکی گردان «یا زهرا (س)» خود را برساند. در این عملیات علاوه بر شهید شدن حسین برهانی سردار شهید حاج مصطفی ردانی پور نیز به شهادت رسید و مفقود الاثر گردید.

(عشورسون، احمدرضا، شناسنامه لشکر امام حسین (ع) در دفاع مقدس، ۱۳۹۹)

روایت:

لشکر امام حسین (ع) برای انجام عملیات در منطقه والفجر ۲ آماده می شد که به جهت مشکلاتی در منطقه والفجر ۲ (غرب پیرانشهر)، چند گردان از لشکر را برای کمک احضار کردند. این عملیات در ارتفاعات

قمطره و تمرچین به منظور تصرف ارتفاعات مشرف به پیرانشهر و پادگان حاج عمران انجام شده بود. همچنین به تخریب نیز ابلاغ شد که تعدادی از نیروهایش را سریع به منطقه والفجر ۲ ببرد. برادر علیجانی این مأموریت را چنین روایت می‌کند:

((...حسین به من گفت:

- تعدادی از نیروهایت را انتخاب کن و سریع بیا.
من هم به اصغر حاج قاسمی گفتم تا تعدادی از نیروهای زبده و در حد مسئول محور تخریب را انتخاب کند تا بتواند هر نیروی گروهی را فرماندهی کند.
نیروهای ما را به سنج و از آنجا با هواپیما به پیرانشهر بردند. من و برادر خلیفه سلطانی با وسایل و تجهیزات و ماشین توپوتا رفتیم که به علت مشکلاتی که در پرواز نیروها پیش آمده بود، ما زودتر از آن‌ها به منطقه رسیدیم. پس از استقرار، ابتدا شناسایی و بررسی کلی منطقه را انجام دادیم و متوجه شدیم که وضعیت خیلی خوب نیست. با این حال فوری محوری را تحویل گرفتیم و معبر زدیم؛ که علی فتحی در دهانه معبر پیش رویش گفت:

- ما داریم می‌رویم؛ ولی از اینجا بر نمی‌گردیم. اینجا جای عملیات نیست و ما به تکلیف عمل می‌کنیم.

بعد هم از هم جدا شدیم. ما هفت مرحله رفتیم و برگشتیم. منطقه، قتلگاهی شده بود. حاج مصطفی ردانی هم سر همین موضوع صدایش درآمد و دست‌آخر لباس بسیجی پوشید و رفت که دیگر برگشت.

در جلسه‌ای که خرازی و تعدادی از فرماندهان در تدارکات پادگان جلدیان گرفتند، گفتم:

- من تنها ۱۲ نفر دیگر نیروی سالم دارم.

خرازی گفت:

- این دستور قرارگاه است.

گفتم:

- قرارگاه بیاید ببیند اینجا چه جهنمی شده است.

در نهایت خواستم نیروهایم را برگردانم که خرازی گفت:

- ما الآن می خواهیم جنازه بچه ها را برگردانیم؛ کمک کنید.

سرم را پایین انداختم و ساکت شدم. ما شب ها با استتار کامل می رفتیم و جنازه ها را به عقب انتقال می دادیم. گاهی شب ها تا پنجاه جنازه هم از شیار می آوردیم که چون هوا تاریک بود و نمی توانستیم درست تشخیص بدهیم گاهی جنازه عراقی ها را با خود می آوردیم و همان جا دفن می کردیم.

در این اواخر، کار بچه های تخریب این بود که زخمی های در منطقه مانده یا جنازه شهدا را به عقب بیاورند. گاهی هم راه باز می کردیم و گاهی با عراقی ها درگیر می شدیم. در قید این نبودیم که کار ما فقط تخریب است. در یکی از همین شب ها بچه های تخریب یکی از مجروحین گردان صفا تاج را بعد از پانزده روز توی شیار پیدا کرده بودند^۱ که زخم هایش هم کرم افتاده بود. از او پرسیدم:

- در این چند روز چه می خوردید؟

گفت:

- فقط علف ها را می چیدیم و می خوردیم.

سپس آن ها را فوری با هلی کوپتر به عقب انتقال دادند. این مأموریت ما هم که تمام شد، بچه ها را جمع کردم و به سنندج و منطقه عملیاتی والفجر ۴ برگشتیم...»
(برگرفته از کتاب شاهد معبرها، مرتضی علیجانی، ص ۲۵۸-۲۵۴)

نیروهای تخریب در این عملیات روزهای سختی را پشت سر گذاشتند. نیروهای عراقی از روی ارتفاعات کامل مسلط بودند و هر گردانی که وارد منطقه می شد، زیر تیر مستقیم خود می گرفتند و سالم بر نمی گشتند؛ به همین دلیل بسیاری شهید، مجروح و اسیر شدند.

۱- حمید طالقانی نویسنده کتاب تپه برهانی.

ماجرای در محاصره قرار گرفتن گروهان و مقاومت نیروها را برادر محمد

رستمی چنین روایت می کند:

«...در مرحله دوم عملیات والفجر ۲ یک تپه سوق الجیشی هدف عملیاتی ما

بود. مأموریت را به گردان امیرالمؤمنین (ع) دادند.

منطقه کوهستانی و عبور در آن نفس گیر بود. کم کم به تپه شهید برهانی رسیدیم.

آنجا را بلد بودم؛ چون معاون گروهان ما، آقای برهانی^۱ همان جا شهید شده بود.

عملیات با شهادت تعدادی از بچه ها تمام شد. عراقی ها روی ارتفاعات بودند

و ما پایین بودیم. اطراف آن قله، میدان مین بود و بالای آن کانال زده بودند. در

هر کانال هم نیروهای زنده و کماندوی عراقی حضور داشتند. عملیات از اول

شب شروع شد و آفتاب زده بود که ما آنجا را گرفتیم. ۴۸ ساعت بدون آب و

غذا مقاومت کردیم و در برابر پاتک های عراق ایستادیم. ساعت های آخر به دلیل

نداشتن مهمات و مواد غذایی مجبور شدیم برگردیم.

نیروهای گردان، اغلب شهید و زخمی شدند و فقط ۱۲ نفر برگشتیم. حدود ده

کیلومتر باید می رفتیم تا به نیروهای خودی برسیم. تازه در بین راه گروه های کومله

دموکرات هم بودند.

در بین راه همچنان درگیری و تعقیب و گریز داشتیم. در این درگیری ها چهار نفر

دیگر از بچه ها به شهادت رسیدند. تعداد ما به هشت نفر رسید. آمدیم پایین و

پشت یک تخته سنگ روبه روی میدان مین پناه گرفتیم.

بچه ها با توجه به تلفاتی که دادیم، روحیه خوبی نداشتند. با این وجود امید خود

را از دست ندادیم. گفتم:

- اگر فرصت باشد راه را باز می کنم.

تنها راه ما عبور از این میدان بود؛ چون سمت راستمان قله بلندی قرار داشت که

۱- شهید حسین برهانی فرزند آقامیرزا در ۱۳۴۱ در اصفهان متولد شد و در ۱۳۶۲ با سمت فرمانده گردان با تعدادی از نیروهایش روی تپه ای از منطقه در محاصره افتادند و به شهادت رسیدند. پیکرش نیز به دست نیامد. بعد از شهادت ایشان این تپه به نام تپه شهید برهانی معروف شد.

عراقی‌ها با هلی‌برن روی آن نیرو پیاده کرده بودند و ما در دید مستقیم آن‌ها بودیم. اگر سرمان را تکان می‌دادیم، ما را به رگبار می‌بستند. روبه‌روی میدان مین و پشت تخته‌سنگ مدتی نشستیم و در نهایت تصمیم گرفتیم راه را باز کنیم. یک لحظه نگاه کردم دیدم از بغل این تخته‌سنگ یک عراقی با هیکلی بزرگ و اسلحه کلاشینکف به ما نزدیک می‌شود. وقتی ما را دید او بیشتر ترسید؛ بنابراین وحشت کرد و بی‌هدف ما را به رگبار بست و فرار کرد. یک گلوله هم کنار سر من خورد. یکی از بچه‌ها هم تیر به صورتش اصابت کرد. خون از بدن ما فواره می‌زد. توی کیسه‌ام باند سه‌گوش داشتم. سریع زخم‌هایم را بستیم. از ۴۸ ساعت پیش که عملیات را شروع کرده بودیم، هنوز ناشتا بودیم؛ یعنی چیزی نداشتیم که بخوریم. داشتیم ناامید می‌شدیم و هر لحظه در انتظار شهادت بودیم. گفتیم هرطوری می‌خواهد بشود. نهایتش یک گلوله دیگر هم می‌زنند؛ پس بهتر است که بلند شویم و راه را ادامه بدهیم.

آرام آرام آمدیم خودمان را به سمت دیگر تخته‌سنگ کشانیدیم که دیدیم یا علی...، عراقی‌ها انگار منتظر ما هستند و رگبار را به سمت ما گرفتند.

روی زمین و پشت تخته‌سنگ دراز کشیدیم و چند دقیقه‌ای تکان نخوردیم. یک‌وقت احساس کردم دو نفر باهم حرف می‌زنند؛ نارنجک را کشیدم و بین آن‌ها پرتاب کردم که به درک واصل شدند. پریدم پهلوی بچه‌ها و گفتم:

- عراقی‌ها چندمتری ما هستند و راهی برای نجات نداریم، مگر اینکه خدا بخواهد ما زنده بمانیم.

بچه‌ها دست به استغاثه بلند کردند و هرکس با خدای خود نجوایی داشت. همان‌طور که توی حال خودمان بودیم یک گلوله کاتیوشا درست بین عراقی‌ها و میدان مین به زمین خورد؛ چندتا مین هم منفجر شد و راه فراری پیدا کردیم.

سریع بلند شدیم و از میدان مین عبور کردیم. وقتی از قله سرازیر شدیم، دوباره در دید عراقی‌ها قرار گرفتیم و مثل باران، به سمت ما گلوله ریختند.

همگی خودمان را به سمت پایین پرت کردیم تا به درخت‌ها رسیدیم و تا حدودی از دید آن‌ها مخفی شدیم. هوا داشت تاریک می‌شد که یکی با کلت

پشت سرمان آمد و به سمت ما تیراندازی کرد. آن‌ها می‌خواستند ما را هم بکشند؛ یعنی کسی زنده از آنجا نرود.

کنار یک تپه^۱ پر از تیغ نشستیم. اینجا آخرین مرحله بود. یک لحظه به سرم زد که زیر این تیغ‌ها مخفی بشویم. با پایم آن‌ها را تکان دادم؛ جای خوبی بود. همه زیر این پشته تیغ‌ها پناه گرفتیم تا عراقی‌ها آمدند و از کنارمان رد شدند و ما را ندیدند. بعد از چند دقیقه‌ای که از ما دور شدند، به سمت شکافی در کوه راه را ادامه دادیم. به خاطر خونریزی‌ام، ضعف بر من غالب شده بود. آن‌ها هم نمی‌توانستند به من کمک کنند. گفتم:

- شما بروید اگر قسمت بود من زنده باشم، می‌آیم و اگر توانستید، بیایید مرا در همین شکاف کوه پیدا کنید.

من با یکی از بچه‌ها (آقای طالقانی)^۱ توی این شکاف کوه ماندیم که بعد از یک هفته ما را پیدا کردند. وقتی به سراغمان آمدند، بیهوش بودیم و زخم‌هایمان کرم افتاده بود. در این یک هفته گاهی می‌رفتیم لب چشمه آب و برگ مو می‌کنیدیم و می‌خوردیم و دوباره می‌آمدیم در شکاف مخفی می‌شدیم.»

(محمدرستمی)

اهم اقدامات واحد تخریب در عملیات والفجر ۲

- شناسایی منطقه عملیاتی در کوتاه‌ترین زمان و استفاده از اطلاعات قرارگاه؛
- اعزام سریع نیرو به منطقه و وارد عمل شدن؛
- تلاش در زدن معبر و نفوذ به عمق نیروهای دشمن؛
- هلی‌برن نیروهای تخریب در عمق منطقه عملیاتی؛
- تخلیه شهدا و مجروحین از منطقه عملیاتی؛
- مقاومت در برابر دشمن در محاصره و تلاش برای نجات نیروها.

۱- حمیدرضا طالقانی، نویسنده کتاب «تپه برهانی» روایت این عملیات و محاصره را در کتاب خود آورده است.

عملیات والفجر ۴

مشخصات کلی عملیات

تاریخ عملیات	۲۷ / ۷ / ۱۳۶۲
نام عملیات	والفجر ۴
منطقه عملیاتی	منطقه عمومی شیر، شمال غرب، مریوان
تعداد معبر	۲ معبر سنگ معدن و سه درختی
مراحل عملیات	۳ مرحله
تعداد محورهای عملیاتی	۳ محور
تاریخ آغاز مأموریت تخریب	شهریورماه ۱۳۶۲
تاریخ استقرار گردان‌ها در منطقه	۱۳۶۲/۶/۱۰
تاریخ پایان مأموریت	۱۳۶۲/۸/۵
تاریخ باز کردن معبرها قبل از عملیات	شب عملیات

مشخصات سازمان رزمی

مرتضی علیجانی	نام فرمانده تخریب
مجید حاج شفیعی‌ها	نام جانشین اول
اصغر حاج قاسمی، مهدی جمشیدیان و حسین قاسمی	نام جانشین دوم
حدود ۱۰۰ نفر	تعداد نیروهای تخریب در عملیات
	تعداد شهدای این عملیات

مشخصات نیروهای واحد تخریب در این عملیات

مرتضی علیجانی	سید رسول موسوی	اسماعیل محمدی	جمشید قلعه‌گر
اصغر حاج قاسمی	محمود اردستانی	مرتضی عابدی	محمدعلی فرهادی
رضا ابراهیمی	مرتضی اکبری	غلامحسین نم‌نات	محمد رضا آقایی
حسین شریف‌النصب	علیرضا چراغچی	محمد حمامی	حمید شادان‌مهر
حسن احمدی	حسین رضایی	... خاندانی	ناصر آقاجانی
مهدی لندی	جلیل دیانی	یدالله رضاییان	جواد خیرالهی
جواد هداییان	عباس فهیمی‌نژاد	حمید تعلیم نظامی	منصور شمسعلی‌پور
اکبر جوانی	اصغر اکبری	... اسماعیل‌زاده	اکبر مرعه
مرتضی رفیعی	نظرعلی دریس	... زاهدی	مصطفی ملکی
علی‌محمد سهرابی	رضا ابراهیمی	... زمانی	رمضان ابرقویی
محمدعلی بحرینی	مجید کرباسی	کمال باقی	سید احمد حاجی‌زاده

سید محسن موسوی	علی حسین جرکانی	اسماعیل محمدی	عباس حاج شفیعی‌ها
سید حافظ حسینی	رضا ستاری	سیف‌الله سلیم	مرتضی هلاکوئی
مهدی لاچینانی	... فخرالدینی	علیرضا رضوی	احمدرضا حسین‌آبادی
مرتضی برجیان	اسماعیل محمدی	رضا محمدی	محمود شاه‌آبادی
رسول موسوی	... شیشه‌گر	حسین چراغ‌بیگی	مهدی شعرایی نجات
کمال‌الدین قدرتی‌پور	مجید کرباسیون	حسن سراج	منصور شمسعلی پور
... افشاری			

آمار شهدای عملیات والفجر ۴

حسن رحمتی	محمد خلیفه سلطانی	محمود ناطقیان	جواد آسیابانی
سید محمد اعتصامی	رضا جمشیدی	محمدرضا نجار	جواد پورواحدی
سید محمد حسینی	...حلاجی مجرد	جواد مسجدی	عباس توکلی
سیف‌الله رمضانی	رضا علیخان زاذری	محسن چله‌دوان	مرتضی جانثاری
عباس فهیمی‌نژاد	رضا مؤمنی	صفرعلی خدامیان	محمدرضا جمشیدی
سعید امیر	مجید اخوان پور	جواد پورواحدی	عباس چاکرالحسینی
رحمان رحمانی	عبدالحسین اکبری	علی حاجی‌پور	حسینعلی حسین‌پور
اکبر فراست	علیرضا اکبری	رحمان رحمانی	حسین حلاجی
حمیدرضا فروغی	رحمت‌الله کمالی	جواد کمالی‌نژاد	عبدالعظیم خلیل‌زاده
رضا مؤمنی	محمود لسان	محمدرضا مؤمنی	احمدرضا رضوانی
... حلاجی مجرد	قاسم مختاری	سیف‌الله رمضانی	مصطفی زارع

... تیموری	محمدعلی امیری	مجید اخوان‌پور	محسن صالحی
رضا جمشیدی	... عاملیان	عبدالحسین اکبری	... رئیسی
حسن احمدی	عباس صدر دولت‌آبادی	علیرضا اکبری	مسعود عابدینی
اکبر نادعلی‌زاده	... کریمی		

شرح اجمالی عملیات

عملیات والفجر ۴ بارمز «یا الله یا الله یا الله» در محور سلیمانیه-پنجوین در ۲۷ مهرماه ۱۳۶۲ به‌وسیله نیروهای سپاه و ارتش با همکاری پیش‌مرگ‌های کرد عراقی وابسته به حزب اتحاد میهنی کردستان انجام شد. این عملیات طی ۳ مرحله با اهداف آزادسازی بیش از ۳۰۰ کیلومتر از خاک میهن اسلامی و ۷۰۰ کیلومتر از خاک عراق انجام شد. (پوراحمد، احمد، جغرافیای عملیات ماندگار دفاع مقدس، ص ۱۵۱، ۱۳۸۶)

نقش لشکر امام حسین (ع) در این عملیات

به‌منظور تصرف پیشرفته خط دفاعی «شیلر» که علاوه بر کوتاه شدن خط پدافندی خودی، در نیروهای پدافندی نیز صرفه‌جویی می‌شد. علاوه‌براین جهت مسدود ساختن تردد ضد انقلاب‌ها، خارج کردن مریوان از دید و تیر دشمن، تسلط بر شهر پنجوین عراق و انجام مقدمات عملیات در استان سلیمانیه عراق این عملیات انجام شد. پس از ابلاغ مأموریت، لشکر گردان‌های رزم و پشتیبان و خدمات رزم به غرب منتقل و در پادگان ۷ تیر سنجید مستقر شدند.

بعد از استقرار در پادگان مذکور سه کار دنبال شد:

- آموزش نیروها با توجه به نیاز و شرایط منطقه و جنگ در کوهستان؛
- جمع‌آوری اطلاعات استعداد دشمن در منطقه؛

- آشنایی و شناسایی فرماندهان گردان، گروهان و دسته از نزدیک با منطقه عملیات. پس از حدود یک ماه کار آموزش و سازماندهی گردان‌ها، با ترکیب نیروهای تازه نفس بسیجی و کادرهای مجرب و زبده به طرف مریوان حرکت و در پادگان شهید عبادت مستقر شدند. پس از چند روز استقرار، دشمن پادگان را به شدت بمباران کرد که تعدادی از پرسنل لشکر زخمی شدند و یا به شهادت رسیدند.

جهت جلوگیری از خسارات و تلفات بیشتر با تدبیر فرماندهان، گردان‌ها در منطقه پراکنده شدند و جهت انجام عملیات آماده شدند:

مرحله اول عملیات در ۱۳۶۲/۷/۲۷ ساعت ۲۴ شروع شد که لشکر ۱۴ در آن حضور نداشت؛ مرحله دوم عملیات در ۱۳۶۲/۷/۲۹ ساعت ۲۲ شروع شد که لشکر در آن مرحله مأموریت تصرف ارتفاعات سه درختی، تپه تخم مرغی، تپه شهدا و هرگنه و سنگ معدن را به عهده داشت. (عشورسون، احمدرضا، شناسنامه لشکر امام حسین علیه السلام در دفاع مقدس، ۱۳۹۹)

روایت:

بعد از انجام عملیات در جنوب و انتخاب منطقه غرب برای عملیات علیه عراق متجاوز، یکی از ضروریات برای نیروهای رزمی، آموزش متناسب با منطقه بود که هر رده کار خود را شروع کرد و واحد تخریب نیز با ارائه طرحی سعی کرد تا گردان‌ها را نسبت به نیروی تخریب خود کفا کند که البته با حمایت فرماندهی همراه بود. در این زمینه برادر مرتضی علیجانی چنین روایت می‌کند:

«... یک ماه قبل از عملیات والفجر ۴ به پادگان لوله رفتیم. پس از استقرار، یک گروه آموزش راه اندازی کردیم. آن موقع حسین قاسمی مسئول تخریب بود. از هر گروهان ده نفر نیرو گرفتیم تا برای هر گروهان تخریب چی آموزش بدهیم؛ چون منطقه خیلی شلوغ بود و نمی‌توانستیم همه گردان‌ها را پوشش بدهیم. از همان جا،

سینه تپه‌ها آموزش را شروع کردیم و به آن‌ها انفجار دکل و ستون زدن را آموزش دادیم.

با انجام انفجارات آموزشی که داشتیم، گزارش داده بودند که این‌ها انفجار شهر را به نیروها آموزش می‌دهند؛ به همین خاطر از حفاظت آمدند و به کار ما گیر دادند. وقتی طرح آموزشی را به حسین توضیح دادم، از ما حمایت کرد و بچه‌های حفاظت هم مجاب شدند.

با همین آموزش‌ها هم بود که در حین عملیات، نیروهای واحد تخریب کمتر دخالت کردند و تخریب‌چی‌های گردان خودشان راه را باز کردند و خیلی هم موفق بودند. در کار آموزش محمدرضا محمدی، منصور شمسعلی، محمود شاه‌آبادی، معجد کرباسی و سید رسول موسوی کمک من بودند که بعد از من هم خودشان آموزش‌ها را ادامه دادند...»

(برگرفته از کتاب شاهد معبرها، مرتضی علیجانی، ص ۲۶۷)

شناسایی‌ها از برنامه‌های اصلی و مهم‌ترین کار تخریب بود و چه‌بسا شناسایی‌ها که با خطر درگیری و به کمین افتادن و... همراه بود. چنانچه در منطقه عملیاتی والفجر ۴ نیز بارها این اتفاق افتاد. برادر مهدی شعرائی نجات یکی از این حوادث را چنین روایت می‌کند:

«...تا شروع عملیات چندین شناسایی داشتیم. تاحدودی تمام منطقه را شناسایی کردیم. در یکی از شناسایی‌ها، با نیروهای اطلاعات بودیم. آن شب سرگشت اطلاعات، عبدالرضا شمالی^۱ و حسن احمدی هم مسئول گروه ما بود. جنگل‌ها را که پشت سر گذاشتیم، به رودخانه‌ای رسیدیم که یک پل کوچک روی آن زده بودند.

۱- عبدالرضا شمالی فرزند علی در تاریخ ۱۳۳۷/۹/۱۵ در خوراسگان اصفهان به دنیا آمد و پس از یک دوره طولانی حضور در جنگ در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۴ در عملیات کربلای ۴ به شهادت رسید. او هنگام شهادت مسئولیت جانشینی اطلاعات عملیات لشکر امام حسین (ع) را برعهده داشت.

ده پانزده نفر بودیم و آقای شمالی جلوی گروه حرکت می کرد. من نفر سوم یا چهارم بودم. به آخر پل که رسیدم، یکی صدا زد: «قف» و هم زمان با صدا، گروه را به رگبار بست. همه یا دراز کشیدیم یا از روی پل به سمت جنگل فرار کردیم. گویا آن عراقی هم که ما را دید، ترسید و از آن طرف فرار کرد. نیم ساعتی طول کشید تا همدیگر را پیدا کردیم. فقط شمالی در بین ما نبود. همه ناراحت شدیم که چه اتفاقی برای او افتاده است. نگران شدیم و تصمیم گرفتیم که برگردیم و به شکل خیلی نامحسوس اگر مجروح شده است، نجاتش بدهیم. بعد از آن تیراندازی دیگر صدایی نشنیدیم. خیلی آرام و با احتیاط به سمت پل رفتیم. او را کنار پل دیدیم که به سمت ما می آمد. گفتیم:

- کجا بودی؟

گفت:

- وقتی که تیراندازی شد، پریدم پایین پل و زیر آن مخفی شدم تا اگر مجروح دادیم، بتوانم او را به عقب بیاورم.

این آخرین شناسایی ما بود و همه به سلامت برگشتیم تا برای شب عملیات آماده باشیم.

شب عملیات به اتفاق شهید حسن احمدی از تخریب و چهار پنج نفر از بچه های اطلاعات برای باز کردن معبر رفتیم. به سیم خاردار دشمن رسیدیم. باید وارد میدان مین می شدیم. حسن احمدی به من اشاره کرد و گفت:

- شما اول همین سیم خاردار بمان. ما سر طناب را می گیریم و مین ها را جمع می کنیم و تو اینجا باش تا وقتی گردان پیاده رسید، بتوانی آن ها را روی همین طنابی که ما کشیدیم، به جلو هدایت کنی.

اسلحه ام را آماده کردم و همان جا ایستادم. حدود یک ساعت گذشت که صدای انفجاری بلند شد. یک حسی به من گفت که اتفاقی افتاده است. هنوز گردان نرسیده بود. من دنبال طناب را گرفتم و رفتم جلو که به صحنه عجیب و دلخراشی

مواجه شدم. همه زخمی و خون آلود و صدای استغاثه شان بلند بود. گویا یک مین و المر وسط آن‌ها عمل کرده بود و هر شش هفت نفر به شدت مجروح شده بودند. بهت زده شدم. نمی توانستم کاری بکنم. دست و پایم را گم کرده بودم. آن‌ها را نگاه می کردم و گاهی هم به بغل می گرفتم. نه می توانستم جلوی خونریزی شان را بگیرم و نه می توانستم آن‌ها را به عقب انتقال بدهم. دست تنها از من کاری بر نمی آمد. به ذهنم رسید که برگردم و کمک بیاورم. سریع خودم را به سنگر تخریب رساندم و موضوع را برای آقای علیجانی که فرماندهی تخریب بود تعریف کردم. ایشان فوری نیروهای بهداری را خبر کرد و باهم رفتیم تا آن‌ها را نجات بدهیم. اتفاق سنگینی برای لشکر بود و نزدیک بود عملیات را تحت الشعاع خودش قرار دهد. با این حال خبر این انفجار به فرماندهی رسید و آن شب ادامه کار و خنثی سازی منحل شد.»

(مهدی شعربی نجات)

«... در محور حسن آباد در سنگ معدن، بچه‌ها برای باز کردن میدان رفتند که یکی از نیروهای اطلاعات روی یک مین و المر رفت و با انفجار آن، هر ده نفرشان جز شعربی زخمی و شهید شدند. مسئول اطلاعات لشکر، آقای حسن زاده^۱ هم با این گروه بود که ایشان هم شهید شد.^۲

در حال استراحت بودم که شعربی مرا صدا زد و نفس زنان در حالی که گریه می کرد، گفت:

- بلند شو.

گفتم:

۱- شهید سید مصطفی حسن زاده فرزند سید جواد در ۱۳۴۰/۱/۱ در کاشان به دنیا آمد و در ۱۳۶۲/۷/۱ قبل از عملیات والفجر ۴ به شهادت رسید. او هنگام شهادت، مسئولیت اطلاعات عملیات لشکر امام حسین (ع) را بر عهده داشت.
 ۲- نام شهید این حادثه عبارت‌اند از: مرتضی پسته‌ای، ابوالقاسم رضانی، ابراهیم صادقی کریم آبادی، نعمت‌الله قنبریان، محمدجعفر گزچیان، اکبر تورجی زاده، مصطفی جوانی، عبدالکریم دست‌فروش و مرتضی ذوالفقاری (روحشان شاد).

- چطور شده؟

گفت:

- بچه‌ها همه تکه‌پاره شدند! خواستم آن‌ها را بیاورم؛ اما تنها بودم و نتوانستم.

فوری رفتم بهداری و گفتم:

- چندتا زخمی داریم می‌خواهیم بیاوریم. دوتا آمبولانس لازم داریم.

گفتند:

- کجا؟

گفتم:

- همین نزدیکی‌ها، چیزی راه نیست؛ اول حسن آباد است.

راننده آمبولانس گفت:

- چراغ خاموش بیایم؟

گفتم:

- نه.

چون اگر می‌گفتم چراغ خاموش بیا، می‌ترسید. دوتا آمبولانس گرفتم و تا پشت

میدان مین آن‌ها را بردم.

یک موتور تریل ۲۵۰ داشتم. سوار شدم و شعرایی را هم پشت سر خود سوار

کردم و گفتم:

- به هیچ کس چیزی نگو. فقط دنبال من بیا، راه را نشان بده و بگو از کدام طرف

بروم.

شعرایی مسیر را بلد بود. چراغ موتور را روشن کردم و درحالی که آیه «و

جَعَلْنَا...» می‌خواندم به راه افتادیم. شعرایی گفت:

- من پاورچین پاورچین این مسیر را رفتم؛ تو داری با موتور و چراغ روشن

می‌روی؟

گفتم:

- وقت این نیست که بخواهی به قول بچه‌ها چراغ خاموش بروی. حرفی نزن تا این‌ها بیایند.

تا ردیف اول میدان مین چراغ روشن رفتیم. همین‌که چراغ موتور توی میدان مین افتاد، آن را خاموش کردم. به آمبولانس‌ها هم گفتم خاموش کنید. راننده آمبولانس مین‌ها را که دید، گفت:

- ما را آوردی میدان مین عراقی‌ها؟
گفتم:

- چیزی نگو. فقط چراغ خاموش سروته کن و بروید دنبال این بنده خدا بچه‌ها را بردارید و بیایید.»

(مرتضی علیجانی)

باوجود نیروهایی که در گردان‌ها آماده جان‌فشانی و خنثی‌سازی میدان‌های مین و باز کردن معابر بودند؛ اما هرکجا که کار سخت می‌شد، نیروهای واحد تخریب را به کمک می‌طلبیدند تا سرعت و دقت عمل در کار بیشتر شود و بتوانند زود بر دشمن فائق آیند. نیاز به تخریب در یکی از محورهای عملیاتی والفجر ۴ را برادر خسرو دستگردی و اکبر جوانی چنین روایت می‌کنند:

«...به ما گزارش دادند که در سربلله، در مسیر بچه‌های بسیجی یک میدان مین وجود دارد که حرکت آن‌ها را کند کرده است و تعدادی هم تلفات داده‌اند. به ما دستور دادند تا برای خنثی‌سازی این میدان برویم. میدان مین وسیعی بود که با فاصله‌های منظمی مین‌ها را چیده بودند. بیشتر هم مین و الممر بود. ما پنج نفر با سرپرستی آقای کمال باقی بودیم.

این میدان در کوهستان و روی ارتفاعات بود. البته مین‌ها را فقط ریخته بودند و تله‌گذاری نشده بود که این موضوع کارمان را راحت کرد. ما هم مین‌ها را جمع

می‌کردیم و چاشنی‌ها را توی کلاه‌مان می‌ریختیم؛ چون جای دیگری نداشتیم. همان‌طور که جلو می‌رفتیم، به ذهنم رسید که به دوستان توصیه کنم مین‌هایی که خنثی نمی‌شود را روی یک بلندی یا اطراف تخته‌سنگی بگذارند که مشخص باشد و بعد به خودمان آسیبی نرسد. حتی با این کار سرعت عمل‌مان هم بالا می‌رفت.

ساعت سه و چهار عصر بود که کارمان به آخر رسید. همه خسته شده و ناهار و آب و غذا نخورده بودیم. به خاطر درگیر بودنمان گذر زمان را متوجه نشدیم. خواستیم برای ناهار برویم که آقای کمال باقی^۱ گفت:

- یک خط مین دیگر جلوی من است و باید اینجا را هم خنثی کنید.
باید کار را تمام می‌کردیم. آنجا را هم خنثی کردیم و به طرف یک سنگر رفتیم. پانصد متری با سنگر فاصله داشتیم. در همین لحظه عده‌ای با لباس خاکی به سمت ما تیراندازی کردند. احساس کردم که عراقی باشند. به آقای باقی که مسئول گروه بود، گفتم:

- این‌ها عراقی هستند؟

گفت:

- فکر نکنم شاید بسیجی باشند.

در حال صحبت بودیم که یک خمپاره ۱۲۰ کنار ما به زمین خورد و آقای صالحی، مجروح شد. آقای باقی گفت:

- برانکاردی پیدا کنید و بیاورید.

رفتیم و یک برانکارد آوردیم و آقای صالحی را روی آن گذاشتیم و در همین میدان که مین‌هایش را خنثی کرده بودیم، رو به عقب بازگشتیم. حالا چهار نفره مجبور بودیم با برانکارد او را به عقب ببریم.

در ارتفاعات بودیم و حمل مجروح سخت بود. دسته برانکارد را گرفتیم و بلند کردم که حرکت کنیم. صدای انفجار آتش دشمن بیشتر و بیشتر می‌شد. ما از

۱- شهید کمال باقی فرزند حسین در ۱۳۳۹ در اصفهان متولد و در ۱۳۶۴ در فاو به شهادت رسید. وی معاون تخریب بود.

میدانی که خودمان خنثی کرده بودیم به عقب برگشتیم. فکر نمی کردیم مینی در منطقه باقی مانده باشد. یک لحظه جلوی پایم یک مین والمر دیدم. حالا من عقب برانکارم، توی شیب تپه بودم و یک صدم ثانیه وقت داشتم خودم را در سرایشی تپه کنترل کنم که برانکارم کشیده شد و لیز خوردم و افتادم. مین هم منفجر شد و هرکدام گوشه ای افتادیم.

گردوخاک و دود همه جا را گرفت. چند لحظه ای روی زمین افتاده بودیم. کم کم خودمان را پیدا کردیم. دو نفر متوجه ما شدند. این دو نفر هم پشتشان پر از ترکش شده بود. آن ها توانسته بودند از ما فاصله بگیرند و از میدان مین خارج شوند که خبر ما را به نیروها دادند. در این بین آتش دشمن هم شدیدتر شد؛ یعنی سانت به سانت منطقه را می زد.

نیروها ما را می دیدند که هر گوشه ای افتاده ایم؛ اما می ترسیدند که به کمک ما بیایند؛ چون گفته بودند این ها روی مین رفته اند. من هم فقط داد می زدم:

- بیایید؛ میدان پاک است. اگر مین جلوی رویتان بود، راهتان را کج کنید.

تا اینکه بالاخره به کمک ما آمدند و از منطقه خارجمان کردند. خلاصه آقای صالحی را که ما حمل می کردیم دوتا پایش قطع شد. آقای رحمت الله کمالی هم یک پا و دستش همان جا قطع شد و بعد به شهادت رسید. بعد هم ما را به عقب انتقال دادند و راه برای نیروها باز شد.»

(خسرو دستگردی)

«...قرار شد از تپه های سه درختی رد بشویم. دشمن در آن منطقه هشیار و آماده بود. از نظر استحکامات و ایجاد موانع خیلی کار کرده بودند. کانال و چند ردیف سیم خاردار حلقوی زده و در میدان مین هم که بیشترشان ضد نفر (والمر، گوجه ای و کیکی) بود، کم نگذاشته بودند.

یک شب برای شناسایی تپه ها جاسوس رفتیم. به راستی کسی جرئت نداشت به آنجا برود. خدا حفظشان کند، سردار سید احمد موسوی را. او جلو افتاد و ما هم پشت

سرش می‌رفتیم. زمان و فرصت ایستادن و صبر کردن نبود. باید مین‌ها را خنثی می‌کردیم و مسیر پاکسازی می‌شد.

مین‌های والمر را بلند کردیم و چپ و راست خودمان گذاشتیم. یک معبر باز کردیم و تا عمق مواضع دشمن پیش رفتیم. البته عراقی‌ها سنگرها را خالی و عقب‌نشینی کرده بودند؛ چون خط دفاعی آن‌ها در دل ما بود، از سه جناح تهدید می‌شدند و با این کار می‌خواستند خط دفاعی‌شان صاف بشود.

به خاطر تله کردن مین‌ها حدود ده دوازده نفر از بچه‌های ما در این تپه به شهادت رسیدند. آنجا ما هم در سه‌راهی گیر کردیم؛ یعنی نمی‌دانستیم به سمت سنگ معدن برویم یا سمت دیگر که تصمیم گرفتیم سیم‌خاردارها را باز کنیم و به سمت سنگ معدن راه بیفتیم.

بالاخره میدان مین را باز کردیم و سیم‌خاردارها را چیدیم و عبور کردیم. به گمانم اولین یا دومین نفر من بودم و بقیه بچه‌های گردان هم آمدند. این قدر به عراقی‌ها نزدیک شده بودیم که شک کردیم نکنند برای ما تله گذاشته‌اند.

وقتی رسیدیم، متوجه شدیم پشت تپه درگیری شده و تمام حواسشان به آن رفته بود که از جلوی خود غافل شده بودند.

هماهنگی کردیم و با یک تکبیر حمله کردیم. آن‌ها سخت مقاومت می‌کردند. در این درگیری یک نارنجک کنار من پرتاب کردند که چندتا ترکش به دست و پایم خورد و افتادم.

با حمله ما دشمن بیشتر هوشیار شد. تمام توپخانه، کالیبر و تیربارها را از روی تپه سنگ معدن به سمت تپه سه‌درختی گرفت و قدم‌به‌قدم آنجا را زیر آتش برد. من مجروح شدم و تا روشنایی هوا گوشه‌ای افتادم. ما این طرف تپه بودیم و شهید خطیبی و نیروهایش از آن طرف تپه آمدند.

هوا که روشن شد، عراقی‌ها روی ما کامل دید داشتند. به من اشاره کردند که باید خودت را سینه‌خیز به عقب بکشی. به هر مکافاتی بود تا پشت تپه سینه‌خیز

رفتیم. بعد مرا روی برانکارد گذاشتند و عراقی‌هایی که اسیر شده بودند، به عقب منتقل کردند.»

(اکبر جوانی)

اهم اقدامات تخریب در عملیات والفجر ۴:

- انجام و ارتقاء آموزش‌های تخریب متناسب با موقعیت مکانی؛
- تغییر در متون آموزشی و تحلیل تاکتیکی از نوع مین‌گذاری‌ها و ایجاد موانع؛
- انجام شناسایی در کوهستان و بررسی نوع مین‌گذاری‌ها در ارتفاعات؛
- خنثی‌سازی مین‌ها و باز کردن معبر هنگام عملیات؛
- تشکیل گروه‌های تخریب برای هر گردان تا بتوانند مستقل عمل کنند.

عملیات خیبر

مشخصات کلی عملیات

۱۳۶۲/۱۲/۳	تاریخ و سال عملیات
خیبر	نام عملیات
هورالعظیم	منطقه عملیاتی
۳ معبر هر محور یک معبر	تعداد معبر
دو مرحله (زید و طلایه)	مراحل عملیات
۲ محور زید-طلایه؛ که طلایه خود سه محور فرعی داشت: جزیره مجنون، العزیر و القرنه	تعداد محورهای عملیاتی
۱۳۶۲/۱۲/۱۵	تاریخ آغاز مأموریت تخریب
۱۳۶۲/۱۱/۱۵	تاریخ استقرار گردان‌ها در منطقه
اسفندماه ۱۳۶۲	تاریخ پایان مأموریت
شب عملیات	تاریخ باز کردن معبرها قبل از عملیات

مشخصات سازمان رزمی

نام فرمانده لشکر	حاج حسین خرازی
نام فرمانده تخریب	مرتضی علیجانی
نام جانشین اول	مجید حاج شفیعیها
نام جانشین دوم	حسین قاسمی
تعداد نیروهای تخریب در این عملیات	حدود ۱۰۰ نفر
تعداد شهدای این عملیات	بیش از ۵۰ شهید

مشخصات نیروهای واحد تخریب در این عملیات

مجید حاج شفیعیها	حسین هیزمی	رسول حاج قاسمی	محمدعلی بحرینی
سید محسن موسوی	محمد نوروزی	علی محمد اکبری	سید مهدی احمدی
حسین قاسمی	احمد محمدی	محمد رضا اسدی	احمد زائری
محمدعلی فرهادی	حسن جواهری	جلیل هنرمند	لطف الله بهرامی
مرتضی علیجانی	غلامرضا ریحانی	مصطفی اسلامی	مهرداد مظلومشاه
اصغر حاج قاسمی	... امینی	سید رسول شریعتی	عباس عزیزی
عباس حاج شفیعیها	اکبر عسکری	اصغر کبیری	جواد اعلائی
مهدی جمشیدیان	علی محسنی	علیرضا رضوی	محمد دهخدا
کمال باقی	رضا آقایی	محمود افشاری	مهدی لندی
محمدعلی بحرینی	علی قلعه‌گری	اکبر قلیایی	جواد خیرالهی

حسن سراج	علیرضا مکی	محسن گلبن	رمضان علی محسنی
احمد باقری	رضا نیکخواه	محسن مسلمی	حمیدرضا تعلیم نظامی
احمدرضا تاج	فرج الله نورشرق	مهدی میرزابیگی	مهدی هزاردستان
حسین توکلی	مرتضی هاشم‌زاده	کاظم مصطفایی	ابوالفضل فیروزی
محمد حالتی‌زاده	ابراهیم نادری	ابوالفضل ابدال	بهرام قنبرزاده
قاسم خالقی	علی مهدی‌زاده	اصغر فروغی	رسول جبارزارع
مهدی هزاردستان	مهدی یحیایی	ابوالفضل فیروزی	مرتضی جدیدالسلام
محمود شاه‌رخ	اصغر ابراهیمی	علی دلاوریان	غلامرضا گوهری
مجتبی خلیلیان	سیدمحمد سیدی	ناصر بهرامی	سیدمرتضی علیزاده
علیرضا مشفق	بهمن احمدی	رمضان بهرامی	مهدی پورقاسمیان
حسین علی‌اکبری	علیرضا بنایی	رضا بیدرام	

مشخصات شهدا و مفقودین عملیات خیبر

علی‌رضا مشفق	جواد گلشیرازی	محمود شاه‌رخ	حمید رهایی
حسین علی‌اکبری	سید رسول موسوی	مجتبی خلیلیان	محمدباقر ذهتابچی
بهمن احمدی	غلامحسین نم‌نات	اصغر ابراهیمی	جواد سعیدی
علی‌رضا بنایی	محمدعلی اکبری	سیدمحمد سیدی	غلامرضا سعیدی
رمضان بهرامی	علی‌اصغر ابراهیمی	علی دلاوریان	حسین توکلی
رضا بیدرام	مرتضی بیگی	ناصر بهرامی	اسماعیل شرفی
مهدی پورقاسمیان	محمد حالتی‌زاده	اکبر فاضل	اکبر عسکری

احمد رضا تاج	قاسم خالقی	غلامرضا گوهری	علیرضا مشفق
مانده علی دلاوریان	یدالله خانعلی زاده	رضا نیکخواه	علیرضا کاظمی
مهدی قربعلی	غلامرضا قادری	احمد فاضل	اسدالله پورشبان
منصور عابدینی	محمد صالحی	ابراهیم رحیمی	عبدالله قانع زاده
سعید عرشی	اسدالله صفر	تیمور شاهرخ	حیدر رحیمی
عباسعلی طاهری	حسین علی اکبری	مجید حاج شفیها	

شرح اجمالی عملیات

عملیات خیبر در ۲۶۳۱/۲۱/۳ با رمز «یا رسول الله» با نیرویی متشکل از ۲۱ لشکر سپاه و ارتش در منطقه عملیاتی خیبر، در شرق رودخانه دجله و داخل هورالهویزه آغاز شد که از شمال به «العزیر» و از جنوب به «القرنه» و نیز یک محور در زید محدود می گردد. هدف از عملیات خیبر، انهدام نیروهای سپاه سوم عراق و تأمین امنیت جزایر شمالی و جنوبی معجون بود.

نقش لشکر امام حسین (ع) در عملیات خیبر

با توجه به سابقه عملیاتی لشکر امام حسین (ع) در منطقه زید و همچنین شناخت کامل از منطقه در عملیات رمضان، این عملیات در این محور نیز به آن ها واگذار گردید. درخصوص جمع آوری اطلاعات، با توجه به اینکه لشکر سوابق قبلی در این منطقه را داشت، نیروهای اطلاعاتی به نحو احسن موفق به شناسایی دشمن و خطوط دفاعی آن شدند. از طرفی انجام تاکتیک استتار و اختفا، حفظ اطلاعات و کنترل دقیق قرارگاه ها و خط حد لشکر، موجب شده بود که نیروها در امنیت کامل از دید و تیر دشمن قرار بگیرند که از ابتکارات این عملیات بود. لشکر امام حسین (ع) در این عملیات در منطقه زید با هدف یک عملیات ایذایی وارد عمل شد و با فشارهایی که در طلائییه روی نیروهای لشکر حضرت رسول بود، فرماندهی قرارگاه، لشکر

را برای عملیات در محور طلایه فراخواند. لشکر هم با موفقیت عملیات را در آن محور انجام داد و خط دشمن را تسخیر کرد.

(عشورسون، احمد رضا، شناسنامه لشکر امام حسین علیه السلام در دفاع مقدس، ۱۳۹۹)

فرمانده لشکر، حاج حسین خرازی در این مرحله از عملیات مجروح گردید و یک دست خود را تقدیم اسلام و انقلاب کرد. سومین منطقه، جزایر مجنون بود که لشکر در آن ۱۲ روز مقاومت کرد.

روایت

با توجه به تجربه‌ای که دشمن از سیستم عملیاتی ما به دست آورده بود؛ اینکه به محض تصرف خاکریزهای دفاعی او، در پشت آن پدافند می‌کنیم، از زدن خاکریز خودداری کرده بود.

در این منطقه خط دفاعی عراق با میدان مینی به عمق ۷۰۰ متر، با چندین رشته سیم خاردار، موانع بازدارنده، سنگرهای کمین و حفره دو کانال سدکننده به فاصله ۱۰ متر از یکدیگر، عرض ۴ متر و عمق ۳ متر در امتداد خط دفاعی، در بین میدان مین ایجاد شده بود.

تیربارهای دشمن نیز طوری مستقر شده بود که از فاصله ۳۰ سانتی متر ارتفاع روی زمین شلیک می‌کردند. از دیگر تاکتیک‌های دشمن، استقرار رشته‌های فشردۀ سیم خاردار و موانع خورشیدی در بالای کانال‌های منتهی به کمین خود بود؛ به طوری که اگر آخرین نیروهای دشمن از کانال فرار می‌کردند و طناب مربوط به موانع را می‌کشیدند، همه موانع که متصل به یکدیگر بودند به داخل کانال می‌ریخت و حرکت نیروهای خودی را متوقف می‌کرد؛ که الحمدالله و با یاری خدا رزمندگان موفق شدند از همه این موانع عبور کنند. البته در مرحله اول

در منطقه زید، عملیات ایزدانی انجام شد و در مراحل بعد که کار گره خورده بود، لشکر در محور طلاییه و جزایر به کمک دیگر یگان‌ها رفت و موفق شدند خط دفاعی دشمن را بشکنند. برادران حاج مهدی لندی، حسن سراج، حمیدرضا مقبل و مرتضی علیجانی عبور از میدان‌های مین را چنین روایت می‌کنند:

«... ده پانزده روزی می‌شد که در منطقه عملیاتی خیر بودیم و شناسایی داشتیم. کم‌کم بچه‌های لشکر ولی عصر عجل‌الله‌فرجه‌شریف و ارتشی‌ها را به عقب فرستادند و به جای آن‌ها بعضی از واحدهای لشکر امام حسین علیه‌السلام را جایگزین کردند. شناسایی‌ها را انجام دادیم و معبرها را هم انتخاب کردیم. میدان مین عراقی‌ها پوشیده از سیم خاردار بود و انواع مین‌ها را کاشته بودند. موضوع کانال‌های انحرافی یکی از موانع سر راهمان در این عملیات بود. کانال‌هایی که وقتی نیروی پیاده داخل آن می‌رفتند، این قدر تودرتو بود که نمی‌دانستیم از کجا بیرون بیاییم. من دنبال گردان بودم. باید قسمتی از خط را پاکسازی می‌کردم تا گردان رد بشود. در عرض ده پانزده روز، شناسایی را کامل کردیم و تعدادی از مین‌ها را هم خنثی کردیم تا شب عملیات و قتمان زیاد گرفته نشود. شب‌ها گروه‌گروه می‌رفتیم و معبر باز می‌کردیم. میدان مین تا خط عراقی‌ها ۱/۵ کیلومتر فاصله داشت. پشت آن هم دو تا کانال ۴ متری خیلی بزرگ کنده بودند.

مین‌های حدود ۵۰۰ متر راه را قبل از عملیات خنثی کردیم و مین‌ها را سر جای خودش گذاشتیم. خصوصیت خوبی که منطقه داشت، این بود که به خاطر بارندگی‌های پاییزه خاک نشست کرده بود و سر تمام مین‌ها پیدا بود؛ بنابراین خاک را هم زیاد نمی‌خواستیم دستکاری کنیم تا عراقی‌ها متوجه شوند.

در منطقه موانع و سیم خاردار زیاد بود و تنها اثر می‌توانست آن‌ها را منهدم کند. اثر به میزان لازم نداشتیم. باید کاری می‌کردیم. آقامجید دست به ابتکار جالبی زد. یک روز قبل از عملیات، مرا با دو نفر از بچه‌ها به شهرک آورد و گفت

که باید یک اژدر بسازیم و دست به کار شد. ما هم وسایل مورد نیازش را آماده کردیم. مقداری مواد ۴C و تعدادی هم تخته‌های ۴ سانتی متری در ۱ متری برایش آوردیم. مواد را روی این تخته‌ها با چسب بست. چاشنی هم برای آن گذاشت. حالا یک تخته یک متری داشتیم که باید کار اژدر را انجام می‌داد.

آن شب آن‌ها را آماده کردیم و صبح زود با آقامجید به خط برگشتیم. همه گردان‌ها آماده عملیات بودند. سه تا محور عملیاتی داشتیم. محور ما به نام شهید ردانی‌پور و محور دوم هم به نام یکی از شهدا که در آن محور شهید شده بود گذاشتند که محمدعلی فرهادی مسئولش را بر عهده داشت. یک محور وسط هم داشتیم که اگر این دو تا محور موفق نشد، از محور سوم عبور کنیم.

قبل از رفتن، آقامجید یک سخنرانی برای گردان‌ها کرد و گفت:

- ما با بچه‌های تخریب ان شاء الله امشب این میدان را باز می‌کنیم.

آقامجید در جلوی نیروها وارد معبر شد. جاهایی که شب‌های قبل خنثی کرده بودیم را نوارکشی کردیم. مین‌های برجای مانده را هم خنثی کردیم. در مسیر معبر، قرص شب‌نما زدیم تا به کانال عراقی‌ها رسیدیم. با نزدیک شدن به کمین گویا عراقی‌ها متوجه حضور ما شدند. فاصله آن‌ها با ما زیاد بود. اگر می‌خواستیم به شکل معمول به این کمین برسیم، بی‌شک گردان را روی زمین می‌ریخت؛ ولی با ابتکاری که آن شب آقامجید انجام داد، همان تخته‌هایی که ۴C روی آن بسته بود را روی سیم‌خاردارها گذاشت و تا عراقی‌ها آمدند تیر اول را شلیک کنند، یکی از آن‌ها را آتش زد و پرت کرد. با انفجار آن، سیم‌ها ذوب و معبر باز شد.

بعد معلوم نشد این کمین چه شد. بچه‌ها ریختند توی کانال و گردان هم دنبال ما آمدند.

من در کنار آقای هزاردستان بودم. شروع کردیم سیم انفجاری بشکه‌های ناپالم را که عراقی‌ها برای انفجار گذاشته بودند، قطع کنیم. سپس گردان را از خط عبور دادیم. آقامجید به من رسید و گفت:

- شما دنبال گردان برو که اگر به مانعی برخورد کردند، آن را خنثی کنی.

همراه گردان به جلو رفتیم تا به کانال بعدی رسیدیم. همچنان موانع سیم خاردار و مین در مسیر وجود داشت. هرکجا به انبوه سیم خاردار می‌رسیدم، از همان اژدرهای ساختگی منفجر و سیم خاردار داخل مسیر را جمع می‌کردیم.

کف کانال هم سیم خاردار ریخته بودند. دو تا تخته از این چوب روسی‌ها روی کانال انداخته بودند که خودشان بتوانند روی آن تردد کنند. خود را به کانال دوم رساندیم. عمق آن حدود ۳ متر بود. گردان هم پشت سر ما می‌آمد. از کانال دوم که عبور کردیم، با عراقی‌ها درگیر شدیم و شدت آتش دو طرف بیشتر شد. غریو الله اکبر بود که فضا را می‌شکافت و لرزه بر عراقی‌ها می‌انداخت.

پیشروی ما ادامه داشت؛ اما یگان سمت چپ ما نتوانست عمل کنند و ما در محاصره دشمن قرار گرفتیم. آقای شاه‌آبادی^۱ و نم‌نات^۲ مین‌های مسیر را خنثی می‌کردند تا آمبولانس‌ها که فردا صبح می‌آیند، دچار مشکل نشوند. زمان خیلی سریع می‌گذشت. درگیری هر لحظه شدت بیشتری پیدا می‌کرد.

ما در عمق رفته بودیم؛ چون طرف چپ ما باز نشده و آتش روی سر ما سنگین بود. از سه جناح رگبار گلوله‌ها به سمت ما می‌بارید. تمام تلاش ما آن بود که الحاق انجام شود و از محاصره نجات پیدا کنیم.

هر چه به دستمان می‌رسید، آتش می‌زدیم. حتی یک سنگر مهمات دشمن را هم آتش زدیم. عراقی‌ها در این فکر بودند که عملیات رمضان را دوباره تکرار کنند.

غلامرضا آقاخانی^۳ پشت خط بی‌سیم بود. با او تماس گرفتم و گفتم:

- موقعیت خوبی نداریم. در محاصره و حجم آتش عراقی‌ها گیر افتاده‌ایم؛ آمبولانس بفرستید.

گفت: دارد می‌آید.

۱- شهید محمود شاه‌آبادی فرزند اصغر در ۱۳۴۳ متولد شد و در ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید.

۲- شهید غلامحسین نم‌نات در ۱۳۴۴ در اصفهان به دنیا آمد و در ۱۳۶۲ در عملیات خیبر (منطقه زید) به شهادت رسید.

۳- شهید غلامرضا آقاخانی فرزند قدرت‌الله در ۱۳۳۷ در شهرضا متولد شد و در ۱۳۶۲ با عنوان فرمانده گردان موسی بن جعفر علیه السلام در جزیره مجنون به شهادت رسید.

در محور عملیاتی ما یک قرارگاه عراقی بود که باید آنجا را می‌گرفتیم. شاید حجم آتش کم می‌شد. با سید موسوی که اهل رهنان بود و چند نفر از نیروهای تخریب به طرف قرارگاه رفتیم. نزدیک قرارگاه آرپی جی را آماده کردیم که یک گلوله به من خورد و مجروح شدم و قدرت حرکت از من گرفته شد.

در فکر چاره برای بستن زخم‌هایم بودم که انفجار عظیمی زمین را به لرزه درآورد و همه‌جا را دود و گردوخاک گرفت. نمی‌دانم زاغه مهمات بود یا جای دیگر؟! بچه‌ها پیدایشان نبود. آقاخانی پشت بی‌سیم می‌گفت:

- تا هوا روشن نشده است، مجروح‌ها را به عقب برگردانید.

من احساس کردم اتفاقی افتاده است. تلاش کردم به جلو بروم؛ اما چون پایم شکسته بود، نمی‌توانستم راه بروم. چند دقیقه گذشت تا امدادگرا رسیدند و مرا تا کانال انتقال دادند.

لب کانال که رسیدیم، هوا روشن شده بود. همچنان تیربارها کار می‌کرد. یک تیربار عراقی سمت راست، یکی هم سمت چپ کانال پیوسته آتش می‌ریخت و هرکسی می‌خواست از روی کانال عبور کند، او را می‌زد. عبور از روی کانال یعنی مرگ. عبور از آن ریسک بزرگی بود.

تعدادی از بچه‌ها تیر خوردند و متأسفانه داخل کانال افتادند. مرا روی تخته‌ای کشاندند که روی کانال برای عبور نیروها انداخته بودند. در این فاصله یکی دوتا تیر دوباره نصیب من شد؛ اما به هر زحمتی بود، مرا این طرف کانال آوردند. بچه‌ها پشت کانال بودند. آمبولانس رسید و مرا به عقب انتقال دادند. در بیمارستان خبردار شدم که این دوسه نفر که باهم رفتیم قرارگاه را بنزیم، اسیر شده‌اند...»
(مصاحبه، مهدی لندی)

با توجه به اینکه نیروهای لشکر به خصوص بچه‌های تخریب و اطلاعات عملیات به هدف خود در عملیات رسیدند؛ ولی به علت ملحق نشدن با دیگر یگان‌ها، فرماندهی لشکر نیروهای خود را به عقب فراخواند. روز سوم عملیات بود که قرارگاه، مأموریت جدیدی را به لشکر داد و محوری را که لشکر حضرت رسول نتوانسته بود باز کند، لشکر امام حسین علیه السلام با نیروهای تخریب و به خصوص جسارت و شجاعت محمدعلی فرهادی توانستند باز کنند و خط را بشکنند. چگونگی این عملیات را برادر علیجانی چنین روایت می‌کند:

«... بعد از عملیات در محور زید، حسین مرا به سنگر خود خواند و گفت: - لشکر حضرت رسول چند شب در محور طلایه عملیات کرده است؛ ولی ناموفق بوده‌اند. قرارگاه هم به ما گفته است تا وارد عمل بشویم. آماده شو تا باهم به منطقه برویم و ارزیابی از منطقه داشته باشیم.

بعد هم مرا سوار توپوتا کرد و به اتفاق رفتیم. محور طلایه، جاده‌ای با آب‌گرفتگی و باتلاق از دو طرف بود که راه عبوری جز این جاده نبود و در زیر آتش شدید عراقی‌ها قرار داشت. دشمن قدرت مانور را از ما گرفته بود. در روز عبور از آن امکان نداشت و فرصت ماندن تا تاریکی شب را هم نداشتیم. باین حال برای شناسایی اولیه باید به خط مقدم می‌رفتیم.

به اول منطقه که رسیدیم دژبان مانع عبور ما شد. آقای خرازی وقتی خودش را معرفی کرد، دژبان با اکراه و توصیه حفاظتی اجازه عبور داد. حسین گفت: - خودت را محکم بگیر.

با سرعت تمام وارد جاده شد. به محض اینکه عراقی‌ها ما را دیدند، با گلوله مستقیم تانک، خمپاره و همه چیز ما را زیر آتش گرفتند. گلوله‌ها از روی سر و جلو و عقب توپوتا رد می‌شد. در عرض چند دقیقه با هزار «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ...» خودمان را به خط رساندیم. مرگ در چند قدمی ما و حجم آتش همچنان زیاد بود. عراقی‌ها ما

زیر آتش گرفته بودند.

وقتی بچه‌های خط که از دیگر یگان‌های عملیاتی بودند ما را دیدند، زبان به اعتراض گشودند؛ اما وقتی حسین خودش را معرفی می‌کرد، ساکت شدند. منطقه و هدفی که باید می‌گرفتیم تا هم خط شکسته شود و هم جنازه‌های مانده از شب‌های گذشته را به عقب بیاوریم با دوربین شناسایی کردیم. کار شناسایی تمام شد. حسین گفت که برگردیم. گفتم:

- از زیر این حجم آتش خطر دارد و اگر امکان دارد بایستیم تا هوا تاریک شود. گفت:

- به امید خدا حرکت می‌کنیم.

حسین توکل و اطمینان قلبی عجیبی داشت. دوباره سوار شدیم و با سرعت بسیار زیاد مسیر را همچنان در زیر آتش شدید عراقی‌ها برگشتیم. حسین روبه من کرد و گفت:

- همین یکی دو شب باید اینجا عملیات انجام بدهیم؛ امشب یا فردا شب. هر کاری که می‌توانی انجام بده.

با بچه‌ها جلسه‌ای گرفتیم. چهل نفر از نیروهایم را انتخاب کردم و وارد منطقه شدیم. بعد از مشورت‌ها و تحلیل شناسایی و آخرین توجیه منطقه و سختی کار، گفتم بین شما ۴۰ نفر، ۲۰ نفر نیرو می‌خواهیم. این راه برگشتی ندارد. شانس زنده ماندن ما تنها ۱۰ درصد و حتی کمتر است. هرکسی آمادگی دارد، بلند شود. هر ۴۰ نفر داوطلب شدند و من به سختی ۲۰ نفر را انتخاب کردم و بیشترشان مجرد بودند؛ چون احتمال برگشت از این مسیر با سابقه شب‌های قبل که لشکر حضرت رسول انجام داده، صفر بود. به بچه‌ها دوباره گفتم:

- احتمال برگشت ما خیلی کم است؛ پس همه وصیت‌نامه‌هایتان را بنویسید و برای ساعت ۹ شب آماده شوید.

آن شب ولوله‌ای بین نیروها افتاد. هرکس در گوشه‌ای نجوایی داشت و آن‌ها هم

که انتخاب نشده بودند، در آتش فراق خود می سوختند، می گریستند و دست به دعا برداشتند. سرانجام ۲۰ نفر وارد عمل شدیم. دو گروه ده نفره تشکیل دادیم که یکی عمل کننده و دومی پشتیبانی آن گروه باشد.

یکی از زنده ترین و شجاع ترین نیروهایم یعنی محمدعلی فرهادی را برای مسئولیت گروه اول انتخاب کردم و خودم مسئولیت گروه دوم را بر عهده گرفتم.

همان شب آقای فرهادی آماده حرکت شد. گفتم:

- با خودت اسلحه ای، نارنجکی چیزی بردار.

گفت:

- همین سیم چین و سرنیزه برایم کافی است.

بعد با گروه خود به راه افتاد.

ما هم تا نیمه راه رفتیم. فرهادی راه را ادامه داد تا مأموریتش را انجام دهد. منتظر

کار آن ها بودیم. بعد از چند دقیقه بی سیم زد:

- راه باز شد، فقط یک چهارلول هست که درست روبه روی ما مستقر است و

باید کار او را بسازیم.

پشت بی سیم گفتم:

- مگر نگفتم با خودت حداقل یک نارنجک بردار.

گفت:

- حالا درستش می کنم نگران نباش.

او جسارت عجیبی داشت. از طرفی ابتکار عمل او هم در شرایط سخت

قابل ستایش بود. بنده خدا یک کلوخ به طرف سنگر چهارلول پرتاب کرده بود که

عراقی ها تصور کنند نارنجک انداخته و جالب است که همه فرار می کنند. سپس

با جسارت تمام و با یک خیز وارد آن سنگر می شود و هرکس را مانده بود به درک

واصل می کند.

صدای تیراندازی چهارلول که بلند شد، فهمیدم درگیر شده اند. در آن موقعیت

فقط ذکر می‌گفتیم. تیراندازی چند دقیقه بیشتر نبود که صدا خاموش شد و بی‌سیم به صدا درآمد و خبر داد که سنگر چهارلؤل را هم بدون تلفات گرفتیم. ما به گردان‌ها خبر دادیم و آن‌ها وارد جاده شدند. آن شب تا سر پل طلاییه جلو رفتند و گردان پیاده هم به دنبالشان وارد عمل شد.

وقتی حسین پشت بی‌سیم شنید که راه باز شده است، با صدایی که نشانگر شادی و خوشحالی بود، گفت:

- علیجانی! سریع نیروهایت را عقب بکش و فرهادی را نزد من بیاور.
گروه ما هم به گروه فرهادی پیوستند. وقتی نیروها به جلو رفتند و موانع برداشته شد، جز بچه‌های تخریب گردان، نیروهایم را عقب کشیدم و با فرهادی نزد حسین رفتم. به محض اینکه حسین ما را دید، فرهادی را بغل کرد و سروصورت و بازوان او را غرق بوسه کرد و گفت:

- تو امشب بزرگ‌ترین کار را برای جبهه اسلام انجام دادی.
فرهادی گفت:

- من کاری نکردم و کار خدا بود...»

(مصاحبه، مرتضی علیجانی)

پس از عبور از خط و وارد شدن گردان، همچنان نیروهای تخریب در طول راه باید راهگشا باقی ماندند و موانع را برطرف می‌ساختند. موقعیت حرکت گردان پس از شکسته شدن خط طلاییه را برادر حسن سراج این‌طور روایت می‌کند:

«...در طلاییه فقط یک جاده بود که به جزیرهٔ معجون می‌رسید. طرف راست و چپ این جاده هم آب بود. عبور از این جاده یعنی حرکت در زیر باران گلوله. شب قبل از عملیات بنا بود از منطقهٔ پاسگاه زید یک عملیات انجام بدهیم که نشد. بعد دستور آمد که از جادهٔ طلاییه به جزایر معجون بروید.

من به عنوان تخریبچی پشت سر ابوشهاب بودم. کنار جاده پر از گل و جنازه بود. ابتدا تصور کردیم که این ها عراقی هستند و در راه گاهی ناچار بودیم پا روی شان بگذاریم؛ اما بعد فهمیدیم این ها پیکر شهدای لشکر ۲۷ محمد رسول الله بود که شب قبل، عملیات کرده و موفق نشده بودند حتی پیکرها را به عقب انتقال دهند. قسمتی از جاده پر از مین و سیم خاردار بود. باید مین های روی جاده را هم خنثی می کردیم. سیم خاردارها خیلی زیاد بود. جابه جا کردن آن ها هم مشکل بود؛ ولی چاره ای نداشتیم. باید کاری می کردیم و این وظیفه هم بر عهده تخریب بود. اغلب سیم خاردارها را با دستکش جابه جا می کردیم. با این حال دست هایمان زخمی و خون آلود شده بود و به لطف خدا و همت بچه ها راه باز شد.

طبق همان صحبتی که شهید خلیلی به ما گفته بود: «برای باز کردن راه باید آماده هرکاری باشید و به هر شکل ممکن آن را باز کنید و از زخمی شدن و قطع دست و پا... ابایی نداشته باشید» به هر زحمتی بود از جاده عبور کردیم و خودمان را به نیروهای دشمن رساندیم.

عراقی ها در حال بریدن جاده بودند تا آب به سمت ما بیاید و کار برایمان سخت تر بشود. اگر این جاده قطع می شد، عبور برای ما غیر ممکن بود. مشغول بریدن جاده با بلدوزر بودند. آن ها چهارلول و ضد هوایی را گذاشته بودند و کف جاده و اطراف آن را به رگبار می بستند. با این حال ما در زیر آتش عراقی ها وارد عمل شدیم و تمام سیم خاردارهای روی جاده را با دست برداشتیم و راه را برای عبور نیروها باز کردیم. با عبور نیروها مأموریت ما تمام شد و به عقب بازگشتیم...»

(مصاحبه، حجت الاسلام حسن سراج)^۱

بعد از عبور از طلایه مأموریت لشکر، حفظ و مقاومت در جزایر
مجنون بود که عملکرد واحد تخریب در زیر شدیدترین و سخت ترین
روزهای جنگ برای مقابله با آتش زمینی و هوایی و بمب های شیمیایی

۱- روایت کامل این خاطره در کتاب شاهد معبرها صفحه ۳۰۱ ذکر شده است.

عراق زبازند و سند بزرگی در تاریخ جنگ و عملکرد لشکر امام حسین
علیه السلام محسوب می‌شود. موضوع مقاومت دوازده‌روزه نیروهای تخریب
را برادران مرتضی علیجانی، حمیدرضا مقبل و جمشید قلعه‌گر چنین
روایت می‌کنند:

«...در عملیات خیر، ما را با هاورگرافت^۱ شبانه به جزایر مجنون بردند. از
همان شب اول مشغول شناسایی مواضع دشمن شدیم. روبه‌روی ما یک خاکریز
نعلی‌شکل بود که تیربارهای دشمن مدام به کار بود و مترصد بودند که از طرف
ما کسی به آن‌ها نزدیک شود. یکی از شناسایی‌ها به روشنایی صبح کشیده شد.
عراقی‌ها کامل روی منطقه دید داشتند؛ چنانکه سر بلند می‌کردیم، ما را می‌زدند.
خاکریز ما کوتاه بود و نمی‌توانستیم از زیر تیر آن‌ها نجات پیدا کنیم. در بین بچه‌ها
من که یک پا داشتم، بیشتر اذیت شدم و نمی‌توانستم فرار کنم؛ بنابراین مجبور
بودیم تا شب صبر کنیم و با استفاده از تاریکی شب از منطقه خارج بشویم.
با این حال من فقط تیربارچی عراقی را کنترل می‌کردم. به بچه‌ها گفته بودم که آماده
باشند تا در اولین فرصت فرار کنیم. تیربارچی دوتا قطار فشنگ شلیک کرد و در
فاصله‌ای که فشنگ او گیر کرد و خواست نوار دیگری را جا بگذارد، از فرصت
استفاده کردیم و به عقب برگشتیم.

ما در این منطقه باید راه‌های نفوذی را مین‌گذاری می‌کردیم تا بتوانیم آنجا
مقاومت کنیم. حدود دوازده روز آنجا در زیر سنگین‌ترین آتش دشمن مین‌گذاری
و مقاومت کردیم. گلوله جای گلوله می‌آمد. وقتی دشمن نتوانست ما را به عقب
براند، از سلاح شیمیایی استفاده کرد که ما به عقب آمدیم...»

(کتاب شاهد معبرها، مرتضی علیجانی، ص ۳۱۵-۳۱۷)

۱- «haver keraft» وسیله‌نقلیه موتوری که به‌وسیله بالشی از هوا به فاصله کمی از بالای سطح زمین یا آب حرکت
می‌کند. هواناو (فرهنگ معاصر امروز فارسی، غلامحسین صدری افشار، فرهنگ معاصر تهران: ۱۳۸۱)

«... تازه در خط مقدم مستقر شده بودیم. مقدمات کار را فراهم کردیم و همان شب اول به شناسایی رفتیم. صد متر که از خط صفر مرزی فاصله گرفتیم، بقیه مسیر را باید در حالت استتار یا سینه خیز می رفتیم. حتی سرمان را هم نمی توانستیم بلند کنیم. فاصله ما با دشمن کم بود و در دید و تیر سنگر کمین عراقی ها بودیم. بی شک خط صفر جزیره جهنمی بود! به ندرت پیش می آمد که کسی توی خط برود و زنده یا سالم برگردد. طول خط حدود ۷۰ متر بود و قرار شد که ما برویم و با انفجارات، «پد»^۱ را قطع کنیم.

نیروهای سنگر کمین خودمان هم شب تعویض می شدند و در روز به هیچ وجه نمی توانستند از سنگر بیرون بیایند. بعد از شناسایی به این نتیجه رسیدیم تنها راهی که می توانیم عمل کنیم، این است که بچه ها را شب ها با بیلچه و کلنگ بفرستیم جلو تا چندتا گود بزنند و موادگذاری کنیم. مدتی طول کشید. هر شب یکی یا در نهایت دوتا گود می کندیم؛ چون نمی توانستیم تعداد زیادی نیرو به جلو ببریم، مجبور بودیم شب کار کنیم و روز استراحت.

گودها را به طول حدود ۷۰ و به عرض ۳۰ سانتی متر کندیم و پر از پودر آذر کردیم. به هر یک از بچه ها هم دوتا گونی دادیم تا داخل آن بریزند. به بعضی از بچه ها هم مین های ضد خودرو دادیم تا کمک خرج داشته باشیم. همه این مواد را سینه خیز به جلو می بردیم.

در هر گود دوتا گونی مواد می ریختند و بر می گشتند. با تجربه ای که از شهادت بچه های لشکر علی ابن ابی طالب (علیه السلام) داشتم، پیش بینی کردم که احتمال دارد، در حین اجرای مأموریت، بچه ها آسیب ببینند؛ به همین خاطر گفتم:

- طوری گودها را پر کنید که حداکثر تخریب را داشته باشیم.

گودها را به صورت خطی پر کردیم. خط جلو، چهارتا گود بود. آن ها را اول پر کردیم و بعد بقیه گودها را؛ که اگر مشکلی پیش آمد، بتوانیم حداقل نتیجه را بگیریم.

۱- ایستگاه های پدافندی که در طول جاده خیبر احداث شده بود را پد می گفتند.

در عرض سه شب گودها را پر کردند. تنها دوتا از آن‌ها ماند. به بچه‌ها سفارش کردم که فتیله انفجاری‌شان را به هم وصل کنند. گودها را که وصل کردند و من برای اطمینان، همه را دوباره چک کردم.

این بار، با شهید احمد باقری^۱ رفتیم. خدا رحمتش کند، بچه فوق‌العاده شوخی بود و خیلی بچه پردل و جرأتی هم بود و از نظر کاری هم وارد بود و تخصص داشت. باهم رفتیم و قرار شد، دوتا گودی که مانده بود را این بنده خدا، پر کند و من هم فتیله انفجاری را چک کنم.

فاصله زیادی با عراقی‌ها نداشتیم و اگر ما را می‌دیدند، شاید با پرتاب یک نارنجک، می‌توانستند ما را بزنند. فاصله ما با آن‌ها حدود ۱۵ متر بود. همه فعالیت ما سینه‌خیز و در حالت اختفای کامل انجام می‌شد.

همین طور که باقری سینه‌خیز جلو می‌رفت تا یکی از این گونی‌ها که پر از مواد منفجره بود را توی گود بریزد، عراقی‌ها متوجه شدند و متأسفانه یک نارنجک به سمت این بنده خدا پرتاب کردند. بی اختیار فریاد زدم:

- احمد گونی را رها کن و برگرد.

احمد گونی را انداخت که عراقی‌ها نارنجک دوم را پرتاب کردند و چند ترکش به او اصابت کرد و زخمی شد. او از درد به خودش می‌پیچید. با ناله گفت:

- من نمی‌توانم بیایم عقب.

گفتم:

- همان جا تکان نخور. تو را به عقب می‌کشم.

حداکثر ۳ متر بین من و او فاصله بود. من هم مینی که دنبالم بود را انداختم. عراقی‌ها با این انفجار حساس شدند و با پلامین^۲، خمپاره^۳ و نارنجک دستی شروع کردند به ریختن آتش روی سر ما. تا آمدم احمد آقا را عقب بکشم، یکی از این پلامین‌ها درست کنار او خورد؛ که احمد ساکت شد و دیگر ناله نکرد. فهمیدم

۱- شهید احمد باقری فرزند عبدالله در ۱۳۴۱ در اصفهان متولد شد و در ۱۳۶۲ در جزیره مجنون به شهادت رسید و مفقودالاثر گشت. پیکر این شهید در ۱۳۷۷ پیدا و به خاک سپرده شد.

۲- یک نوع نارنجک بود که به اصطلاح در مناطق جنگی استفاده و با نارنجک انداز پرتاب می‌شد.

شهید شد. بین من و احمد فقط یکی از همین گودهایی که موادگذاری کرده بودیم، فاصله بود. خواستم به سمت او بروم که گلوله‌ای دقیق روی فتیله انفجاری که بین من و او بود، خورد و منفجر شد. همه گودهای ردیف جلو هم منفجر شد.

احساس کردم توی هوا معلق می‌زنم. با سینه توی شیب چاله انفجاری که ایجاد شده بود، روی زمین افتادم و سرم در سمت پایین قرار گرفت. خاک‌های ناشی از انفجار روی من آوار شد. قبل از اینکه خاک‌ها روی من ریخته شود، یک کلوخ خیلی بزرگ روی کمرم افتاد که قدرت حرکت را از من گرفت. حالت نیمه‌بیهوشی به من دست داده بود و زیر خاک‌ها دفن شدم.

چند دقیقه‌ای گذشت. حس کردم نمی‌توانم نفس بکشم. هر چه خودم را تکان دادم، نمی‌توانستم کاری کنم. پاهایم زیر خاک بود. یک قدم تا مرگ فاصله داشتم. با کمک آرنج‌هایم سرم را از زیر خاک‌ها درآوردم. موج انفجار گیج‌م کرده بود. به‌سختی خودم را از زیر خاک‌ها بیرون کشیدم تا اینکه یکی از بچه‌ها که در یکی از همین گودال‌ها مخفی شده بود، به دادم رسید. البته من رسیدن او را نفهمیدم و وقتی به هوش آمدم، دیدم در سنگر پیش بچه‌ها هستم...»

(حمیدرضا مقبل)

«...جاده خندق را باید منفجر می‌کردیم. حدود پانصد ششصد متر راه بود. بچه‌ها تا آنجا خرج گود و نیترات را به کول گرفتند و در زیر آتش دشمن به جلو بردند.

در فاصله حدود صد متری دشمن بودیم و دشمن به راحتی ما را می‌دید. خاکریز هم جلوی ما نبود. ما باید جلوی عراقی‌ها را می‌بستیم که به ما پاتک زنند. روی کف جاده خرج گودها را به فاصله چیدیم. دوردیف شد. مدارکشی کردیم و برای سیم‌کشی به سنگر عقب‌تر رفتیم.

سوراخ‌ها زده شد و نیترات‌ها را توی گوده‌ها ریختیم. بعد هم با فتیله انفجاری

همه را به هم وصل کردیم. سپس آن را بستیم و چاشنی‌ها را گذاشتیم و سیم را تا سنگر کشیدیم. حدود ۵۰ متر فاصله بود. من دستگاه تولیدکننده برق را آنجا گذاشتم. وقتی که زدیم، اول زمین تکانی خورد و بعد انفجار شدیدی ایجاد شد؛ که موج آن نزدیک بود خودمان را هم از روی زمین بلند کند. حدود ۲۰ متر جاده و زمین را بالا ریخته بود و جاده برای عبور عراقی‌ها به سمت ما بسته شد. با این انفجار، موفق شدیم راه را جلوی عراقی‌ها ببندیم...»

(مصاحبه، جمشیدقلعه‌گر)

اهم اقدامات تخریب لشکر امام حسین (ع) در عملیات تخریب:

- ۱- انجام آموزش‌های ویژه آبی، خاکی؛
- ۲- سازماندهی نیروهای تخریب در دسته‌های جداگانه و مأمور کردن گردان‌ها؛
- ۳- شناسایی منطقه و معبرهای عملیاتی؛
- ۴- خنثی‌سازی معابر و آماده‌سازی برای شب عملیات؛
- ۵- ابتکار اژدرهای دستی برای انفجارات میدان‌های مین و سیم‌خاردارها؛
- ۶- مقاومت در برابر پاتک و حملات شدید دشمن در جزیرهٔ مجنون؛
- ۷- شکستن خط دشمن در طلایه به‌وسیلهٔ نیروهای تخریب.



سال ۱۳۶۳





عملیات بدر

مشخصات کلی عملیات

تاریخ و سال عملیات	۱۳۶۳/۱۲/۱۹
نام عملیات	عملیات بدر
منطقه عملیاتی	حدفاصل قلعه صالح تا القرنه در شرق دجله
تعداد معبر	الصخره و آبراه
مراحل عملیات	یک مرحله
تعداد محورهای عملیاتی	دو محور
تاریخ آغاز مأموریت تخریب	۱۳۶۳/۱۲/۱
تاریخ استقرار نیروها در منطقه	یک هفته قبل از عملیات
تاریخ پایان مأموریت	۱۳۶۳/۱۲/۲۸

مشخصات سازمان رزمی

نام فرمانده تخریب	مرتضی علیجانی
نام جانشین اول	حسین قاسمی
نام جانشین دوم	مهدی جمشیدیان
تعداد نیروهای تخریب	بیش از ۱۰۰ نفر
تعداد شهدای این عملیات	۳
تعداد مفقودین	۲

مشخصات نیروهای واحد تخریب در این عملیات

مهدی جمشیدیان	احمد زائری	سیدمصطفی حسینی	علیرضا هاشمی
مرتضی علیجانی	علی گلیمی	حبیب الله رضاییان	رضا نمازی
حسین قاسمی	ماشالله ایمانیان	سید عباس هاشمزاده	مرتضی طالبی
اصغر حاجقاسمی	احمد صفری	عباس نصیری فر	محمدعلی قدیرزاده
محمد شاه آبادی	رسول حاجقاسمی	رضا بقال آرانی	هادی برزگر
مرتضی رفیعی	محمد میرزابیگی	مهدی شعرایی نجات	محمد آهنچی
رضا ابراهیمی	خداداد صفدریان	علیرضا جبارزارع	محمدعلی نهادی
مرتضی سلیمانی	عبدالله جوانی	سیداسماعیل اعتصامی	حسین شریف نصب
محمدباقر اکبری	آقای محسنی	محمود خاکی	سید حسن اعتصامی
مجید کرباسی	مهرداد مظلومشاه	مصطفی اسلامی	محمد گرگانی

ایوب رضایی	رمضان بختیاری	محمدعلی بحرینی	محسن رحیمی
منصور شمسعلی	جواد هداییان	علیرضا هاشمی	ناصر فولادگر
محمود شاه‌آبادی	شیرعلی رضایی	غلامعلی علیجانی	براتعلی ساجد
جواد خیرالهی	مهدی هزاردستان	محمود نصرآزدانی	براتعلی شمس
مهدی لندی	مرتضی صادقی	عباس حاج‌شفیعی‌ها	مرتضی مصلحی
عباس فرخ‌فال	سعید شمس	محمدعلی کرباسیون	ابوالقاسم غدیری
حمید شیشه‌گر	جواد حاج‌شفیعی	علی حسین جرکانی	اصغر جندقیان
حمید بازرگان	محسن خاندایی	عبدالرسول احمدی	منصور شاه‌نظری
محمدعلی فرهادی	رضا شاکر اردکانی	محمدعلی میرحاج	همایون مختاری
کمال باقی	مرتضی هویدا	مهران همتی	مجید سرتاج
سید ناصر حسینی	غلامرضا راوندی	رضا مسعودی	نعمت‌الله جمالی
رسول اسماعیلی	اصغر فردی	مرتضی نصر اصفهانی	ناصر امینی
محمد دهخدا	عبدالله جوانی	سید محسن موسوی	حسن حیدریان
علی زمانی	جواد امین‌جواهری	سیدعباس هاشم‌زاده	محمدرضا زلفی
جلیل هنرمند	محمدرضا کامیابی	نبی‌الله ابراهیمی	محمد نامداری
حیدر رجبی	احمدرضا رنجبر	عبدالرسول اعتصامی	رزاق نوروزی
علی زراعتکار			

آمار و مشخصات شهدای عملیات بدر

حسین پورشبان	لطف‌الله بنایی	سید اسماعیل اعتصامی
حمیدرضا فروغی	رمضان محبی	محمد رضا پناه
مجید پناهنده	محسن رفیعی	ناصر یوسفی
قدرت‌الله مؤمنی	محسن اکبریان	جمشید بیننده (مفقود)
حسین هیبتیان	محمد باقریان	حمید نجارزادگان (مفقود)
احمد شمشیری	محمود احمدی	رضا بیدرام (مفقود)

شرح اجمالی عملیات

عملیات بدر در ساعت ۲۳ مورخ ۱۳۶۳/۱۲/۱۹ با رمز «یا فاطمه الزهرا سلام‌الله علیها» با هدف قطع جاده بصره-العماره و تهدید بصره آغاز شد. این منطقه عملیاتی با وسعت بیش از ۸۰۰ کیلومترمربع در شرق رودخانه دجله به نام «هورالهویزه» در حدفاصل قلعه صالح تا القرنه قرار داشت.

(جغرافیای عملیات ماندگار دفاع مقدس، احمد احمدپور)

نقش لشکر امام حسین علیه السلام در عملیات بدر

ماه‌ها بود که یگان‌های سپاه در کمال رعایت اختفا و استتار در منطقه هورالهویزه، کارشناسایی را به وسیله قایق‌ها و گشتی‌های اطلاعاتی انجام دادند؛ که با استفاده از آبراه‌های ساخته‌شده به دست مردم بومی صورت می‌گرفت که پیش‌ازاین برای عبور و مرور و ماهیگیری درست کرده بودند.

منطقه‌ای که لشکر در آن مستقر شد، محلی بود به نام «شط‌علی» که در نزدیکی هور قرار

داشت. شناسایی منطقه از طریق نیروهای لشکر تا خط اول دشمن صورت گرفت، تا آنجا که به وسیله دوربین از خطوط اول دشمن، کمین‌ها و نیروهای مستقر در آنجا حتی فیلمبرداری شده بود و جهت بهره‌برداری به قرارگاه و فرماندهی لشکر ارسال گردید. با همه این توضیحات، از طرف فرماندهی لشکر قرار شد که در عمق هور و خطوط پدافندی، پل‌های شناور زده شود و خود را به دشمن نزدیک کنند.

هدف لشکر رسیدن به منطقه‌ای بین «البیضه» و «الصخره» بود که بعد از شکستن خط باید از سه پل روی رودخانه «دجله» پیشروی می‌کرد. پل‌هایی که دوتای آن نظامی و یکی دیگر به نام «العزیز» غیرنظامی بود.

مانور گردان‌ها در ۲ محور عملیات انجام گرفت و قرار شد دو گردان، خط دشمن را که دژی محکم بود، بشکنند؛ سپس گردان‌ها در ادامه عملیات، خود را به آخرین پل یعنی العزیز برسانند و به این شکل نیروهای تخریب راه ارتباطی شرق و غرب را قطع نمایند. در شب اول عملیات هم خطوط دشمن در هم کوبیده شد؛ اما پیشروی گردان‌های امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) در پشت سنگرهای کمین دشمن که آتش پرحجمی داشت، متوقف گردید و اهداف عملیات ناکام ماند.

روایت

برادر مرتضی علیجانی موضوع رساندن امکانات تخریب و نیروها را چنین روایت می‌کند:

«...ما در شط‌علی چشم‌به‌راه بودیم تا خط شکسته شود و برای زدن جاده، مهمات به جلو ببریم.

ساعت یازده شب، غواص‌ها وارد آب شدند و معبرها را باز کردند. آن شب بدون تلفات نیروهای پیاده را به خاکریز عراقی‌ها رساندند. خط شکسته شد؛ اما در سمت راست الصخره درگیری ادامه داشت و هنوز خط شکسته نشده بود.

صبح اول وقت قایق را برداشتم و با مواد منفجره (خرج گود و سی ۴ و...) و هفت هشت نفر از بچه‌هایمان به راه افتادیم. وقتی به پد الصخره رسیدیم، مواد را پیاده کردیم و به سراغ نیروهای پیاده رفتیم که در حال درگیری بودند. درگیری ادامه داشت. ناگهان یک هلی کوپتر، موشکش را به طرف ما نشانه رفت. همه به آن نگاه می کردیم. سرتاج چشم‌هایش را بست و گفت:

- یا ابوالفضل قایق را زد.

در همین لحظه، همگی کف قایق خوابیدیم.

سرتاج ویرازی به قایق داد و به سرعت از پد فاصله گرفت و به جلو رفت. موشکی در کنار ما روی آب‌ها آمد که روی آب لیز خورد و با فاصله‌ای نه‌چندان دور از ما منفجر شد. موج آب ما را به ساحل برد. سریع از قایق پیاده و کنار ساحل آماده پاتک‌های عراق شدیم. عراقی‌ها آتش پر حجمی روی ما می ریختند.

سید اسماعیل اعتصامی آبراه را با نارنجک و کمترین امکانات تله کرده بود که عراقی‌ها نتوانند نفوذ کنند و در همان جا هم به شهادت رسید.

ما نصف روز در پد الصخره مقاومت کردیم. وقتی دشمن از پاتک علیه ما مأیوس شد، دست به کار بمب و خمپاره شیمیایی شد که بچه‌ها فریادشان بالا رفت و خبرداد می‌زدند: شیمیایی، شیمیایی...»

(علیجانی، مرتضی، برگرفته از کتاب شاهد معبرها، ص ۳۳۵)

یکی از اقدامات تخریب در این عملیات، انهدام و بریدن جاده خندق بود. جاده‌ای که عراقی‌ها برای مواصلات خود به داخل هور کشیده بودند و در این عملیات می‌توانست بهترین مسیر برای رساندن پشتیبانی به نیروهایش باشد؛ به همین خاطر یکی از برنامه‌های عملیات، قطع این جاده بود. چگونگی این عملیات را برادر سید عباس هاشم‌زاده چنین روایت می‌کند:

«...در عملیات بدر، عراق فشار زیادی به ما آورد تا جاده «العماره» که به وسط هور کشیده می‌شد را بگیرد. به ما مأموریت دادند، تا این جاده را منهدم و آب سمت چپ و راست را به هم وصل کنیم. محاسبه کردیم که باید ۱۲ تا خرج گود در دوردیف بزنیم.

شب، محاسبات را انجام دادیم و صبح برای انهدام جاده به جلو رفتیم. مسافتی حدود ۱ کیلومتر یا بیشتر راه بود. این مسیر را از داخل کانال حدود ۲۰ دقیقه می‌رفتیم.

محلی که باید انفجارات انجام می‌شد، حدود ۳۰ متر بود. ما در دید سنگر کمین عراقی‌ها بودیم. فاصله ما با آن‌ها حدود پنجاه شصت متر بود. باید به دور از چشم آن‌ها جاده را نیز منهدم می‌کردیم.

کار خیلی سخت شده بود. خرج گود چهل پوندی را باید در کمترین زمان تاکتیکی می‌زدیم. چند دقیقه بیشتر نمی‌توانستیم در منطقه باشیم. در این فاصله باید ۱۲ تا خرج گود را آماده می‌کردیم و سیم‌های آن را هم می‌بستیم.

محاسبه کرده بودیم که فاصله هر خرج گود ۲ قدم یا ۱/۵ متر باشد.

ماسیم‌های چاشنی‌ها را روی ۸۰ سانتی متر چیده بودیم. وقتی سیم‌ها به صورت سری بسته می‌شد، خرج گودها ۱/۶۰ متر باهم فاصله داشت. برای اینکه سیم‌ها کشیده نشود، کمی قوس می‌دادیم. چاشنی‌ها را دور یک قوطی پیچیده بودیم. اعتصامی آن‌ها را می‌چید و من فقط چاشنی را به چاشنی می‌بستم. سیم‌ها از قبل چیده و وصل شده بود. خرج گودها را داخل چال آماده انفجار گذاشتیم.

عراقی‌ها فاصله کمی که با ما داشتند. تیربار گریبنوف را روی سه پایه بسته بودند و اگر دستشان را روی ماشه می‌گذاشتند، حتی پرنده را هم می‌توانستند بزنند. البته هر چند دقیقه‌ای یک‌بار ما را بی‌بهره نمی‌گذاشتند. ما از سیاهی شب استفاده کردیم و در زیر این آتش، مواد را گذاشتیم، چاشنی را قرار دادیم و سیم آن را نیز به عقب آوردیم.

سمت چپ من یک تانک سوخته بود که پشت آن ایستاده بودم. اطراف را نگاه می‌کردم که یک‌وقت غواصی از آب بیرون نیاید و ما را بزند. در همین حال صدایی توی آب شنیده شد. احساس کردم که غواص عراقی باشد. سریع اسلحه را به سمت او گرفتم.

بیشتر دقت کردم. دیدم یک ماهی است. توی حال خودم بودم که احساس کردم تک‌تیرانداز عراقی با اسلحهٔ مگ مرا هدف گرفته است. فرصت پناه گرفتن به من نداد. یک لحظه صورتم را چرخاندم که تیر به دماغ و بغل چشمم خورد و از شقیقه‌ام درآمد. ضربهٔ سنگینی به صورتم خورد. این یک امداد الهی بود که همان لحظه زاویهٔ صورتم ۳۰ درجه بچرخد.

آنجا کسی نبود که مرا به عقب بیاورد. عراقی‌ها محل استقرار مرا به رگبار بستند. فشنگ‌ها از زیر دست و پاهایم عبور می‌کرد. از زیر آتش آن‌ها ده پانزده متری خودم را به عقب کشیدم. به خاکریز رسیدم و افتادم.

بچه‌ها دست و پایم را گرفتند و به سنگر کشیدند. بعد هم چراغ‌قوه انداختند و صورتم را بستند. نزدیک اذان صبح بود که مرا به عقب انتقال دادند.

کارها انجام و سیم‌کشی‌ها هم شده بود. با آن حال به بچه‌های تخریب گفتم:

- کارها تمام شده و سیم‌ها را هم بسته‌ام.

برای انجام انفجار به نیروها دستور عقب‌نشینی دادند تا بر اثر آن کسی آسیب نبیند. بعد از بچه‌ها شنیدم که وقتی انفجارها انجام شده بود، جبههٔ عراقی‌ها به هم ریخته و همه‌جا را منهدم کرده بود.»

(مصاحبه، عباس هاشم‌زاده)

بعد از عملیات، عراقی‌ها در ابتدای هر آبراهی به شناسایی می‌آمدند. اولین برنامهٔ تخریب هم مین‌گذاری آبراه‌ها بود. شرح آن را برادرز مرتضی سلیمانی و سید محسن موسوی چنین روایت می‌کنند:

«...در یکی از شناسایی‌های هور، آقای باقر اکبری، رضا ابراهیمی، مرتضی رفیعی و سید اسماعیل اعتصامی با من بودند. قرار بود در یک عملیات کمین‌های سمت راست جاده خندق تصرف شود. آقای علیجانی که مسئولیت تخریب را داشت، گفت:

- شما باید هرروز صبح شناسایی این منطقه را انجام بدهید.

ما کمین ۱ و ۲ را تحویل گرفتیم و نیروهای اطلاعات عملیات به سمت چپ رفتند. ما با آقای اکبری، سید اسماعیل اعتصامی، مرتضی رفیعی، مجید کرباسی، آقای شمسعلی، محمود شاه‌آبادی، آقای مصلحی و ایوب رضایی برای شناسایی رفتیم و کارمان را انجام دادیم.

در یک شناسایی دیگر که سوم یا چهارم ماه رمضان بود، اعتصامی گفت:

- سلیمانی! من خودم می‌خواهم بروم شناسایی.

گفتم:

- موقعیت آبراه‌ها را خوب می‌دانید؟

گفت:

- بله.

تمام آبراه‌ها را رفته و شناسایی کرده بودیم و برای همه آن‌ها شماره گذاشته بودیم.

آبراهی به نام امام حسن علیه السلام سخت‌ترین آبراه در منطقه بود. عراق این آبراه را مین‌گذاری کرده بود. صبح که نماز را خواندیم به رفیعی گفتم:

- شما کنار این بی‌سیم باشید. من از دیشب تا صبح نخوابیدم؛ موقعی که بچه‌ها بی‌سیم زدند مرا خبر کن.

تازه دراز کشیده بودم که عبدالله جوانی، آقای محسنی با رفیعی آمدند و گفتند:

- اعتصامی در آبراه امام حسن علیه السلام روی مین رفت.

بلند شدم و به سراغ او رفتم. هرچه غواص فرستادیم و حتی خودم توی آب

رفتم، پیدایش نکردیم. یکی از بچه‌های خوزستان گفت:

- تا جنازه را پیدا نکنم بالا نمی‌آیم.

بعد از چند دقیقه سر از آب بیرون آورد و صدای الله اکبر او بلند شد. جنازه اسماعیل را گرفته بود و با خود می‌کشید. پاهایش قطع شده و یک ترکش هم توی سرش خورده بود. اسماعیل در ماه رمضان، ماه خدا به درجه شهادت رسید...»
(مصاحبه، مرتضی سلیمانی)

«... تازه در منطقه مستقر شده بودیم. قایق‌های عراقی برای شناسایی جلو می‌آمدند. یک روز آقای موحد دوست گفت:

- آماده باشید که اگر درگیر شدید، با آن‌ها مقابله کنید؛ ولی اول ببینید با چه توانی آمده‌اند.

قایق‌های آن‌ها، همه نظامی بود و مثل قایق‌های ما نبود. عراقی‌ها دم آبراه می‌ایستادند، نگاه می‌کردند و می‌رفتند. ما آن‌ها را می‌دیدم؛ ولی هیچ‌کدام اقدام به تیراندازی نمی‌کردیم؛ نه آن‌ها و نه ما. چند روز بعد به ما گفتند که عراقی‌ها در دیگر محورها هم گشت و شناسایی دارند و یک مرتبه هم به تیپ امام حسن علیه السلام که بچه‌های داراب شیراز بودند، حمله کرده‌اند. به همین خاطر تصمیم گرفتیم آبراه را مین‌گذاری کنیم. ابتدا در بین نیزارها نبشی می‌زدیم. نبشی‌های چهار پنج متری برده بودیم و سمت چپ و راست آبراه می‌کوبیدیم. بعد مین‌های کاجی کششی که ضدنفر بود را به نبشی‌ها می‌بستیم و سیم تله را می‌کشیدیم که اگر قایق دشمن به آن خورد، منفجر بشود.

این مأموریت به ما داده شد و تمام آبراه‌ها را به این شکل مین‌گذاری کردیم.»

(مصاحبه، سید محسن موسوی)

مهم‌ترین اقدامات واحد تخریب در عملیات بدر:

- ۱- آموزش عملیات آبی و خاکی به نیروهای تخریب قبل از عملیات (ازجمله قایقرانی)؛
- ۲- سازماندهی منسجم نیروهای تخریب در دسته‌های مختلف با مأموریت‌های متفاوت؛
- ۳- شناسایی آبراه‌های منتهی به جاده خندق؛
- ۴- انفجار پل روی رودخانه، انفجار جاده خندق و مسدود کردن راه مواصلاتی دشمن؛
- ۵- مین‌گذاری آبراه‌ها برای جلوگیری از نفوذ دشمن.



سال ۱۳۶۴





عملیات والفجر ۸

مشخصات کلی عملیات

۱۳۶۴/۱۱/۲۰	تاریخ و سال عملیات
الفجر ۸	نام عملیات
فاو	منطقه عملیاتی
یک معبر در کنار لشکر نصر	تعداد معبر
۴ مرحله	مراحل عملیات
۳ محور و یک محور احتیاط	تعداد محورهای عملیاتی
خردادماه ۱۳۶۵ با احتساب کارخانه نمک	تاریخ آغاز مأموریت تخریب
تیرماه ۱۳۶۳ اقدام به جاده سازی شد	تاریخ استقرار نیروها در منطقه
۱۳۶۴/۱۲/۱۵	تاریخ پایان مأموریت
۱۳۶۴/۱۱/۲۰	تاریخ باز کردن معبرها قبل از عملیات

این منطقه تا ۱۳۶۷ در دست رزمندگان بود که در فروردین ۱۳۶۷، عراق درست زمانی که رزمندگان در غرب مشغول انجام عملیات بودند، پاتک سنگینی را شروع کرد و فاو را باز پس گرفت.

مشخصات سازمان رزمی

نام فرمانده تخریب	اصغر حاج قاسمی
نام جانشین اول	مهدی جمشیدیان
مسئول محور	مهدی لندی، محمود قنبری
تعداد نیروهای تخریب در عملیات	حدود ۱۵۰ نفر
تعداد شهدای این عملیات	حدود ۲۰ نفر
تعداد زخمی‌ها	حدود ۵۰ نفر در طول استقرار در فاو

مشخصات نیروهای واحد تخریب در عملیات والفجر ۸

احمد رضا رادان	محمد باقر اکبری	عبدالله جوانی	محمد سرتاج
اصغر حاج قاسمی	مصطفی اسلامی	جواد خیرالهی	رضا نمازی
مهدی لندی	حسین ادهم	مهدی جمشیدیان	عباس فرخ‌فال
کمال باقی	رمضان بختیاری	مرتضی ناظمی	رسول جبارزارع
اصغر فردی	رضا بقال‌آرانی	مرتضی صادقی	محمد میرزابیگی
محمدعلی بحرینی	محسن بیننده	یوسف گلکار	قدمعلی شجاعی
حسن احمدی	حسین تقی‌پار	علیرضا رضوی	منصور شمسعلی‌پور
مرتضی مصلی	علیرضا جبارزارع	علی واعظی	حسین رضایی
عنایتی	حسین جمشیدی	سعید شمس هدایت	علی حسین جرکانی
حبیب شریفی	سید ناصر حسینی	سعید متغیر	جواد حاج شفیعی‌ها
منصور شاهنظری	رضا حق‌شناس	جلیل دیانی	حسینعلی بالایی

میرزاخانی	محمود حاتمی	شیرعلی رضایی	رجبعلی کریمی
امیرحسین مصلحی	محمود دکمه‌چین	محمدعلی ذاکری	حسین قیاسی
جواد خیرالهی	بهمن دهاقین	مجید کرباسی	محمود شاه‌آبادی
ابوالفضل صمیمی	احمد داودوندی	حسین زمانی	مصطفی اسلامی
محمدعلی نهادی	محسن درویش	حسن سراج	علیرضا رضوی
رحیمی	مرتضی رفیعی	مصطفی یوسفی	علی واعظی
مجتبی حافظی	حیدر رجبی	جعفر محسنی	سعید شمس هدایت
حمید شیشه‌گر	محسن رحیمی	عبدالله جوانی	عبدالرسول شهرستان
محمود قنبری	علیرضا راوندی	مهدی شعراپی نجات	عبدالمجید مرجانی
محمدعلیان	حسن یاسینی	رسول اسماعیلی	شیرعلی رضایی
علی زمانی	احمد زائری	نبی‌الله ابراهیمی	محمدعلی ذاکری
علیرضا زارع	محمد زالی	سیدمحسن موسوی	علیرضا شمس
اکبر میرزازاده	رضا ابراهیمی	سیف‌الله هدادهرندی	سید عباس هاشم‌زاده
مرتضی طالبی	محمود افشاری	سید رسول اعتصامی	ماشالله ایمانیان
ناصر فولادگر	علی جوان‌پور	مرتضی مصلحی	عبدالرحیم یزدانی
عباس نصیری	مهدی هزاردستان	مجتبی میرزاجانی	ناصر امینی
محسن همت‌یار	محمد محمدی	حسن گوهری مفقود	امیرحسین مصلحی
سید حبیب موسوی	رزاق نوروزی	مرتضی نصر اصفهانی	سید رضا هاشمی
محمد نامداری	ابراهیم نادری	مهران همتی	ناصر امینی هرنندی
حمید جمالی	جلیل هنرمند		

آمار مجروحین عملیات والفجر ۸

جواد خیرالهی	حسین قیاسی	یوسف گلکار	سیدعباس هاشم‌زاده
مهدی جمشیدیان	ناصر امینی	حسین رضایی	جواد حاج‌شفیعی‌ها
مرتضی ناظمی	مصطفی اسلامی	قدمعلی شجاعی	منصور شمسعلی‌پور
مرتضی صادقی	علیرضا رضوی	رضا نمازی	علی حسین جرکانی
مصطفی یوسفی	علی واعظی	عباس فرخ‌فال	محمود شاه‌آبادی
جعفر محسنی	حسین زمانی	حسن سراج	محمد میرزاییگی
عبدالله جوانی	محمد سرتاج	رسول جبارزارع	جلیل دیانی
رسول اسماعیلی	شیرعلی رضایی	حسینعلی بالایی	مجید کرباسی
نبی‌الله ابراهیمی	محمدعلی ذاکری	رجبعلی کریمی	رضا ابراهیمی

آمار شهدای عملیات والفجر ۸

مهدی هزاردستان	سعید شمس هدایت	خسرو عسکری‌علی	محمدعلی جورابدوز
مجتبی میرزاجانی	مهدی هزاردستان	مرتضی عقیلی	محمدعلی میردامادی
محمد معیری	محمد محمدی	تیمور میرزایی	محمد محمدی‌ریزی
احمد میرزازاده	مرتضی مصلحی	عباس شیخی	احمدرضا داتلی‌بیگی
حسین پورمحمدی	مجتبی میرزاجانی	محمد صائبی	حسن گوهری (مفقود)
سید حمید حسینی	عبدالرحیم یزدانی	عباس رحیمی	سعید شمس اسفرجانی
حسن باباخانی	محسن ابوترابی	غلامحسین کوچکی	کمال باقی سیچانی
حشمت‌الله جمالی	حسن احمدی زبیری	محمد کیانی	ابراهیم کریمیان
کریم رجب‌زاده	مرتضی اسماعیل‌زاده	مهرداد محقق	جمشید مختاری
علی‌محمد قائدی	محمود باقری		

شرح عملیات

عملیات والفجر ۸، عملیات آبی-خاکی بود که در آن نیروهای سپاه پاسداران با غافلگیری نیروهای عراقی از سه محور در اروندرود عبور کردند و با تاکتیک ویژه عبور از رودخانه عریض و خروشان اروند، شبه جزیره فاو در جنوب عراق را به تصرف خود درآوردند. این عملیات در ساعت ۲۰:۲۲، ۲۰ بهمن ۱۳۶۴ با رمز «یا فاطمه الزهرا سلام الله علیها» در منطقه خسروآباد تا «رأس البیشه» آغاز شد.

(احمد پور احمد، جغرافیای عملیات ماندگار دفاع مقدس)

نقش لشکر امام حسین (ع) در این عملیات

لشکر ۱۴ امام حسین (ع) در مرحله اول عملیات، جزء نیروهای عمل کننده نبود؛ ولی با تدبیر هوشمندانه فرمانده لشکر حاج حسین خرازی قرار شد پانزده نفر از غواص های تخریب و اطلاعات در کنار لشکر ۵ نصر در خط شکنی این عملیات حضور داشته باشند. پس از شکسته شدن خط یک گردان، نیروی پیاده از لشکر امام حسین (ع) نیز وارد عمل شد تا هم به لشکر نصر کمک کند و هم در شب اول در منطقه حضور داشته باشند. در ساعات اولیه عملیات هم با موانعی چون سیم خاردارهای حلقوی فشرده، خورشیدی ها و تله های انفجاری در ساحل اروند مواجه و موفق شدند که با حرکت از نهر ناصر و عبور از رودخانه پرتلاطم و وحشی اروند تمام موانع را برطرف کنند. بعد هم با شکستن خط اول از سمت راست اسکله چهارچراغ شروع به پیشروی و پاکسازی و در پشت جاده فاو-البحار پدافند کنند. همچنین در طول حضور دوساله رزمندگان لشکر امام حسین (ع) در فاو، تخریب اقدامات دفاعی زیادی انجام داد؛ چنانکه در تمام عملیات های دفاعی و حتی پیشروی ها حضوری جدی داشت. (عشورسون، احمد رضا، شناسنامه لشکر امام حسین (ع) در دفاع مقدس، ۱۳۹۹)

روایت

عبور از اروند خود ماجرایی داشت که با مطالعه چندماهه منطقه و ساعات جزر و مد آب رودخانه، سرانجام عملیات با پیشگامی بچه‌های تخریب و اطلاعات عملیات که همه در لباس غواص به جلو رفته بودند، انجام شد و موفق به انهدام موانع و شکستن خط دفاعی ساحل عراق شدند. قایق‌ها نیز پشت سر آن‌ها حرکت کردند. داستان انجام مقدمات عملیات و شکستن خط و رسیدن به نقطه هدف را برادران لندی، اعتصامی و جمشیدیان چنین روایت می‌کنند:

«... طرح عملیات فاو را به ما دادند. بعد از مطالعه روی نقشه منطقه و شناسایی‌هایی که قرارگاه داشت، ما منطقه را در کفیشه مشابه‌سازی کردیم و هر شب از ساعت ۱۰ تعدادی مین ام ۱۹ برمی داشتیم و با دو سه کیلومتر پیاده‌روی، با نقشه مین‌گذاری می‌کردیم و صبح هم آن‌ها را جمع می‌کردیم و برمی‌گشتیم. یکی از موانع سر راه ما در اروند، خورشیدی‌ها بود که ما با دوربین آن‌ها را دیده بودیم و گاهی روی آن‌ها مین هم گذاشته بودند. همه برنامه‌های انفجاری را خیلی دقیق آماده کردیم و شب عملیات وارد عمل شدیم.

در کنار کار آموزش آبی-خاکی، همراه نیروهای اطلاعات عملیات، جزر و مد اروند را اندازه‌گیری می‌کردیم و شب‌ها گاهی تا صبح کنار آن می‌نشستیم تا جریان جزر و مد را در هر ساعت از شب محاسبه کنیم.

وقتی وارد فاو شدیم، آن‌قدر تمرین و مشابه‌سازی کرده که گویا منطقه را بارها دیده بودیم. سریع وارد جاده شدیم و خودمان را به کنار جاده البحر رساندیم.

سکوه‌های تانک عراق را که خودشان در منطقه زده بودند مین‌گذاری کردیم. روز اول که گذشت احتمال داشت که به ما دستور پیشروی بدهند؛ به همین خاطر با تاریک شدن هوا رفتیم و همه مین‌ها را جمع کردیم تا اگر پیشروی داشتیم، نیروهای خودمان آسیب نبینند. البته هرکجا که مهندسی خاکریز می‌زد، ما جلوی

آن را مین‌گذاری می‌کردیم و این مأموریت، کار هرروز ما شده بود. یکی از مأموریت‌های ما در روزهای اول عملیات، انهدام اسکله چهارچراغ در لب اروند بود. آنجا گرای خوبی برای عراقی‌ها بود؛ به همین خاطر فردای عملیات حاج حسین دستور داد که فوری اسکله را بزنید که این عملیات انجام شد و دکل خوابید. در این محور هرروز تک و پاتک وجود داشت. ما صبح مین می‌کاشتیم و شب جمع می‌کردیم تا اینکه در حدفاصل بین ما و عراقی‌ها آب انداختیم و از شر پاتک دشمن راحت شدیم.

وقتی آب در منطقه رها شد، بچه‌های مهندسی گفتند که از داخل لوله‌ها آب آمده و پشت سر شما را گرفته است. بررسی کردیم و دیدیم بله، با لوله‌های نفت رها شده در منطقه که سوراخ شده، آب به پشت سر ما منتقل شده است. این بود که محل را شناسایی کردیم و با هماهنگی و همکاری مهندسی، لوله‌های داخل آب را منفجر نمودیم و مهندسی هم دویست سیصد گونی خاک که از قبل پیش‌بینی کرده بودیم را داخل آب‌ها و درون دهانه لوله‌ها ریختند. لوله‌ها حدود ۱۲۰ سانتی‌متر قطر داشت که با این کار جلوی آب بسته شد...»

(مصاحبه، مهدی لندی)

«...اواخر ۱۳۶۴ بود. برای انجام عملیات والفجر ۸ آماده می‌شدیم. پنج شش ماهی می‌شد که آموزش غواصی در برنامه ما قرار گرفت و چگونگی باز کردن معبر در بین سیم‌خاردار خورشیدی در ساحل رودخانه و خنثی‌سازی مین را هم تمرین کردیم. با تجربه‌ای که از عملیات بدر داشتیم، ماکت موانع را در ساحل آماده کرده بودیم و هرروز مانور می‌دادیم.

برای اینکه در شرایط خاص و حساس عملیات معطل نشویم، راه مقابله و انفجار و عبور از خورشیدی‌ها یکی از برنامه‌های جدی ما بود که با تجربه راه‌های مختلف و آزمون‌هایی که داشتیم، به این نتیجه رسیدیم که بهترین راه برای از بین

بردن سریع و آسان خورشیدی‌های جلوی راه، استفاده از قوطی کنسرو بود. ابتکار ما برای انهدام و عبور از خورشیدی‌ها این بود که قوطی‌های کنسرو را از جلو و پشت آن به‌طوری که تمام در قوطی باز نشود، به‌اندازه یک میلگرد سوراخ و محتویات آن را خالی می‌کردیم و داخل آن مواد سی ۴ می‌ریختیم. بعد از کنار آن یک سوراخ می‌زدیم که چاشنی را بتوانیم وارد مواد کنیم. این‌ها را از سر میلگرد وارد می‌کردیم تا به نقطه مرکز میلگردها یا خورشیدی می‌رسید؛ به محلی که این‌ها به هم جوش خورده بود. بعد هم چاشنی تأخیری را می‌کشیدیم و از آن فاصله می‌گرفتیم. وقتی منفجر می‌شد، تمام خورشید از هم می‌پاشید و راه را باز می‌کرد.» (مصاحبه، عبدالرسول اعتصامی)

«...در عملیات والفجر ۸ مأموریت عبور از خط لشکر نصر را داشتیم. ما خط‌شکن نبودیم؛ اما حاج حسین پیش‌بینی کرده بود که اگر بچه‌های لشکر نصر نتوانستند از خط عبور کنند، ما خودمان بتوانیم از آن عبور کنیم.

مأموریت اصلی ما در اولین مرحله از این عملیات، بعد از عبور از خورشیدی‌های ساحل اروند و شکسته شدن خط عراقی‌ها، مین‌گذاری سکوی تانک در پشت جاده البحار-فاو بود.

در این مأموریت مقدار زیادی مین ۱۹ و امکانات را به آن سوی اروند و بعد تا جاده البحار انتقال دادیم. حدود ۳ کیلومتر تا جاده فاصله بود که مین‌ها را از قایق به آن طرف رودخانه و آنجا با کمک نیروهای پیاده لشکر امام حسین (ع) تا کنار جاده حمل کردیم. به هر نیرو غیر از تجهیزاتی که داشتند، دو عدد مین ۱۱ کیلویی دادیم و بچه‌ها آن‌ها را تا پشت خاکریز محل استقرار آوردند.

در پشت جاده البحار به لشکر نصر ملحق شدیم. هنوز منطقه پاکسازی نشده بود. از همه طرف به سمت ما تیراندازی می‌کردند.

فجر کاذب تازه دمیده بود که پشت جاده رسیدیم. کارمان را شروع کردیم و تا

طلوع خورشید جلوی همه سکوهای تانک را که پیش از این در نقشه هوایی دیده بودیم، با دقت مین گذاری کردیم و برگشتیم.

نیروهای عراقی باور نمی کردند که خط اروند شکسته شده باشد و ما تا پشت جاده البحار پیشروی کرده باشیم. آن ها در محاصره ما و در بهت و حیرت مانده بودند که چگونه مواضعشان را گرفته ایم. با روشن شدن هوا سروکله هواپیماهای عراقی پیدا شد و در دو مرحله سرتاسر خط اول را بمباران کردند. تعدادی از نیروهای گردان موسی ابن جعفر (ع) و چند نفر از بچه های اطلاعات و غواص لشکر امام حسین (ع) هم که با لشکر نصر مأمور شده بودند، همان جا به شهادت رسیدند. با این اتفاق روحیه نیروها به شدت آسیب دید؛ اما ناگهان یکی از هواپیماهای عراقی مورد اصابت قرار گرفت و سقوط کرد؛ که صدای تکبیر نیروها بلند شد و روحیه خود را بازیافتند.

ساعت ۹ صبح بود که تانک های عراقی پاتک خود را شروع کردند. یکی دوتا از تانک های عراقی هنگام پیشروی روی مین رفتند که بقیه ترسیدند و دست از پاتک و پیشروی برداشتند. آن روز بچه ها، خط را با چنگ و دندان نگه داشتند. بعد از ظهر آن روز هم زخمی شدم که مرا به عقب انتقال دادند...»

(مصاحبه، مهدی جمشیدیان)

در طول حضور در فاو، عراق بسیار تلاش می کرد تا فاو را باز پس بگیرد؛ به همین خاطر نیروهای تخریب، یا در حال مین گذاری جلوی خاکریزهای خودی بودند یا در حال شکستن جاده های پشتیبانی عراق و یا از بین بردن تمام شاخص هایی که عراقی ها به کمک آن ها به ما آسیب جدی می زدند. البته این بار هم نیروهای تخریب بودند که بسیاری از این موانع را از سر راه گردان های عملیاتی برمی داشتند. برادران محسنی، لندی و اعتصامی وضعیت را این طور روایت می کنند:

«...در خط ام‌القصر بودیم. کنار جاده یک خط پدافندی بود که به خور عبدالله^۱ منتهی می‌شد. آنجا یک کانال بود و کسانی که می‌خواستند گردان‌ها را پشتیبانی کنند، اغلب شبانه از داخل آن امکانات را به جلو می‌بردند؛ چون روز نمی‌شد. وقتی این خط را به لشکر امام حسین (علیه‌السلام) تحویل دادند، بچه‌ها گفتند که برای تأمین باید بیشتر خاکریز بزنیم.

بالای کانال تعدادی مین بود. به ما گفتند این مین‌ها را باید خنثی کنید تا بشود خاکریز بزنیم.

شب اول وارد کانال شدیم و بسم‌الله را گفتم تا مین‌ها را خنثی کنم. از نوع چینش مین‌ها فهمیدم که نیروهای خودمان این مین‌ها را ریخته‌اند.

کار را شروع کردیم؛ ولی به خاطر بی‌احتیاطی، یکی از بچه‌ها روی مین رفت و پایش قطع شد. با این اتفاقی که افتاد، آن شب نتوانستیم کار را ادامه بدهیم و به عقب برگشتیم. دو شب بعد دوباره رفتیم و مین‌ها را جمع کردیم و یک نوار سفید کشیدیم تا بلدوزرها بدانند که دیو را کجا بزنند. دو تا طناب هم تا پشت خط دوم کشیدیم. کارمان داشت تمام می‌شد که حاج مهدی لندی (مسئول محور) به من گفت:

- برو عقب و بلدوزرها را فقط راهنمایی کن و راه را به آن‌ها نشان بده.

من به عقب برگشتم و به راننده بلدوزرها گفتم:

- این مسیر کفی را بگیرید و بروید تا به خط برسید.

گفتند:

- باید یک نفر جلوی ما حرکت کند.

با حاج مهدی تماس گرفتیم. او گفت:

- خودت جلوی بلدوزرها بیا تا راه را گم نکنند.

۱ - خورعبدالله: منطقه‌ای که در جنوب فاو قرار دارد. ایران در عملیات والفجر ۸ در سال ۱۳۶۴ توانست بر سواحل شمالی خورعبدالله و شبه جزیره فاو مسلط و راه ورود عراق به خلیج فارس را مسدود کند. خورعبدالله واقع در شمال خلیج فارس، ما بین جزیره بوبیان و شبه جزیره فاو قرار دارد. خورعبدالله تا داخل زمین‌های عراقی کشیده شده است

دوتا بلدوزر و لودر پشت سر من در زیر آتش دشمن حرکت کردند. قبل از حرکت، حاج مهدی گفت:

- محسنی! حواست باشد با گلوله‌هایی که می‌آید، زمین گیر نشوی؛ چون بلدوزرها بیشتر می‌ترسند. تو راحت را ادامه بده، چه گلوله بیاید چه نیاید. از چپ و راست گلوله می‌آمد. بلدوزرها هم پشت سر من آمدند تا به نقطه‌ای رسیدیم که بنا بود خاکریز بزنیم. آن‌ها را اول مسیر گذاشتم و تا صبح کارشان را تمام کردند. در این مدت من هم کنارشان بودم تا اگر به مین برخورد کردند، آن را خنثی کنم و راه خاکریز را صاف بزنند.

سپیده‌صبح داشت می‌زد که چون در دید عراقی‌ها بودیم، بلدوزرها را برگرداندم و به این شکل، خاکریز جاده‌ام‌القصر را کشیدیم و مین‌های اطراف آن و روی جاده را خنثی کردیم. بعد از آن نیروها پشت خاکریز مستقر شدند...»

(مصاحبه، جعفر محسنی)

«...مرحله سوم عملیات تمام شده بود. بعد از یک مرخصی کوتاه دوباره به خط البحار-بصره آمدم. عراقی‌ها گرای خط را داشتند و مدام ما را می‌زدند. در فاصله حدود صد متری خاکریز ما، یک ردیف تیر فلزی لوله‌ای مخصوص خط تلفن بود. محمود قنبری هم با ما بود. گفتم:

- آقای قنبری! از روی این تیرک‌ها گرای ما را می‌گیرند و ما را می‌زنند. باید این تیرک‌ها بیفتند تا این‌ها نتوانند به راحتی اینجا را بزنند.

فوری مواد سی ۴ آوردیم و گفتیم که یکسری جوراب آماده کنند. توی جوراب‌ها سی ۴ را به اندازه‌ای که دور تیرها را بگیرد ریختیم و به تیرها بستیم و برگشتیم. در عرض ۱ ساعت، تمام تیرها افتاد. از آن‌پس، حجم آتش کم و دقت عمل عراقی‌ها نیز کمتر شد.»

(مصاحبه، عبدالرسول اعتصامی)

با تلاش زیاد نیروها و به کمک مهندسی رزمی لشکر خط «ام‌القصر» را تثبیت کردیم. بیشتر منطقه حالت باتلاقی داشت و آب‌های فصلی سطح زمین را پوشانده بود. برای اینکه یک خط مستقیم و بدون فرورفتگی داشته باشیم، ابتدا با سیم تلفن صحرایی یک مسیر مستقیم را نشانه‌گذاری کردیم، بعد با نصب چند ردیف موانع خورشیدی، جلوی خاکریز خودمان را بستیم. شب‌ها هم چند نفر می‌شدیم و هرکدام یکی از این خورشیدی‌ها را به دوش می‌کشیدیم و به جلو و محل تعیین‌شده می‌بردیم. به این شکل مانع خوبی برای جلوگیری از نفوذ عراقی‌ها زدیم؛ اما متأسفانه بعضی از یگان‌ها نتوانسته بودند، خط دفاعی خود را ببندند و هر لحظه احتمال نفوذ عراقی‌ها به جبهه ما وجود داشت. چند روزی که در خط استقرار پیدا کردیم، دستوری رسید که خط را تحویل یگان دیگری بدهیم و به خطی برویم که نفوذپذیری زیادی داشت. بعضی از نیروها از اینکه همه کارهای سخت و بارهای سنگین را روی دوش رزمندگان لشکر امام حسین (علیه السلام) می‌گذاشتند و نقصان کارشان را باید ما جبران می‌کردیم، رو ترش کردند و اظهار گلایه داشتند. وقتی حاج حسین خرازی، فرمانده لشکر متوجه ناراحتی بچه‌ها شد، همه را جمع کرد و درحالی که ناراحت به نظر می‌رسید، گفت:

- همه این جبهه، جبهه اسلام است و اینجا و آنجا ندارد. ما موظف به پوشش و استحکام هرکجای نفوذپذیر جبهه هستیم. این یگان و آن یگان هم نداریم. حالا اگر شما خط خود را ببندید و کنار شما باز باشد، وقتی دشمن نفوذ کرد به شما هم آسیب می‌رساند و محاصره‌تان می‌کند؛ پس باید راه دشمن را از هر طرف و از هر جایی که تصور می‌کنید، ببندیم.

حرف‌های حاج حسین هم منطقی بود و هم یک دستور نظامی. بچه‌ها تسلیم سخنان او شدند و آماده حرکت به منطقه کارخانه نمک شدیم. ابتدا فرماندهان رفتند. حاج حسین خرازی، آقای زاهدی (مسئول مخابرات)، حاج حسن فتاحی و چند نفر دیگر بودند ما شبانه به سمت کارخانه حرکت کردیم. گویا دشمن رد ما

را زده بود که با ورودمان به منطقه‌شان آتش سنگین بی‌سابقه‌ای روی ما ریخت. منطقه را بررسی کردیم. آنجا کار زیادی نشده بود. به خاطر نم‌کزار بودن، هیچ سنگر مستحکمی در منطقه نبود. ما در این منطقه تلفات زیادی می‌دادیم. پس از بررسی و شناسایی برگشتیم. در راه برگشت به مجروحان بی‌پناهی رسیدیم که نیاز به کمک داشتند. هرکدام یک مجروح را به دوش کشیدیم و به عقب انتقال دادیم. همان شب جلسه‌ای گرفتند و حاج حسین راهکارها را داد و قرار شد فردا شب خط را تحویل بگیریم. از همان موقع ما نیروهای تخریب را جمع کردیم. بعد آماده شدیم تا موانع را برطرف و جلوی خاکریز یا سنگرهایی که بنا شد بزنیم مین‌گذاری کنیم.

حاج حسن فتاحی هم امکانات سنگرسازی را از صبح آماده کرد و چند کامیون پر از گونی خاک فراهم کرد. عصر که شد به راه افتادیم و با تاریک شدن هوا در طول خط، گونی‌های آماده‌ی پر از خاک و الوار و پلیت‌ها را ریختند و با یک بلدوزر دی ۸ (d8) جاده‌ی آسفالت را کردند و تا آنجا که امکان داشت مقدمات استقرار را فراهم کردند. آخرهای همان شب گردان‌های پیاده هم از راه رسیدند و سنگرها را آماده کردند و همگی به دفاع ایستادیم و ما راه نفوذ را با مین‌گذاری و سیم‌خاردار بستیم.» (مهدی لندی)

«...ما در دریاچه نمک پدافند کرده بودیم. ظهر بود و در سنگر نشسته بودیم. خبر دادند که قرار است امشب بچه‌های گردان از محل استقرار جلوتر بروند و خط را صاف کنند تا دشمن نتواند از کنار به بچه‌ها بزند.

از بچه‌های تخریب خواستند تا مین‌هایی که خودمان جلوی عراق کاشته بودیم را خنثی کنیم. من به اتفاق دو نفر دیگر از بچه‌ها داوطلب شدیم که این کار را انجام بدهیم.

تعدادی از مین‌ها را خنثی کردیم و گردان موفق شد، عراقی‌ها را به عقب براند.

وقتی عراقی‌ها عقب‌نشینی کردند، در منطقه پیکر تعدادی از شهدا را پیدا کردیم که در منطقه و در بین خط مانده بودند. خاک روی آن‌ها را گرفته بود.

خاک‌ها را که کنار زدیم و متوجه شدیم دست شهدا بسته است. به این نتیجه رسیدیم که باید این‌ها را اعدام کرده باشند. حدود ده بیست تا جنازه پیدا کردیم. در مرحله قبل که عراق حمله کرده بود، بچه‌ها را اسیر و اعدام کرده بود.

کارم که تمام شد، این خبر را به حاج حسین رساندم. او فوق‌العاده ناراحت شد و گفت: تبلیغات را خبر کنید بیایند عکس بگیرند و این خبر پخش شود.

دو شب بعد، عملیات دیگری داشتیم. گفتند امشب برای یک عملیات در کارخانه نمک آماده باشید. قرار بر این شد که ما با بچه‌های انفجارات تخریب برویم و جاده را منهدم کنیم تا عراق نتواند پیشروی کند.

با آقایان مهدی لندی و حمید شیشه‌گر و چند نفر از بچه‌ها برنامه‌ریزی کردیم که چگونه این کار را انجام بدهیم. قرار شد اگر بخواهیم جاده را منهدم کنیم، حداقل ده بیست متر طول جاده منهدم شود که تانک‌های دشمن نتوانند جلو بیایند. سمت چپ و راست جاده هم دریاچه نمک بود که از کنار جاده نمی‌توانستند عبور کنند. عرض جاده حدود هشت متر بود. باید این هشت متر را با طول بیست متر منهدم می‌کردیم. برای این کار از نیروهای پیاده کمک گرفتیم تا حداقل دویست سیصد کیلوگرم مواد منفجره، مثل نیترات، خرج‌گود و خرج آذر برایمان به جلو بیاورند. قرار شد آقای لندی به‌عنوان فرمانده عملیات و من و آقای شیشه‌گر نیز به‌عنوان اجراکننده عملیات کار را انجام بدهیم.

با فرارسیدن شب در پشت خاکریز مواد را آماده کردیم تا با رسیدن دستور عملیات، کارمان را انجام بدهیم.

با شروع عملیات، آتش دشمن به حدی بود که می‌توان گفت درواقع ترافیک گلوله بود. از همه‌جا گلوله می‌آمد. هر نفر از نیروها حداقل دوازده سیزده کیلوگرم مواد روی دوششان بود که باید به جلو می‌آوردند. هرگلوله‌ای که به سمت ما

می آمد، همه می خوابیدند. گفتیم اگر بنا باشد با هر گلوله ای ما زمین گیر بشویم، به کاری نمی رسیم. آقای لندی، خدا خیرش بدهد هم گفت:

- هیچ کس حق خوابیدن ندارد. ما باید سریع مواد را به جلو ببریم تا عملیات انفجار را انجام بدهیم.

حرکت کردیم و خدا را شکر تا جایی رفتیم که بنا بود این کار را انجام بدهیم. عراقی ها نمی دانستند که ما تا وسط میدان جلو رفته ایم. آن ها بیشتر عقب را می زدند. یک ربع ده دقیقه نشستیم، بعد من و آقایان شیشه گر و لندی شروع کردیم به اینکه خرج گودها را بزنیم. شروع کردیم جاده آسفالتی که حدود سی چهل سانتی متر فقط آسفالت داشت را گود زدیم. باید گودها را می زدیم و خرج آذر داخلش می ریختیم. حدود یکی دو ساعت طول کشید تا این کار را انجام دادیم. فتیله انفجاری را هم گذاشتیم و آماده انفجار شدیم. در جایی که ما کار می کردیم، فقط یک چهارلول دشمن بود که از روبه رو شلیک می کرد و گلوله های آن از روی سر ما رد می شد.

موادگذاری ها را انجام دادیم و برای انفجار آماده شدیم که یک لحظه دیدم یک بلدوزر بزرگ به طرف ما می آید. تا بلدوزر نزدیک شد، آقای لندی گفت:

- دست نگه دارید تا ببینیم می خواهد کجا برود.

به طرف او رفتم. آقای اسدی^۱ فرمانده مهندسی رزمی بود که به عنوان محافظ بلدوزر داشت کنارش می دوید و بلدوزر را به جلو می آورد تا به من رسید. گفتم:

- می خواهید چه کار کنید؟

گفت:

- حاج حسین خرازی ما را فرستاده که اگر شما نتوانستید جاده را منهدم کنید،

با بلدوزر جاده را بپریم.

گفتم موادگذاری را انجام داده ایم و آماده انفجارات هستیم. بلدوزر را خاموش

۱- شهید مصطفی اسدی فرزند حسن در ۱۳۴۰/۷/۱۰ در دولت آباد برخوار به دنیا آمد و در ۱۳۶۵/۲/۹ در قزوین به شهادت رسید. (فرهنگ اعلام شهدا)

کنید و با راننده زیر بلدوزر بروید. ما هم رفتیم زیر بلدوزر و به اتفاق آقای لندی گوشه‌ای پناه گرفتیم و انفجار را انجام دادیم. بعد از انفجار آقای اسدی بلند شد رفت نگاهی کرد و گفت:

- بابا دمتان گرم. اینجا که دیگر نیازی به بریدن جاده ندارد؛ چون کسی نمی‌تواند از اینجا رد بشود.

آب هم داشت از زمین فوران می‌زد و بالا می‌آمد. جاده کامل بسته شد. خدا را شکر آن عملیات و مأموریتی که داشتیم را بدون تلفات انجام دادیم.

هنگام بازگشت متأسفانه یک خمپاره ۱۲۰ نزدیک ما به زمین خورد که یک ترکش آن به آقای اسدی اصابت کرد و دو تا پاهایش قطع شد. وقتی من رسیدم بالای سر او، شوکه شدم. دو تا پاهایش کامل قطع شده و امدادگر بنده خدا مانده بود، چه کار بکند و کجا را ببندد. کمکش کردیم و هر جوری بود او را بستیم، روی برانکارد گذاشتیم و با خودمان به عقب آوردیم. شاید پنجاه شصت متر بیشتر نیامدیم که به شهادت رسید....»

(مصاحبه، مهدی شعرايي نجات)

اهم اقدامات تخریب در عملیات والفجر ۸

- ۱- شکستن خط اول و عبور از خورشیدی‌های کنار ساحل؛
- ۲- استقرار در خط البهار-فاو و مسلح کردن زمین به منظور جلوگیری از پاتک‌های احتمالی دشمن؛
- ۳- زدن چهارچراغ که یکی از شاخصه‌های دشمن برای زدن مواضع ما بود؛
- ۴- زدن تیرک‌های جاده البهار که عراق از روی آن گرای نیروهای ما را می‌گرفت؛
- ۵- انفجار جاده‌های کارخانه نمک و آب انداختن در آن برای جلوگیری از پاتک عراقی‌ها؛
- ۶- مین‌گذاری در جلوی خاکریزهای خودی برای جلوگیری از نفوذ عراقی‌ها.

سال ۱۳۶۵





عملیات کربلای ۳

مشخصات کلی عملیات

۶۵/۶/۱۰	تاریخ و سال عملیات
کربلای ۳	نام عملیات
شمال غربی خلیج فارس	منطقه عملیاتی
یک معبر	تعداد معبر
یک مرحله (البته برای تصرف کامل اسکله سه مرحله را پیش‌بینی کرده بودند: ۱- عبور از خلیج ۲- استقرار روی اسکله ۳- تصرف و پاکسازی)	مراحل عملیات
یک محور	تعداد محورهای عملیاتی
از تیرماه ۱۳۶۵ کار شناسایی انجام شد	تاریخ آغاز مأموریت تخریب
یک ماه قبل از عملیات	تاریخ استقرار نیروها در منطقه
۱۳۶۵/۶/۱۲	تاریخ پایان مأموریت

مشخصات سازمان رزمی

نام فرمانده تخریب	مهدی جمشیدیان
نام جانشین اول	محمود قنبری
تعداد نیروهای تخریب در این عملیات	حدود ۲۰ نفر

مشخصات نیروهای واحد تخریب در این عملیات

محمود قنبری	بهرام مقدسی	حسین ادهم
مهدی جمشیدیان	سید عبدالرسول اعتصامی	مهدی لندی
عباس نصیری فر	سعید متدین نژاد	مهدی اسلامیان
محمدعلی کامیابی	منصور خودسیانی	سیدحسین یاسینی
محمدعلی نهادی	مرتضی رفیعی	سیدحبیب موسوی
مهدی شعراپی نجات	جواد خیرالهی	

شرح اجمالی عملیات

این عملیات در ۱۳۶۵/۶/۱۱ با فرماندهی نیروی زمینی سپاه، به وسیله لشکر امام حسین (ع) در جنوب شرقی رأس البیشه، شمال غربی خلیج فارس با رمز عملیاتی «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» انجام شد. این عملیات با هدف انهدام سکوهای نفتی «البکر و الامیه» و کاهش توان اقتصادی و نظامی دشمن صورت گرفت.

(احمد پور احمد، جغرافیای عملیات ماندگار دفاع مقدس)

نقش لشکر امام حسین (ع) در این عملیات

قرار شد یکی از یگان‌های باتجربه نیروی زمینی جهت انجام این عملیات به قرارگاه نوح مأمور شود که از بین یگان‌های رزمی قرعه به نام لشکر ۱۴ امام حسین (ع) افتاد.

در ابتدا قرار شد یک گردان از غواصان گردان حضرت یونس (ع) و یک گردان سوار شناور امام رضا (ع) این مانور را انجام دهند؛ به این صورت که نیروهای غواص با شناورهای خود تا محدوده مشخصی در منطقه پیشروی کنند و با ورود در آب و حرکت به سمت اسکله، گردان سوار شناور امام رضا (ع) نیز آماده حرکت به سمت اسکله گردد؛ ولی این مهم در شب اول بنا به دلایلی میسر نگردید و در شب دوم نیروهای غواص طبق قرار قبلی در ۱۳۶۵/۶/۱۰ و بعد از نماز مغرب و عشاء از مقر اولیه حرکت کردند و با طی کردن مسیر معین شده، نیروهای غواص وارد آب شدند. حدود ساعت ۴ صبح هم اولین نفرات نیروهای غواص توانستند خود را بالای اسکله برسانند.

گردان سوار شناور امام رضا (ع) طبق برنامه قبلی به پشتیبانی از برادران غواص گردان حضرت یونس (ع) شتافتند و با رسیدن آن‌ها فشار وارده به برادران غواص کمتر شد. در این اثنا نیز هوا روشن شده بود که نیروهای کمکی وارد عمل شدند و رأس ساعت ۸ صبح، اسکله به طور کامل به تصرف نیروهای خودی درآمد و تعداد زیادی از مزدوران عراقی به دست رزمندگان اسلام اسیر شدند.

با روشن شدن هوا، حملات هواپیمایی دشمن شروع شد که ساعت ۱۰ صبح نیروهای اضافه، اسکله را ترک کردند و نیروهای احتیاط آن هم به تعداد مورد نیاز جهت پدافند در اسکله استقرار یافتند. از سوی دیگر با رها کردن نفت روی آب و جزر و مد شدید آب، باعث شد تا نفت‌ها به طرف اسکله «البکر» برود که با شعله‌ور کردن آن، اسکله کامل آتش گرفت.

صبح روز دوم بود که حرکت عراقی‌ها به سمت اسکله و فشار آن‌ها با هواپیما و موشک و آرایش گرفتن ناوچه‌هایشان به اوج خود رسید؛ بنابراین نیروهای ما به اجبار با قایق‌های خودی منطقه را ترک کردند و قبل از بازگشت، تمام امکانات و تجهیزات اسکله را منهدم ساختند.

(عشورسون، احمد رضا، شناسنامه لشکر امام حسین (ع) در دفاع مقدس، ۱۳۹۹)

روایت

عملیاتی که تنها لشکر امام حسین علیه السلام عامل اجرای آن بود، مأموریت از کار انداختن اسکله «الامیه» عراق و تخریب بود؛ به این شکل که پایه‌های قطور آن را منهدم نماید تا اسکله فرو ریزد. این عملیات نیز همچون دیگر عملیات‌ها، شناسایی و خطر و جان‌فشانی و جسارت تخریب‌چیان را می‌طلبید. برادران مهدی شعربی نجات و سید رسول اعتصامی چنین روایت می‌کنند:

«... نزدیک بهمن شیر مستقر بودیم. یکی از کارهای ما شناسایی منطقه بود. هر شب برای شناسایی تا پایه فانوس می‌رفتیم که در خور عبدالله زده بودند و کار شناسایی را انجام می‌دادیم. البته نیروهای غواص گردان یونس و اطلاعات عملیات تا پای اسکله هم رفته بودند؛ ولی چون مأموریت ما فقط انهدام تجهیزات بود، نیازی به شناسایی جزئی زوایای اسکله و مسیر نداشتیم.

برای شناسایی روی فانوس دریایی رفتیم و با دوربین همه‌جای اسکله را مشاهده کردیم. فاصله ما با اسکله حدود ۱۵ کیلومتر بود. مأموریت ما از کار انداختن اسکله بعد از تسخیر رزمندگان بود.

ما روی دیدگاه بودیم که یک فروند هلی‌کوپتر (بالگرد) از دور مشاهده شد. ابتدا فکر نمی‌کردیم که به سمت ما بیاید؛ ولی هرچه نزدیک‌تر می‌شد، احساس کردیم به سمت ما می‌آید. گویا آن‌ها هم ما را زیر نظر داشتند. وقتی هلی‌کوپتر به ما نزدیک‌تر شد، از بالای دیدگاه، خودمان را داخل قایق پرت و فرار کردیم. هلی‌کوپتر هم مدتی ما را تعقیب کرد و سپس برگشت...»

(سید عبدالرسول اعتصامی)

«... دشمن در منطقه خلیج فارس تحرک زیادی داشت. هر روز نفت‌کش‌های ما را تهدید می‌کردند و هدف تهاجم خود قرار می‌دادند. برای مقابله با این تهاجمات، عملیات کربلای ۳ در خلیج فارس انجام شد. نام دیگر عملیات «نبرد آلامیه» بود؛

زیرا دوتا سکوی نفتی عراق؛ «اسکله الامیه» و «اسکله البکر» در خلیج فارس هدف ما در این عملیات بود.

قبل از عملیات، ما را کامل در جریان این اسکله گذاشتند و اطلاعات و نقشه‌ها را به ما دادند تا استحکامات آن را بررسی کنیم. بعد هم قرار بر این شد وقتی نیروهای غواص، اسکله الامیه را تصرف کردند ما وارد عمل شویم و اسکله را منهدم کنیم. نیروهای غواص و گردان‌ها عملیات را انجام دادند و اسکله را گرفتند. ساعت ۱۰ صبح با یک فروند قایق تندرو به طرف اسکله حرکت کردیم. امواج سهمگین خلیج فارس را پشت سر گذاشتیم تا به اسکله الامیه رسیدیم. اسکله حدود ده متر ارتفاع داشت که با نردبان‌های طنابی، خودمان را بالای اسکله رساندیم.

در حال آماده کردن تجهیزات تخریب بودیم که هواپیماهای عراق موتور خاموش برای بمباران به سمت ما یورش آوردند. نزدیک اسکله، موتورهایشان را روشن کردند و با شکستن صوت، بمب‌هایشان را هم ریختند. وحشت عجیبی روی اسکله ایجاد کردند. از همه جا دود و آتش بلند شد. پس از این حمله گروهی، به صورت تک‌پرواز هم روی اسکله می‌آمدند. هر چند دقیقه یک یا چند هواپیما اسکله را بمباران می‌کردند. یکی دو ساعت روی اسکله و در زیر بمباران بودیم. اسکله خیلی بزرگ بود. شاید یک‌ماه وقت می‌خواست تا بتوانیم آن را تخریب کنیم. پایه‌های عظیمی داشت که دور آن نزدیک به پنج متر بود.

بررسی‌هایمان را انجام دادیم. حدود سه یا چهار بعد از ظهر نظرم‌ان را درباره زمان و امکانات به فرماندهی اعلام کردیم. فرماندهی ما را به عقب فراخواند. صبح فردا هم اعلام کردند، عراقی‌ها اسکله را پس گرفته‌اند...»

(مهدی شعرای نجات)

«... فرماندهی مأموریت انهدام ناوچه‌ای که در کنار اسکله بود را دادند. چند نفر از بچه‌های تخریب داوطلب این عملیات شدیم.

دستور آمد که دو نفر با یک قایق تندرو ناوچه را منهدم کنند. از ما طرح عملیاتی خواستند. گفتیم که مواد را داخل قایق می‌گذاریم و در یک مسافتی، آن را رها می‌کنیم و خودمان بیرون می‌پریم تا قایق با مواد به ناوچه برخورد کند و ناوچه منهدم شود.

من و یکی از بچه‌های کاشان داوطلب این عملیات انتحاری شدیم. ابتدا با یکی از این قایق‌های تندرو، یکی دوبار تمرین کردیم تا چگونگی و نتیجه کار را ببینیم. قایق‌های تندرو دو تا موتور داشت که موتورهای آن وقتی همسو می‌شد، سرعتش به ۱۵۰ کیلومتر هم می‌رسید. جلیقه‌ام را پوشیدم و تمرین را شروع کردیم. وقتی قایق با ۸۰ کیلومتر سرعت می‌رفت، دوستم پایین پرید. ابتدا به هوا پرتاب شد و سپس روی آب افتاد. بعد نوبت من شد. با همان سرعتی که می‌رفت، گفتم یک مقدار سرعت را بیشتر کن. روی هشتاد نود کیلومتر بود که من هم پریدم. باینکه جلیقه نجات بسته بودم، ضربه شدیدی به همه بدنم آمد. خیلی اذیت شدیم. وقتی از آب بیرون آمدیم، هر دو نفر موافق این طرح نبودیم. نظرم آن را به فرماندهی اعلام کردیم و راه دوم را پیشنهاد دادیم.

شب ساعت ده یازده بود که از فرماندهی دستور عملیات انهدام ناوچه آمد. با تجهیزات کامل و با یک قایق مواد منفجره، به اتفاق سی‌چهل تا قایق به طرف اسکله و ناوچه حرکت کردیم. قرار شد قایق تخریب که ما بودیم، کنار یکی از این فانوس دریایی‌ها بماند و منتظر فرمان باشیم که به ناوچه بزنیم. آن‌ها هم رفتند اطراف ناوچه و با آن درگیر شدند. ناوچه عظیمی بود. تا آن موقع از نزدیک ندیده بودیم که چه شکلی است. این همه قایق به طرف ناوچه شلیک می‌کردند و آن فقط با یک سلاح دوشیکا جواب همه را می‌داد. ما منتظر فرمان بودیم. بدنامان مثل بید می‌لرزید. نوبت ما شد که حرکت کنیم. ابوشهاب، فرمانده عملیات گفت:

- آماده‌اید؟

گفتیم:

- آماده‌ایم.

دستور عملیات طول کشید. نزدیک صبح بود که به ما اعلام کردند، عملیات تخریب منتفی شد؛ برگردید...»

(مصاحبه، مهدی شعرائی نجات)

«... عملیات کربلای ۳ یک عملیات ویژه بود و تنها لشکر امام حسین (ع) این عملیات را در دست داشت. برنامه ما انهدام اسکله بود. سه ماه قبل از عملیات برای آن برنامه‌ریزی می‌کردیم. با توجه به بازدیدی که از اسکله چابهار... داشتیم، توانستیم زوایای این اسکله را بررسی کنیم و بفهمیم که چگونه می‌توانیم در کوتاه‌ترین زمان کارمان را انجام دهیم. یکی از برنامه‌های ما انهدام پایه‌های لوله‌ای اسکله بود. ابتدا تصور می‌کردیم که پایه‌ها توپُر است؛ ولی این‌طور نبود و تمام پایه‌ها، لوله‌های قطور و ضخیم توخالی بود. برای انهدام آن‌ها ابتکارمان تهیه کمربندی‌هایی به قطر لوله‌ها بود. یک سه‌پایه هم ساختیم که روی کمربندی سوار و به پایه‌های اسکله بسته می‌شد. ما بنا داشتیم با خرج گود، لوله‌ها را سوراخ کنیم و با ماده انفجاری سی ۴ عملیات انفجار را انجام بدهیم. ما با آمادگی کامل وارد عملیات شدیم و در فاصله‌ای از اسکله منتظر دستور فرماندهی بودیم تا فردای عملیات کارمان را انجام بدهیم؛ اما دستور عقب‌نشینی دادند و بدون اینکه انفجاری داشته باشیم به عقب برگشتیم.»

(مصاحبه، مهدی لندی)

اقدامات تخریب در این عملیات

شناسایی، برنامه‌ریزی و آموزش‌های لازم برای تسخیر اسکله و مشابه‌سازی در اسکله چابهار از فعالیت‌های تخریب بود و تمام برنامه‌ها برای انهدام اسکله آماده شده بود؛ اما نظر به اینکه فرصت برای عملیات تخریب پیش نیامد و یک روز بعد از عملیات دستور عقب‌نشینی داده شد، واحد تخریب به‌طور عملی موفق به اقدام نهایی خود نشد.

عملیات کربلای ۴

مشخصات کلی عملیات

تاریخ و سال عملیات	۱۳۶۵/۱۰/۳
نام عملیات	کربلای ۴
منطقه عملیاتی	غرب اروندرود (جزایر ام الرصاص، بلجانیه و جزیره ماهی)
تعداد معبر	۳ معبر
مراحل عملیات	یک مرحله
تعداد محورهای عملیاتی	۱ محور
تاریخ آغاز مأموریت تخریب	۱۳۶۵/۹/۱
تاریخ استقرار گردان‌ها در منطقه	۱۳۶۵/۱۰/۱
تاریخ پایان مأموریت	۱۳۶۵ ۱۰/۵
تاریخ باز کردن معبرها قبل از عملیات	شب عملیات

مشخصات سازمان رزمی

نام فرمانده لشکر	حاج حسین خرازی
نام فرمانده تخریب	مهدی جمشیدیان
نام جانشین اول	محمود قنبری
نام جانشین دوم	
تعداد نیروهای تخریب در این عملیات	حدود ۷۰ نفر
تعداد شهدای این عملیات	حدود ۲۰ نفر

مشخصات نیروهای واحد تخریب در عملیات کربلای ۴

مهدی جمشیدیان	علی اکبر پورک	حسینعلی کمالی	محسن بخشایی
خیرالله مولوی	مهران همتی	بهرام مقدسی	بیژن بهمنش
جواد خیرالهی	علی زمانی	سعید تدین نژاد	مصطفی پورمحمدی
محمود آقایی	علی رضایی و جی	قاسم محمد صالحی	اردشیر جعفری
مجید کرباسی	سعید غنایی	فریدون ناجی پور	جواد حاج شفیعی
مهدی لندی	محمود زیارتگاهی	مرتضی شاهنظری	اله کرم حیدری
حسین ادهم	محمد کامیابی	علی حسین جرکانی	سید مرتضی خرمی
محمدعلی نهادی	مجید شفیعیون	مرتضی ناظمی	عباس طالب
مرتضی اکبری	مرتضی ناظمی	ابراهیم سوادکوهی	حسین عباسی
ناصر حسینی	منصور خودسیانی	سید محسن موسوی	محمد عظیمی فخره

علیرضا جبارزارع	زمان امیری	سید حسین یاسینی	مهراب فرهمندیان
مرتضی سلیمانی	سید قاسم قریشی	محمدعلی فرهادی	سید مصطفی موسوی
محمود قنبری	نوروزعلی غلامی	منصور شمسعلی پور	سید عبدالرسول اعتصامی
سید رضا هاشمی	ناصر قاسمی	مهدی اسلامیان	محمود شاه آبادی
غلامرضا شاطریان	مجتبی شاهنظری	محمود یارمحمدیان	سید اصغر اعتصامی
علیرضا یوسفی	مهرداد عزیزالهی	غلامعلی تیموری	حسن حاج محمدی
مصطفی یوسفی	هوشنگ براتی	مرتضی رفیعی	سید حسن قاسمی

آمار شهدای عملیات کربلای ۴

محسن بخشایی	غلامرضا شاطریان	حسین عباسی	سید مصطفی موسوی
بیژن بهمنش	سید اصغر اعتصامی	محمد عظیمی فخره	خیرالله مولوی
مصطفی پورمحمدی	مجتبی شاهنظری	محمود شاه آبادی	مهراب فرهمندیان
اردشیر جعفری	مهرداد عزیزالهی	سیدمرتضی خرمی	اله کرم حیدری
جواد حاج شریفی	محمود یارمحمدیان	عباس طالب	

شرح اجمالی عملیات

این عملیات با رمز «محمد رسول الله» در محور ابوالخصیب در غرب اروندرود در ۳/ ۱۰/ ۱۳۶۵ به فرماندهی سپاه انجام شد. این عملیات به منظور پاسخ گویی به شرارت های دشمن در حمله به مناطق مسکونی و شهرهای کشورمان انجام شد که رزمندگان پس از دو روز به عقب بازگشتند.

(احمد پور احمد، جغرافیای عملیات ماندگار دفاع مقدس)

نقش لشکر امام حسین در عملیات کربلای ۴

گردان غواص حضرت یونس علیه السلام متشکل از نیروهای اطلاعات و تخریب پس از اقامه نماز مغرب و عشا وارد آب شد و به طرف مواضع دشمن حرکت کردند. در همان ساعت اولیه عملیات هم با آتش شدید دشمن مواجه شدند. باین حال با عزمی راسخ حرکت کردند و با تقدیم شهدایی موفق شدند قسمتی از خط دشمن را بشکنند و بخشی از جزایر ام الرصاص را تصرف نمایند.

در ادامه کار، گردان امام حسین علیه السلام به فرماندهی شهید حاج علی باقری، مأمور تصرف جزیره «بلجانیه» گردیدند. تعدادی از این نیروها از جمله فرمانده آن به شهادت رسیدند و بقیه در کنار ساحل جزیره مستقر شدند و در منطقه پدافند کردند. گردان امام محمد باقر علیه السلام که مأموریت تصرف جزیره «ام الرصاص» را داشت، با آتش شدید دشمن مواجه و مانع پیشروی آنها شد.

گردان حضرت ابوالفضل علیه السلام نیز مأمور تصرف جزیره «بلجانیه» گردید که آتش شدید دشمن مانع ادامه کار شد و فقط ۲ دسته از نیروها به جزیره رسیدند.

به دلیل حجم زیاد آتش دشمن، فرمانده و اغلب نیروهای گردان امام رضا علیه السلام که داخل آب بودند در جزیره «ام الرصاص» به شهادت رسیدند. نیروهای باقیمانده در جزیره به نبرد با دشمن پرداختند و تا عصر روز بعد مقاومت کردند که بنا به دستور فرماندهی به مواضع اولیه خود بازگشتند.

(عشورسون، احمد رضا، شناسنامه لشکر امام حسین علیه السلام در دفاع مقدس، ۱۳۹۹)

روایت

کربلای ۴ مأموریت و عملیات عجیبی بود. شواهد کار هم نشان می داد که دشمن تمام تحرکات رزمندگان را زیر نظر دارد. باین حال نیروهای تخریب و شناسایی کار شناسایی و عبور از اروند را در برنامه عملیاتی خود گذاشتند و مقدمات را انجام دادند. نیروهای تخریب

در شب عملیات با تمام افتوخیزها خود را به جزایر «ام‌الرصاص» و «بلجانیه» رساندند؛ ولی به علت نبود پشتیبانی و فشارهای شدید عراقی‌ها، مجبور به عقب‌نشینی شدند. رزمندگان تخریب، رزم خود را چنین روایت می‌کنند:

«...حدود یک‌ماه قبل از عملیات کربلای ۴^۱ با بچه‌های تخریب به منطقه رفتیم. مسئول محور ما، آقای محمدعلی فرهادی بود. مدتی که آنجا بودیم، هر شب او برای شناسایی و گرفتن زمان جزر و مد به شناسایی می‌رفت و همه اطلاعات را ثبت می‌کرد. حدود یکی دو شب مانده به عملیات، از فرماندهی خبر رسید که استحکامات سنگرتان را محکم کنید که عملیات نزدیک است و اگر آتش دشمن زیاد شد، مشکلی برایتان پیش نیاید.

عصر بود. قرار بر این شد که به محض تاریک شدن هوا، برویم و سنگر را تقویت کنیم. فاصله ما تا عراقی‌ها فقط عرض اروند بود. درست ما این طرف اروند بودیم و آن‌ها آن طرف.

با شناسایی‌هایی که انجام داده بودیم، فهمیدیم که نیروهای عراقی مستقر در خط، از زبده‌ترین نیروهای عراق هستند. حتی یک‌شب من با یکی از بچه‌ها سر اینکه میزان آمادگی عراقی‌ها را بسنجیم، شرط‌بندی کردم. به آقای لندی گفتم:

- این عراقی‌ها با آرپی جی نگهبانی می‌دهند.

که بچه‌ها گفتند:

- چطور؟

گفتم:

- در این چند شب آن‌ها را با آرپی جی می‌دیدم. اگر خواستید، امتحانش می‌کنم.

۱- این عملیات با رمز «محمد رسول الله» در محور ابوالخصیب در غرب اروندرود در ۵/ ۱۰/ ۱۳۶۵ به فرماندهی سپاه انجام شد. این عملیات به منظور پاسخگویی به شرارت‌های دشمن در حمله به مناطق مسکونی و شهرهای کشورمان صورت گرفت؛ که رزمندگان پس از دو روز به عقب برگشتند.

از سنگر فاصله گرفتم و یک گلوله آرپی جی به سمت آن‌ها پرتاب کردم. هنوز گلوله‌ها نرفته بود که جای ما را با آرپی جی زدند. پیدا بود که آرپی جی روی دوشش بود و با آن نگهبانی می‌داد.

یک هفته مانده به عملیات رفتیم تا سنگرمان را تقویت کنیم. یک ساعتی طول کشید. عراقی‌ها ما را زیر نظر داشتند. همین‌که کار ما تمام شد، من دست‌هایم را شستم و به داخل سنگر آمدم که یک خمپاره ۶۰ درست پشت سنگر ما خورد. با اصابت این گلوله صدای یا مهدی و یا حسین بلند شد. دویدم بیرون، دیدم خمپاره کنار فرهادی خورده است.

بلافاصله با یکی از بچه‌ها او را داخل سنگر آوردیم. زخم‌های او را نگاه کردم. دست چپ او چند ترکش خورده بود. دستش را با احتیاط بستم. بدنش را واریسی کردم و دیدم سینه‌اش هم خراش دارد. به امدادگری که از بچه‌های کاشان بود، گفتم تا کمک‌های اولیه او را انجام دهند و من رفتم آمبولانس خبر کنم. پای برهنه می‌دویدم. حاج حسین رضایی برزانی را دیدم. او گفت:

- چطور شده؟

گفتم:

- فرهادی ترکش خورده است.

آمبولانس رسید. کمک کردیم و او را داخل آمبولانس گذاشتیم. خودم هم همراهش رفتم. با او بودم و حرف می‌زدم، او هم با من حرف می‌زد. از خط که فاصله گرفتیم، پیاده شدم و او را به بیمارستان انتقال دادند.

پنج شش روز بعد هم توی سنگر بودیم که خبر شهادتش را شنیدیم.»

(مهدی شعرای نجات)

«...شب عملیات کربلای ۴ با بچه‌های گردان یونس و گروهان حضرت ابراهیم وارد آب شدیم. قرار بود به سمت ام‌الرصاص برویم. چندمتری که زیر آب جلورفتیم، اشنوگل من خراب شد.

با کل تجهیزاتاتی که داشتیم، زیر آب می‌رفتیم. به اندازه بیست سی سانتی متر زیر آب حرکت می‌کردیم و به وسیله اشنگل که توی دهانمان بود، نفس می‌کشیدیم. یک دیافراگم داشت که اگر از بالایش آب می‌رفت، از کف آن خارج می‌شد. این دیافراگم یک طرفه بود و نفس که می‌کشیدیم، آب بالا نمی‌آمد. هوا از بالا می‌آمد. حال اگر دیافراگم خراب می‌شد یا شن یا چیزی وسط آن می‌رفت، شروع می‌کرد به آب دادن.

نفس که می‌کشیدم، آب توی دهانم می‌آمد. پا زدم و بالا آمدم. امتحانش کردم و دوباره رفتم زیر آب. باز هم آب می‌داد. بعضی از تجهیزاتم را از خودم جدا کردم تا وزنم سبک‌تر شود. سیم‌خاردار چین، سیم‌چین و تجهیزات مثل اسلحه و نارنجک که همراهم بود را ریختم توی آب. حتی اشنگل را هم در آوردم.

همان شب هواپیماهای عراقی بالای سر ما می‌چرخیدند و منور می‌زدند. همه‌جا مثل روز روشن بود؛ به همین خاطر عراقی‌ها ما را توی آب می‌دیدند. قبل از این قضایا، آقای جرکانی و مظاهری که در جلوی ستون بودند، طنابی که دست بچه‌ها بود را در آن تاریکی می‌کشیدند. در بین راه احساس کردم، طناب شل شد. آقای جرکانی به من نزدیک شد و گفت:

- چون آتش این محور زیاد است، به این سمت برویم.

هنوز در تکاپوی درست کردن اشنگل بودم که آب می‌داد و اذیت می‌کرد. یک لحظه طناب سفت شد. طناب که سفت شد، راه را ادامه دادم و دوباره دنبال آن رفتم. بعد از روشن شدن هوا مشخص شد که از جزیره ام‌الرصاص رد شده‌ایم و به طرف جزیره بلجانیه رفته‌ایم. آقای مهدی مظاهری با چند نفر از بچه‌ها در جلو، از ما جدا شده بودند و موفق شدند به سمت ام‌الرصاص بروند؛ ولی ما از بلجانیه سر در آورديم. سرمان را که از آب بیرون آوردیم، فکر کردیم به ساحل ام‌الرصاص رسیدیم. مسیر آتش عراقی‌ها را که دیدیم، فهمیدیم اینجا ام‌الرصاص نیست. خورشیدی‌های پراکنده‌ای کنار ساحل بود، آن‌ها را باز کردیم و منتظر گردان

ماندیم. مدتی که کنار ساحل نشسته بودیم، از نور منورها می‌دیدیم که چطور قایق‌ها و بچه‌ها را می‌زنند. منتظر رسیدن نیروها بودیم که اعلام کردند به عقب برگردید. به هر زحمتی بود زیر آن همه آتش و رگبار شنا کردیم و به عقب برگشتیم. مسیر حدود ۴۰۰ متر بود.

از جزیره بلجانیه تا ام‌الرصاص یک مسیر خیلی طولانی بود و آتش شدیدی هم روی منطقه ام‌الرصاص و آن منطقه وجود داشت. این مسیر را با توکل به خدا آمدیم. تعدادی از بچه‌ها غرق و خیلی‌ها هم اسیر شدند.»

(محمود آقایی)

«...شهید خرازی از جمله فرماندهانی بود که همیشه سنگر فرماندهی را نزدیک‌ترین جا به خط مقدم انتخاب می‌کرد. عملیات کربلای ۴ که شروع شد، سنگر حاجی در تیررس توپ و خمپاره بود. ما توی سنگر بودیم. نهر عرایض نقطه آغاز عملیات بود. وقتی خرازی فرمان حرکت گردان‌ها را داد تا از نهر عرایض بیرون بیایند و وارد عمل شوند، اولین گردان بعد از نیروهای گردان حضرت یونس که با لباس غواصی خود را به جزایر رسانده بودند، گردان شهید موحّد دوست بود. هر قایق یا نیرویی که از نهر بیرون می‌آمد، او را زیر آتش می‌گرفتند و ساقطش می‌کردند.

گردان هنوز از نهر بیرون نیامده بود که گفتند فلانی شهید شد. شهید خرازی توی این تلاطم بود که چرا هنوز کسی از نهر بیرون نرفته، او را زیر آتش می‌گیرند. او خواست با چشم خودش محل شلیک آتش دشمن را ببیند تا بتواند خمپاره‌انداز را هدایت کند.

در این آتش سنگین و باران گلوله که اطراف سنگر به زمین می‌خورد، حاجی از سنگر بیرون می‌آمد و منطقه و آتش دشمن را نگاه می‌کرد، بعد برمی‌گشت و آتش خودی را هدایت می‌کرد. یکی از بچه‌ها که بیرون سنگر بود، تا شهید

خرازی آمد از سنگر بروید بیرون، دوید و دست او را گرفت و کشید تا نرود؛ چون آن شب بیشتر کسانی که از سنگر بیرون می‌رفتند، ترکش می‌خوردند. با این وجود چندین بار بیرون رفت تا در نهایت فهمید از چه نقطه‌ای به ما ضربه می‌زنند.

دشمن یک تکلول را درست روبه‌روی نهر عرایض گذاشته بود. ما از یک‌ماه قبل توی منطقه، آن را ندیده بودیم. گویا عراقی‌ها آن را همان شب گذاشته بودند روبه‌روی نهر عرایض و قایق‌ها و نیروها را می‌زدند. وقتی خرازی فهمید که این تکلول راه را بسته است، به یکی از بچه‌ها گفت که بروید مینی‌کاتیوشا که داشت از حدود دویست متری سنگر شهید خرازی به طرف عقبه دشمن شلیک می‌کرد، بگویند حسین خرازی گفت این تکلول را بزن. حالا تکلول آن طرف اروند بود. من ایستاده بودم. این بنده خدا نمی‌دانم زیر این همه آتش چطوری خودش را به مینی‌کاتیوشا رساند و دستور خرازی را داد که آن هم سر مینی‌کاتیوشا را کامل آورد پایین و تمام گلوله‌ها را روی سر این تکلول شلیک کرد و آن را از کار انداخت.

تکلول که از کار افتاد، گردان‌ها از نهر بیرون آمدند و به خط دشمن حمله کردند.»

(مهدی شعربی نجات)

«... بین جزیره بلجانیه و ماهی بودیم. قرار بود به محض اینکه غواص‌ها به خط رسیدند، قایق‌ها راه بیفتند. عراقی‌ها یک سیم بکسل وسط رودخانه زده بودند که حاج مهدی جمشیدیان گفت:

- شما باید آن را منفجر کنید.

جزر و مد آب هم بیش از چهار پنج متر بود. یکی از مأموریت‌های یک گروه از بچه‌های تخریب، منفجر کردن همین سیم بود؛ چون قایق‌ها هنگام حرکت به آن گیر می‌کردند و واژگون می‌شدند. دو نفر برای این کار رفتند و بقیه برای رسیدن به آن سوی اروند حرکت کردیم.

در حالی که سرمان زیر آب بود و فقط اشنوگل هایمان از آب بیرون بود، خودمان را به ساحل رساندیم. شهید شاهچراغی فرمانده و شیرزاد هم بی سیمچی او بود. شاهچراغی صبح تیر خورد و شهید شد، جسدش را هم نتوانستیم بیاوریم. هوا که روشن شد معلوم نبود جزیره دست ایران است یا عراق. سربازان عراقی و ایرانی همه بودند. گاهی جنگ تن به تن می شد. امینی از بچه های تخریب، آنجا اسیر شد. آقای زالی هم فکر می کنم همان جا به بند اسارت درآمد. محمود آقایی هم آن موقع غواص و در کنار ما بود.

با آن خستگی که از آب عبور کرده بودیم و با آن تجهیزات سنگین، برای تثبیت خط تازه با عراقی ها درگیر شدیم و بین دو طرف، جنگ نارنجک ها را داشتیم. تجهیزات ما کم بود و برای جبران گاهی نارنجک یا اسلحه خود عراقی ها را که به دستمان می رسید برمی داشتیم و به سمتشان شلیک می کردیم.

تا ساعت ۱۰ صبح در جزیره بودیم. نزدیک بی سیمچی بودم که دستور عقب نشینی را شنیدم. ما در جزیره ام الرصاص می جنگیدیم. گردان حضرت ابوالفضل هم خودش را به ما رساند. آتش خیلی سنگینی از دو طرف روی ام الرصاص بود. دستور عقب نشینی که داده شد، ما ریختیم توی آب. ما که لباس غواصی داشتیم، توانستیم خودمان را نجات بدهیم؛ ولی بیشتر نیروهای گردان حضرت ابوالفضل آنجا اسیر یا شهید شدند.»

(سید حسن یاسینی)

«...وقتی دستور حرکت آمد، به ستون یک جلو رفتیم. آتش دشمن روی سر ما بود. وسط رودخانه باید به سمت راست می رفتیم. جزیره ماهی چسبیده به خشکی بود و فاصله اش حدود پنج متری می شد. آتش دشمن این قدر زیاد بود که وقتی گلوله های کالیبر کنار ما داخل آب می خورد، انگار آهن های داغ توی آب می ریختند. هم صدا داشت و هم موج ایجاد می کرد.

عراقی‌ها از همه نوع اسلحه استفاده می‌کردند. خمپاره، دوشیکا، سلاح‌های سنگین و نیمه‌سنگین، خلاصه هرچه داشتند روی این ستون غواص‌ها می‌ریختند. منورها هم بالای سر ما همه‌جا را مثل روز روشن کرده بود.

در زیر این آتش سنگین از تنگه رودخانه عبور کردیم. هنوز به ساحل نرسیده بودیم که فرمانده گروهان، مصطفی جان‌نثاری تیر خورد و شهید شد. جنازه او را همراه خودمان کشیدیم و مسیر را به طرف بلجانیه ادامه دادیم. ساحل تاحدودی آرام بود. البته آرامش قبل از طوفان. گویا عراقی‌ها میدان را باز گذاشته بودند تا ما را به تله بیندازند. ما در ساحل منتظر دستور بودیم که با نرسیدن نیرو مجبور به آتش به اختیار شدیم.»

(علیرضا زارع)

«...من مأمور یکی از دسته‌های گروهان یونس شدم. قرار بود ما به ام‌الرصاص برویم. آقای جرکانی اول گروهان و آقای مظاهری باهم بودند. ستون ما بین جزیره ام‌الرصاص و بلجانیه رسید.

بلجانیه سمت راست ما بود و ام‌الرصاص سمت چپ. از جزیره ماهی عبور کرده و بین این دو جزیره بودیم. به ما گفته بودند سرتان را از آب بیرون نیاورید؛ چون ممکن است عینک‌های غواصی‌تان نور را منعکس کند.

در زیر آب بودم. احساس کردم طنابی که دستان بود، خیلی شل شد. در طول مسیر سفت بود. سرم را بالا آوردم، دیدم آتش سنگینی از انواع گلوله‌های آرپی جی و همه نوع سلاح روی سر ما کار می‌کند. خیلی‌ها شهید شده بودند و خیلی‌ها هم روی آب سرگردان بودند و نمی‌دانستند چه کار کنند.

طناب دور پای یکی از غواص‌ها پیچیده بود و نمی‌توانست پا بزند. او می‌رفت زیر آب و می‌آمد بالا و می‌گفت نجاتم بدهید. سریع آمدم اسلحه و تجهیزاتم را باز کردم و داخل آب انداختم. سبک که شد، آمد بالا و طناب دور پایش باز کردم و نجات پیدا کرد.

از تاریکی شب و آتش پر حجمی که در رودخانه ریخته می شد، نمی دانستم ام الرصاص کدام طرف است. از هر دو طرف آتش می ریختند. چند دور چرخیده بودیم. آقای مظاهری با تعدادی از بچه ها خودشان را به ام الرصاص رسانده بودند. ما دسترسی به آقای مظاهری نداشتیم تا تعیین تکلیف کنیم. بی اختیار به سوی بلجانیه رفتیم. کنار نیزارها تعداد زیادی از بچه ها منتظر تخریبچی بودند که ما رسیدیم. اولین نفر من بودم که وارد نیزارها شدم. مسیری را انتخاب کردم که آتش کمتر باشد و بتوانم معبر را طوری باز کنم که تلفات ندهیم.

وقتی شروع کردم سیم خاردارها و خورشیدی ها را باز کنم، دشمن متوجه شد. یک تیربار بالای سر ما گذاشته بود که روی سرمان آتش می ریخت. چند حلقه سیم خاردار و چند ردیف خورشیدی ها را کنار زده بودم و تا وسط میدان مین رفته بودم. مجبور بودم بقیه راه را هم بروم.

معبر را به اندازه یک یا دو نفر که بتوانند عبور کنند، باز کردم. دو حلقه سیم خاردار مانده بود که کار تمام شود و نیروها بروند و خط را بشکنند. نگاهی پشت سرم انداختم، از آتش همان تیربار کسی پشت سرم نمانده بود. حدود ده بیست نفر بودند. گفتم:

- این همه نیرو شهید شدند؟ یک نفر برود این تیربار را خاموش کند.

بعد هم یک نفر روی سیم خاردارها خوابید و دو نفر از روی او رفتند و تیربار را خاموش کردند و خط شکسته شد. کسی که روی سیم خاردار خوابید، شهید نقره ای^۱ بود. او بعد از اینکه از سیم خاردار بلند شد، همه جای بدنش سوراخ سوراخ شده بود و لباس غواصی چون تنگ به بدن چسبیده بود، نمی گذاشت خون بیرون بیاید. وقتی خط شکسته شد، او بالای دیو رفت تا موقعیت را بسنجد. از سوی ام الرصاص هنوز تیراندازی می شد و خط آنجا هنوز شکسته نشده بود. نقره ای روی خاکریز رفت که یک گلوله به او اصابت کرد و همان جا به شهادت رسید.

۱- شهید غلامحسین نقره ای فرزند نبی الله در ۱۳۴۵/۸/۹ در اصفهان به دنیا آمد و در ۱۳۶۵/۱۰/۴ به شهادت رسید و مفقودالاثر شد؛ اما پیکر او در ۱۳۸۰ به زادگاهش انتقال داده شد (روحش شاد). (فرهنگ اعلام شهدا)

من وظیفه داشتم که ساحل رودخانه و معبر را پاکسازی کنم تا نیروهایی که با قایق می‌آیند، بتوانند از معبر عبور کنند. سیم‌خاردارها را کنار و علائم معبر را هم زدیم. در بلجانیه با تعداد کمی نیرو خط اول شکسته شد و خط دوم را هم از عراقی‌ها گرفتند. عراقی‌ها خیلی استقامت می‌کردند و ما با این تعداد نیرو و تجهیزات نمی‌توانستیم کاری انجام بدهیم. ساعت نزدیک به ۴ صبح بود که من به بچه‌ها گفتم:

- کنار آب می‌روم تا ببینم چرا نیروهای پشتیبانی نیامدند؛ چون قرار بود گردان حضرت ابوالفضل به‌عنوان پشتیبانی بیاید.

وقتی کنار آب رفتم، صحنه‌های وحشتناکی دیدم. جنازه‌ها و تجهیزات روی آب شناور بودند و هیچ اثری از نیرو و پشتیبانی نبود. دو نفر از نیروهای بسیجی را دیدم. گفتم:

- نیروها نیامدند؟

گفتند:

- یک قایق از گردان حضرت ابوالفضل آمد کنار آب و گفت عقب‌نشینی کنید.

به آب بزیدید و برگردید عقب.

گفتم:

- مطمئنی؟

گفت:

- بله.

هوا گرگ‌ومیش بود. برگشتم که خبر را به نیروها بدهم که دیدم عراقی‌ها در حال پیشروی هستند و خط دوم را هم گرفته‌اند. آن تعداد نیرو هم که داشتیم، شهید یا اسیر شدند. برگشتم کنار آب و به بقیه بچه‌ها گفتم:

- شرایط خوبی نیست؛ همه به آب بزیدید و به عقب برگردید.

یکی از بچه‌ها که زخمی شده بود، گفت:

- به هیچ وجه بر نمی گردم. من آمده ام اینجا بجنگم، نیامده ام که عقب نشینی کنم.

گفتم:

- عراقی ها خط دوم را هم گرفته اند.

گفت:

- بگیرند؛ اینجا هنوز دست من است.

نگاهی به خودم کردم و با خودم گفتم که من با این شرایط سالم می خواهم بزنم به آب و عقب نشینی کنم و ایشان با این جراحت حاضر نیست برگردد؛ بنابراین گفتم:

- من هم با تو می مانم.

گفت:

- حاضری؟

گفتم:

- بله.

گفت:

- خشاب ها را پر کن تا به سمت عراقی ها برویم.

چند خشاب اضافی هم برداشتیم و دور کمرمان را پر از نارنجک کردیم و جلو رفتیم. نیروهای پیاده و زرهی عراق از روی جاده به جلو می آمدند. تنها کاری که می توانستیم بکنیم، این بود که از فاصله دور دو سه تا خشاب خالی و چندتا نارنجک پرتاب کنیم تا حالت وحشت برای آنها ایجاد بشود و بدانند که ما اینجا هستیم. دوباره برگشتیم کنار آب. تا سه مرتبه خشاب ها را پر کردیم، نارنجک برداشتیم و به جنگ عراقی ها رفتیم.

آخرین باری که آمدم کنار آب فاصله عراقی ها با ما حدود صد متر شده بود. دیگر مجبور شدیم که به آب بزنیم و برگردیم. هوا هم روشن شده بود. مقداری که

از خشکی فاصله گرفتیم، عراقی‌ها لب آب رسیدند و از کنار ساحل به سمت ما تیراندازی کردند.

بچه‌ها از طرف ام‌الرصاص دیده بودند که ما در حال فرار هستیم؛ به همین خاطر برای کم کردن آتش آن‌ها به سمت عراقی‌ها آتش می‌ریختند. با تلاش زیاد خودمان را به ام‌الرصاص رساندیم و از آنجا با قایق به عقب برگشتیم.»
(مرتضی ناظمی هرندی)

«...در کربلای ۴ منطقه عملیاتی در عریض‌ترین قسمت اروند بود که جزایر زیادی در آن مسیر قرار داشت. پنج شش روز می‌شد در منطقه بودیم که به گردان یونس ملحق شدیم تا با آن‌ها برای شکستن خط به جلو برویم. عملیات یک‌شب عقب افتاد و شب دوم وارد آب شدیم. ما از گروه تخریب به چهار گروه پنج‌نفره تقسیم شدیم. سه گروه به طرف بلجانیه رفتیم و یک گروه به سمت ام‌الرصاص. از ساحل ما تا بلجانیه حدود شش کیلومتر راه بود. جزایر ماهی و ام‌الرصاص و جزایر کوچک دیگری هم در راه بود. جزیره ماهی را به لشکر دیگری داده بودند؛ اما بچه‌های امام حسین (ع) اتفاق نظر داشتند که باید ماهی را هم به ما می‌دادند تا خط شکسته شود. آن را به ما ندادند و یگان مذکور هم نتوانست خط را بشکند و ما بیشترین ضربه را از این جناح خوردیم.

هماهنگی نهایی را با اطلاعات عملیات انجام دادیم. در آخرین لحظات با توجه به شواهد موجود، به آقای سید احمد موسوی گفتم:

- منطقه ما لورفته است.

سید گفت:

- حالا در این موقع که همه در حال حرکت هستند، این چه حرفی است که

می‌زنی؟ شما از کجا می‌دانید؟

گفتم:

- از این همه آمادگی جبهه مقابل، بمباران امروز عراقی‌ها و حجم آتش فهمیدم که منطقه لو رفته است. الآن هم من می‌روم؛ ولی اگر برنگشتم بعد نگویند این‌ها چشم و گوش بسته رفتند.

هنوز چندمتری فاصله نگرفته بودم که یکی آمد و گفت:

- آقای جمشیدیان می‌گوید بین ام‌الرصاص و ماهی یک سیم بکسل زده‌اند. یک نفر را بفروست تا اول این سیم را منهدم کند که قایق‌ها به آن گیر نکنند. با بچه‌ها مطرح کردم. آقای الماسی نامی قبول کرد و رفت و از آن روز تا الآن هم هیچ اطلاعی از ایشان پیدا نکردم که چه کرد و چه شد. سالم بازگشت یا شهید شد. همین قدر می‌دانم که در بین راه هیچ سیم بکسلی نبود و گویا ایشان مأموریت خود را به درستی انجام داده بود.

گروه اول علی حسین جرکانی، مهران همتی ۱ و سید اصغر اعتصامی ۲ و یک نفر دیگر بود که زودتر از ما رفتند و همگی به شهادت رسیدند. گروه ما محسن بیننده، جواد حاج شفیعی، زالی و الماسی بود که الماسی از ما جدا شد و زودتر برای کار سیم بکسل رفت.

ما در آخرین مانور تمرینی که در اروند داشتیم و ابوشهاب هم بر کار ما نظارت داشت، با آقای جرکانی قرار گذاشتیم هنگام عملیات سرمان را زیر آب نکنیم؛ چون تجربه عملیات والفجر ۸ را داشتیم و این عملیات از نظر طول مسیر و سوق الجیشی، با والفجر ۸ خیلی تفاوت داشت. ابوشهاب در بین مانور وقتی دید ما سرمان زیر آب نیست، با قایق سراغمان آمد و گفت:

- چرا ماسک و اشنوگل نزدیک و سرتان بیرون است؟

گفتم:

- قرار است بیش از شش کیلومتر را زیر آب برویم و یک گردان نیرو هم پشت

سر ما بیایند. اگر اینجا سرم را زیر آب کردم، تا بصره هم بروم متوجه نمی‌شوم؛ ولی

۱- شهید مهران همتی فرزند علی اهل کاشان بود که در ۱۳۶۵ به شهادت رسید.

۲- شهید سید اصغر اعتصامی فرزند حبیب‌الله در ۱۳۴۷/۱/۵ در رهنان متولد شد و در ۱۳۶۵/۱۰/۴ در ام‌الرصاص به شهادت رسید.

وقتی سرم بیرون باشد، می‌دانم و می‌بینم که کجا می‌روم و نیروها را کجا می‌برم. ابوشهاب کمی فکر کرد و هیچ حرفی نزد و مخالفتی نداشت.

شب عملیات فقط من و جرکانی سرمان از آب بیرون بود و همه چیز را می‌دیدیم. ما شاهد تمام اتفاقات آن شب بودیم. همین‌که به دهانه تنگه رسیدیم، دشمن با پرتاب منور، تمام اروند و منطقه عملیاتی را مثل روز روشن کرد؛ طوری که من در وسط آب تمام ساحل و تجهیزات عراقی‌ها را می‌دیدم و عراقی‌ها هم ما را می‌دیدند. اشنوگل بچه‌ها هم در آب کامل مشخص بود و عراقی‌ها از آن سوی اروند با انگشت ما را نشان می‌دادند.

یک سنگر لب ساحل عراقی‌ها در ام‌الرصاص بود. من دیدم که یک نفر رفت و با تعداد زیادی نیروی مسلح آمد. انگار منتظر ما بودند. آن‌ها با تمام سلاح‌های سبک و سنگین روی سر ما آتش ریختند و اروند را به آتش کشیدند؛ که بعضی از نیروها در آب به شهادت رسیدند و جنازه‌هایشان روی آب افتاد.

طنابی که همه ما را در یک مسیر به هم وصل کرده بود، پاره شد و گردان از هم گسست و هرکس به سمتی می‌رفت. با توسل به حضرت زهرا سلام‌الله علیها و با تلاش زیاد، خودم را به ساحل بلجانیه رساندم. پشت سر من، بیننده و حاج شفیعی‌ها هم رسیدند. خودمان را به اولین ردیف سیم‌خاردارها رساندیم و راه را باز کردیم.

در سمت راست ما یک سنگر عراقی بود. از آن صدایی نمی‌آمد. آن طرف سیم‌خاردار را چک کردم، گویا مینی وجود نداشت. موانعی مثل خورشیدی و دیگر موانع هم در این قسمت نبود. البته گاهی در اطراف به صورت پراکنده چیزهایی دیده می‌شد. در دو طرف معبر سیم‌خاردار را که باز کردیم، فسفری گذاشتیم و زدیم تا راه برای قایق‌های در راه و نیروها مشخص باشد.

همین‌که از سیم‌خاردار به طرف سنگر کناری رفتیم، ما را زیر آتش گرفتند. آن‌ها در کمین ما بودند و می‌خواستند به آن‌ها نزدیک شویم تا غافلگیرمان کنند. در همین

تیراندازی‌ها جواد حاج شفیعی تیر خورد و از زیر لباس غواصی که پوشیده بود، خون بیرون زد. او را در سینه خودم گرفتم که در دم جان داد و به شهادت رسید.

او را لب آب گذاشتم و به محسن بیننده گفتم که با اولین قایق، او را به عقب ببرند. خبری از نیروهای پشتیبانی و قایق‌ها نبود. نیروهای غواص پراکنده می‌آمدند. خودم را به سنگر تیربار عراقی رساندم و یک نارنجک داخل سنگر انداختم؛ اما کسی داخل آن نبود. نگهبان‌های سنگر عراقی فرار کرده بودند و از نقطه‌ای دورتر تیراندازی می‌کردند.

آقای شاهچراغی فرمانده یکی از گروهان‌های گردان حضرت یونس پشت سر ما می‌آمد. آن‌ها را از معبر عبور دادم و به پشت خاکریز رساندم. شاهچراغی به بی‌سیم چی گفت:

- حاج احمد موسوی را بگیر تا برای حمله به خط عراقی‌ها اجازه بگیرم.

من عصبانی شدم و سرش داد زدم:

- این چه حرفی است؟ حاج احمد از وضعیت ما چه می‌داند؟ اینجا همه چیز به هم ریخته است! خودت تصمیم بگیر.

بعد هم از خاکریز بالا رفتم و نیروها دنبال من آمدند.

عراقی‌ها ابتدا به ما سرپل دادند تا همه نیروهای ما را به دام بیندازد. همه آن‌هایی که به ساحل رسیده بودند با عراقی‌ها درگیر شدند.

من یک آرپی جی پیدا کردم و شاید تا صبح بیش از ۶۰ گلوله زدم. گوش‌هایم بَنگ شده بود و سوت می‌کشید. هیچ صدایی را نمی‌شنیدم. به پشت سرم نگاه کردم. دیدم که همه رودخانه را زیر آتش برده‌اند و تنها دوتا قایق توانستند از این همه آتش عبور کنند و به ما برسند. همراه علیرضا جبارزاد هرچه به دستان می‌رسید با عراقی‌ها می‌جنگیدیم.

هوا روشن شد و هنوز از نیروهای پشتیبانی خبری نبود. مأموریت ما فقط باز کردن راه بود نه جنگیدن؛ ولی چاره‌ای نبود و باید مقاومت می‌کردیم تا نیروها برسند. خیلی از نیروها به شهادت رسیده و روی زمین افتاده بودند. عراقی‌ها از سه

جناح چپ و راست و مقابل، ما را زیر آتش گرفته بودند. به علیرضا گفتم:

- برگرد که هر لحظه ما را بیشتر محاصره می کنند.

هماهنگ کردیم تا به سمت ام الرصاص برویم. با این نیت که آنجا سقوط کرده است، آن‌هایی را که زنده مانده بودند را جمع کردیم تا حرکت کنیم. تنها ۲۲ نفر باقی مانده بودیم. در بین راه دیدم یک نفر زیر پتو خوابیده است. پتو را کنار زدم. محسن بیننده بود. گفتم:

- در این اوضاع خوابیده‌ای؟

گفت:

- من تیر خورده‌ام و نمی توانم جلو بیایم.

گفتم:

- باید برگردیم.

گفت:

- نمی توانم.

با بچه‌ها کمک کردیم و او را داخل آب کشیدیم. با هول دادن، او را هم با خود همراه کردیم و نگذاشتیم آنجا به شهادت برسد یا اسیر بشود. دنبال آب به راه افتادیم. در بین راه گروهی از نیروها را دیدم که بین خاکریز و نیزارها پشت سر هم نشسته و پنهان شده‌اند. گفتم:

- چرا اینجا نشسته‌اید؟

گفتند:

- داخل آب مین گذاری شده است.

جلو رفتیم. مقدار زیادی سیم خاردار و نبشی آهنی بود و اندکی خورشیدی که برای موانع گذاشته بودند؛ ولی هیچ مینی وجود نداشت. چندتا از نبشی‌ها را درآوردم و روی سیم خاردارها انداختم و روی آن ایستادم و بچه‌ها را از روی آن به طرف آب رد کردم. باهم به طرف ام الرصاص رفتیم. ساحل آنجا نی‌ها و پیژره‌های بلندی داشت. همین که از بین پیژرها عبور کردم، عراقی‌ها سروکله‌ها

را دیدند و آتش پرحجمی روی ما ریختند. آن وقت بود که فهمیدم ام‌الرصاص سقوط نکرده است. بچه‌ها را هدایت کردم تا از پشت خاکریز به سمت آب برویم. شرق جزیره هم درگیری سختی بود. خود را به یک کانال آب رساندیم تا حداقل از تیررس عراقی‌ها در امان باشیم. داخل کانال کمی نشستیم. از نظر روحی آسیب جدی دیده بودیم؛ اما تنها آرام‌بخش ما یاد خدا بود و وظیفه الهی که بر دوش ما نهاده شده بود. یک لحظه صدای قایقی را شنیدم. به کنار آب رفتم و سرک کشیدم. به سمت ما می‌آمد. حبیب اسماعیلی از لشکر ثارالله بود که با خود مهمات داشت. به مصطفی یوسفی گفتم:

- وقتی قایق بار خود را تخلیه کرد، فوری پیر و سوار آن شو.
قایق‌ران اجازه نمی‌داد؛ چون مأموریت دیگری داشت. با سماجت سوار قایق شدیم و گفتیم:

- تا هر کجا امکان دارد، ما را هم ببر.
وسط آب همه قایق‌ها آتش گرفته بود و می‌سوخت. ما را گوشه‌ای پیاده کرد. همان لحظه مهدی شعرای نجات را با یک قایق تندرو دیدیم. فریاد زدیم. به طرف ما آمد. سریع داخل قایق پریدیم. او هم کمک کرد تا بیننده را سوار کنیم. قایق چرخی زد و با آخرین سرعت به سمت ساحل خودمان برگشت. خسته و کوفته و نالان به عقب آمدم. تعدادی از فرماندهان لب آب ایستاده بودند. ابوشهاب اصرار داشت که گردان‌ها برای کمک به جلو بروند که حاج حسین خرازی رسید و گفت:
- همه چیز تمام شد؛ سریع نیروها را به عقب برگردانید.

خود را به تانکر آب روبه‌روی سنگر تخریب رساندم و لباس‌های غواصی را از تنم بیرون آوردم و چند سطل آب روی خودم ریختم تا کمی درد و سوزش بدنم التیام یابد. داخل سنگر رفتم و دیگر چیزی نفهمیدم. نمی‌دانم چند ساعت گذشت تا پلک‌هایم را باز کردم؛ اما تا بیدار شدم بچه‌ها دور من نشسته بودند که بیدار بشوم و شرح ماجرا را از من جويا شوند. یکی از بچه‌ها به من گفت:

- سید رسول، نزدیک به ۲۴ ساعت است که خوابی.
بغض گلویم را گرفته بود. گزارش من تنها اشک‌هایی بود که از گوشه چشمم
روانه شد. وضعیت روحی خوبی نداشتم که مرا به عقب انتقال دادند.»
(سید عبدالرسول اعتصامی)

«...در زیر آتش شدید دشمن، خودمان را به ساحل عراقی‌ها رساندیم.
فوری سیم‌چین را درآوردم و سیم‌خاردار را چیدم. باید راه را برای گردانی که
پشت سر ما بود، باز می‌کردیم. احساس می‌کردم، گلوله‌ها بغل گوش من رد
می‌شود؛ ولی از کار خدا به ما نمی‌خورد. ستون که به ساحل رسید، چهار پنج نفر
از بچه‌ها همان‌جا شهید شدند. شهدا را هم بچه‌ها بستند به سیم‌خاردارها که آب
آن‌ها را نبرد. یکی از آن‌ها سید اصغر اعتصامی، یکی از بچه‌های رهنان بود. بعد
ناراحت شدیم که چرا جنازه او را به سیم‌خاردارها بستیم. اگر رهایش کرده بودیم،
شاید آب او را به عقب می‌آورد و او را می‌گرفتند.

باقی‌مانده گردان رسید و با تلاش بچه‌ها خط شکسته شد. حسن منصوری،
فرمانده یکی از این دسته‌ها از ما خواست تا در پاکسازی به آن‌ها کمک کنیم. قبل
از عملیات از ما خواسته بودند که در پاکسازی‌ها کمک گردان یونس باشیم. ما
معبر را باز کردیم و نیروها را عبور دادیم تا خط شکسته شود.

کنار سنگری در ساحل، نارنجک را کشیدم و آماده بودم که داخل سنگر عراقی‌ها
بیندازم که یک عراقی از سنگر بیرون آمد. کلاه آهنی سرش بود و قد او یک‌متر
بلندتر از من بود. تا آخرین لحظه تیراندازی می‌کرد. از گوشه سنگر خواست فرار
کند که باهم روبه‌رو شدیم. من نارنجک را کشیدم که بیندازم توی سنگر. حدود
پنج شش متر باهم فاصله داشتیم. من خواستم نارنجک را رها کنم که دستش را
بالا برد. عربی نزدیک به فارسی حرف می‌زد. تا حدودی می‌فهمیدم چه می‌گوید.
هول شده بودم و دستم گیر کرده بود. او را هل دادم. نارنجک هنوز توی دستم بود.

اگر نارنجک را می‌زد، ترکش آن هردوی ما را ناکار می‌کرد. مانده بودم چه کار کنم. باهم تعارف می‌کردیم. پنج شش بار خواستم نارنجک را بزنم؛ اما او دستش را می‌برد بالا. فاصله ما هر لحظه نزدیک‌تر می‌شد.

غواص‌ها پشت سر من بودند. من هم لباس غواصی پوشیده بودم و فکر می‌کنم از لباس غواصی ما وحشت کرده بود. بالاخره به هم نزدیک شدیم. یک‌متری هم بودیم. رزمی‌کار بودم و همین‌طور که نارنجک در دست داشتم، با ته نارنجک به شقیقه او زدم؛ ولی ضامن را رها نکردم که خودم آسیب ببینم.

همان‌جا خوابید روی زمین. غواص‌ها رسیدند. با چراغ‌قوه داخل سنگرها را می‌گشتیم. آن‌ها تمام مهمات را برده بودند وسط نیزارها تا ما به آن‌ها دسترسی نداشته باشیم.»

(علیرضا زارع)

اهم اقدامات واحد تخریب در عملیات کربلای ۴:

- شناسایی منطقه و معبرهای تعیین شده؛
- آموزش غواصی و شنا برای عبور از اروند؛
- منهدم کردن سیم بکسل مانع عبور بین جزیره ماهی و بلجانیه؛
- گرفتن سرپل در آن جزیره ام‌الرصاص؛
- جنگ تن‌به‌تن با نیروهای عراقی به دلیل نرسیدن گردان‌های پیاده؛
- خشی‌سازی میدان مین و برداشتن موانع از سر راه رزمندگان و باز کردن معبر؛
- نجات جان مجروحان و فرستادن آن‌ها به عقب.

کربلای ۵

مشخصات کلی عملیات

۱۳۶۵/۱۰/۱۹	تاریخ و سال عملیات
عملیات کربلای ۵	نام عملیات
شلمچه	منطقه عملیاتی
	تعداد معبر
به دلیل طولانی شدن زمان عملیات هر شب پشت سر هم عملیات انجام می‌شد	مراحل عملیات
چهار محور: ۱-کانال ماهی ۲-منطقه پنج‌ضلعی ۳-جاده شلمچه ۴-جناح راست منطقه	تعداد محورهای عملیاتی
۱۳۶۵/۱۰/۱۰	تاریخ آغاز مأموریت تخریب
۱۳۶۵/۱۰/۱۵	تاریخ استقرار گردان‌ها در منطقه
۱۳۶۵/۱۲/۴	تاریخ پایان مأموریت
یک شب قبل از عملیات	تاریخ باز کردن معبرها قبل از عملیات

مشخصات سازمان رزمی

نام فرمانده تخریب	مهدی جمشیدیان
نام جانشین اول	محمود قنبری
نام جانشین دوم	
تعداد نیروهای تخریب در این عملیات	۸۰ نفر
تعداد شهدای این عملیات	بیش از ۳۰ نفر

مشخصات نیروهای واحد تخریب در این عملیات

احمد رضا کاظمی	اسماعیل لاجینانی	محمد رضا مصلحی	مجید کرباسی
محسن گردن صراحی	علی اکبر پورک	همایون مختاری	محمد رضا مکبری
حسین شفیعی	محمد باقر ذاکری	نوروز علی غلامی	مصطفی یوسفی
محمد رضا جمشیدیان	محمود ترابی زیارتگاهی	مهدی شعرایی نجات	سید سعید متدین نژاد
عبدالمحمود کامرانیان	نعمت الله کبیری	محمود علی حسینی	محمد رضا کامیابی
عبدالرسول اعتصامی	علیرضا یوسفی	نعمت الله منصوری	حسین علی کمالی
سید محسن موسوی	محمد آقا حسینی	مجید شفیعیون	علی رضایی وجی
سید مصطفی حسینی	حسین رضایی	مجید دقیقی	اسماعیل اقبالی
غلامحسین خلیل زاده	رضا ربیعی	سعید رعنائی	جواد خیرالهی
غلامعباس زارع خانی	سجاد ناجی	جواد هدایان	حسین علی رفیعی

مجید کرباسی	غلامعلی تیموری	احمد رضا ناظمی	سید حسن یاسینی
محسن سلمانی	قاسم صائبی	محمد پوشیدنامجو	علی اکبر مکاری
محمدعلی نهادی	عبدالله جوانی	احمدعلی نوروزیان	هوشنگ براتی
حیدر رجبی	مهدی عابدینی	محسن خیامی	مصطفی اسلامی
محمود قنبری	غلامرضا ترکی	حمید شیشه‌گر	ناصر قاسمی
علی اکبر لطفی	مرتضی ذاکری	ابراهیم سوادکوهی	سید علی تهوری
منصور شمسعلی‌پور	مهدی اسلامیان	بهرام مقدسی	حسن حاج محمدی
مهدی جمشیدیان	حسین ادهم	فریدون ناجی‌پور	حسن سراج
مهدی لندی	حسن سلمانی	قاسم محمدصالحی	جبار زارع
ناصر سلیمانی			

آمار شهدای عملیات کربلای ۵

محمد رضا جمشیدیان	مهدی عابدینی	محسن خیامی	مصطفی اسلامی
سید مصطفی حسینی	حسین رضایی	مجید دقیقی	اسماعیل اقبالی
غلامحسین خلیل‌زاده	عبدالمحمود کامرانیان	علی اکبر لطفی	حسینعلی رفیعی
رضا ربیعی	نعمت‌الله کبیری	محمودعلی حسینی	محمد رضا کامیابی
احمد رضا کاظمی	اسماعیل لاچینانی	محمد رضا مصلحی	مجید کرباسی
غلامعباس زارع‌خانی	سجاد ناجی	جواد هداییان	محسن گردن‌صراحی
محسن سلمانی	احمد رضا ناظمی	محمد پوشیدنامجو	نعمت‌الله منصوری
حسین شفیعی	احمدعلی نوروزیان	علی اکبر مکاری	قاسم صائبی

عملیات کربلای ۵

عملیات کربلای ۵ با رمز «یا زهرا سلام الله علیها» در ۱۹ دی ماه ۱۳۶۵ آغاز و تا ۴ اسفند ۱۳۶۵ با هدف فتح بصره و از کار انداختن ماشین جنگی عراق در منطقه شلمچه انجام شد.

نقش لشکر امام حسین (علیه السلام)

لشکر امام حسین (علیه السلام) بنا به تدبیر قرارگاه کربلا در مرحله اول وارد عملیات نشد. در مرحله دوم هم مأموریت تصرف و انهدام قرارگاه های تاکتیکی سپاه سوم در منطقه و عبور از نهر جاسم به لشکر واگذار گردید.

در این عملیات، رزمندگان اسلام توانستند خطوط دشمن را درهم بشکنند و به اهداف از پیش تعیین شده خود دست یابند.

در پایان این عملیات، سردار بزرگ اسلام، فرمانده لشکر امام حسین (علیه السلام) حاج حسین خرازی بر اثر اصابت ترکش خمپاره به درجه رفیع شهادت رسید.

روایت:

عملیات کربلای ۴ بدون رسیدن به اهداف خود به پایان رسید و به دستور فرماندهی لشکر، فوری نیروها را از منطقه خارج کردند؛ زیرا پیش بینی می شد که عراق منطقه را بمباران کند. همین طور هم شد و فردای عملیات، منطقه به شدت مورد بمباران قرار گرفت و یگان هایی که نیروهایشان هنوز در منطقه بودند، تلفات زیادی دادند. تنها گروهی که قرار شد از لشکر امام حسین (علیه السلام) در منطقه بماند، نیروهای تخریب بودند و تعدادی هم از بچه های اطلاعات. درست ۱۵ روز بعد از عملیات کربلای ۴ یعنی در ۱۹/۱۰/۱۳۶۵ هم عملیات کربلای ۵ اتفاق افتاد. برادرزاده مهدی لندی آغاز عملیات را چنین روایت می کند:

«...چند روزی از عملیات کربلای ۴ نگذشته بود که یک روز خبر دادند حاج حسین در سنگر فرماندهی می‌خواهد با بچه‌های تخریب جلسه داشته باشد؛ حاضر شوید. آقای جمشیدیان، من، سوادکوهی و چند نفر دیگر بودیم که به اتفاق به سنگر فرماندهی رفتیم. حاج حسین بعد از دلجویی از بچه‌ها و یادی از جان‌فشانی‌های نیروها در عملیات کربلای ۴ گفت:

- قرار است در شلمچه عملیات داشته باشیم؛ آماده باشید تا عصر باهم به منطقه برویم.

فاصله زیادی با منطقه عملیاتی نداشتیم. ساعت ۴ بعدازظهر بود که در منطقه حاضر شدیم. تمام منطقه را آب‌های رهاشده از دریاچه ماهی و آب‌های فصلی گرفته بود. تنها دژ مرزی و چند جزیره کوچک بود که به خاطر ارتفاعش در بین آب‌ها خودنمایی می‌کرد.

حاج حسین با انگشت اشاره کرد و گفت:

- ما باید از این دژ عبور کنیم. آماده باشید تا روی آن را شناسایی و پاکسازی کنید.

ما فرصت شناسایی هم نداشتیم. طرح عملیات از سوی قرارگاه ابلاغ شده بود. قرار نبود شب اول لشکر امام حسین (ع) وارد عمل شود؛ ولی مثل همیشه حاج حسین پیش‌بینی می‌کرد و دوست داشت همیشه یک‌قدم جلوتر از برنامه عمل کند؛ به همین خاطر همان شب اول ما را به منطقه فرستاد.

با فرارسیدن تاریکی شب از خاکریز عبور کردیم. در دیگر محورها عملیات شروع شد. روی دژ رفتیم و میدان وسیع مین را که خودمان کاشته بودیم خنثی و جمع‌آوری کردیم و برای شناسایی بیشتر وارد منطقه شدیم. در بین راه به سیم‌خاردهای زیادی برخورد کردیم که همه را به اطراف ریختیم. دو طرف دژ آب گرفتگی بود. حدود یک کیلومتر به جلو رفتیم که در دیواره دژ، چشمان

به چند جنازه خشک‌یده افتاد. جلوتر رفتیم. از بچه‌های خودمان بودند و از کلاه آهنی و پوتین‌هایشان فهمیدیم که ارتشی هستند. حالا این‌ها از کی اینجا مانده بودند، نمی‌دانم. به راهنما ادامه دادیم تا اینکه به یک بریدگی در دژ رسیدیم که داخل آن بلوک‌هایی را برای رفت‌وآمد گذاشته بودند. بعد از آن یک سنگر مستحکم بتونی وجود داشت که عراقی‌ها داخل آن بودند. شناسایی ما انجام شد. جز چند مین پراکنده و انبوهی از سیم خاردار روی دژ، مانع دیگری نبود و سنگر کمین بتونی بین راه تنها مانع اصلی این محور بود.

کار شناسایی ما به آخر رسیده بود که حجم آتش دو طرف شدت گرفت. فهمیدیم که عملیات شروع شده و نیروها درگیر شده‌اند. هم‌زمان با حرکت ما یک بلدوزر نیز همراهی‌مان می‌کرد که به راننده گفتیم که تیغه خود را روی دژ بکشد تا اگر مینی روی آن هست، از بین برود. جالب است که گاهی مثل تخمه بو دادن، صدای پیوسته انفجارات که بیشتر هم مین ضد نفر بود، بلند می‌شد و آنجا که جنازه‌ها را دیدیم، همان بلدوزر مقداری خاک روی آن‌ها ریخت تا جایشان مشخص باشد و به نیروهای تعاون گزارش آن را دادیم.

ما به‌طور عملی یک‌شب زودتر از برنامه وارد عمل شدیم. خودمان را به بریدگی رساندیم. با منورهایی که دشمن می‌زد، همه‌جا مثل روز روشن شده بود و ما در نقطه دید عراقی‌ها قرار داشتیم. آن‌ها در داخل بریدگی ما را دیدند و شروع به تیراندازی کردند که یک گلوله نصیب من شد و به دست راستم اصابت کرد. با قطع عصب، آن دستم از کار افتاد و وبال گردنم شد. موقعیت طوری نبود که بخواهم بنشینم تا امدادگر برسد. با یک دست مجروح به کارم ادامه دادم. در همین موقع حسن آقایی فرمانده محور با موتور رسید. موقعیت را برایش توضیح دادم و گفتم که فقط این سنگر بتونی مانده است. او هم بلافاصله به دستگاه تانکی که داشت به جلو می‌آمد، دستور داد و با یک گلوله مستقیم آن، سنگر را به هوا فرستاد و راه باز شد.

آب‌گرفتنی‌ها پر بود از موانع خورشیدی که برداشتن آن‌ها باز کار تخریب بود. با کمک بچه‌ها تا آنجا که امکان داشت و باید راه برای رزمندگان باز می‌شد، خورشیدی‌ها را برداشتیم. در این موقعیت دست چپ من هم تیر خورد و از ناحیه دودست ناکار شدم. فقط زبانه بود که در دهانم می‌چرخید و به بچه‌ها کمک می‌کرد. هنوز گردان‌های پیاده ما نرسیده بودند که قایق‌های یگان‌های جانبی مان رسیدند. خوشبختانه راه برای همه باز شده بود و این دژ با تدبیر حاج‌حسین، راه اصلی ما شد که بعد جاده امام‌رضا نام گرفت و محل سنگر بتونی هم میدان امام‌رضا شد. نیروها که رسیدند من آرام‌آرام از بچه‌ها فاصله گرفتم. خونریزی دستم شدت پیدا کرده بود و احساس ضعف هم به من دست داد که مرا به عقب انتقال دادند.»

(مهدی لندی)

در این عملیات قرار بود لشکر امام‌حسین (ع) در شب دوم وارد عمل شود. البته نیروهای تخریب کارشناسایی خود را همان شب انجام دادند؛ اما به خاطر شرایط خاص منطقه در این عملیات بیشتر نیروهای تخریب را به گردان‌ها اعزام کردند تا هرکجا به مانعی برخوردند، گردان بتواند با نیروهایش تصمیم بگیرد. برادر سوادکوهی حضور خود در این عملیات را چنین روایت می‌کند:

«...در عملیات کربلای ۵ آقای مهدی لندی به من، آقایان مقدسی، خودسیانی و محمدرضا آقایی مأموریت دادند تا به گردان برویم. محمدرضا آقایی مسئول ما شد و ما را به گردان یا زهرا سلام‌الله علیها مأمور کردند. هر دو نفرمان را به یک گروهان فرستادند. من به گروهان آقای تورجی‌زاده ۱ مأمور شدم. بعد از چند روز هم ما را به خط اول بردند.

۱- شهید محمدرضا تورجی‌زاده فرزند حسن در ۱۳۴۲ در اصفهان متولد شد و در ۱۳۶۶ با سمت فرمانده گردان در بانه به شهادت رسید.

خط شلمچه ملاقه‌ای شکل بود که می‌خواستند صافش کنند؛ چون عراقی‌ها خیلی بچه‌ها را در این نقطه می‌زدند. ما توی سنگر منتظر دستور بودیم که آقای مقدسی آمد و گفت:

- حاج حسین و حاج اسماعیل صادقی (فرمانده گردان) منتظرند که گردان را به جلو بفرستند.

از سنگر بیرون آمدیم. حاج حسین به آقای مقدسی گفت:

- تخریبچی‌ها کجا هستند؟

مقدسی گفت:

- این آقای سوادکوهی، این هم آقای دژدار که در گروهان هستند. آقای تورجی هم گروهان اول بود که حرکت کرد.

حاج حسین خرازی خدا رحمتش کند، روی شانه‌ام زد و گفت:

- احسنت! احسنت به شما تخریبچی‌ها. بینم چه کار می‌کنید؟!

اولین نفر بودیم که از خاکریز عبور کردیم و پشت سر ما نیروهای اطلاعات عملیات آمدند. بعد هم آقای تورجی فرمانده گروهان با نیروهایش. آقای مقدسی گفت:

- ما اینجا را از قبل شناسایی کردیم. در این محور فقط سه رشته سیم‌خاردار حلقوی وجود دارد. در جاده آسفالت هم یک کمین است. نگران مین هم نباشید؛ چون ما یا همه را یا خنثی کردیم یا نبوده ولی باز هم مواظب باشید.

همان‌طور که گفته بود تا سیم‌خاردارها به میدان مین برخورد نکردیم. منتهی سه رشته حلقوی سیم‌خاردار بود که اولی را چیدیم و جمع کردیم. از ذهن ما پرید که به ما گفته بودند اینجا سنگر کمین هم وجود دارد. ما سیم اول را چیدیم. دومی را داشتیم می‌چیدیم که از محور کنارمان، گردان حضرت رسول صلی‌الله‌علیه و آله و سلم عملیات را شروع کرد. با شروع درگیری عراقی‌ها منور زدند و همه‌جا روشن شد. در زیر روشنایی، سنگر کمین را دیدیم. تا سنگر کمین دو متر فاصله

داشتیم که عراقی‌ها هم در روشنایی ما را دیدند و یک نارنجک به طرفمان پرتاب کردند. در فاصلهٔ دومتری من افتاد. بچه‌ها هم پشت سر ما آماده بودند که معبر را باز کنیم. یک لحظه خواستم نارنجک را بردارم و به سمت آن‌ها پرتاب کنم که منفجر شد و تنها کاری که کردم، چشم‌هایم را گرفتم و برگشتم. نارنجک منفجر شد و ترکش‌های آن به کتف و کمر و پاهایم اصابت کرد.

هنوز سیم‌خاردار حلقوی سومی را نبریده بودیم که معبر باز شود. همان‌جا دراز کشیدیم. برادر دژدار هم افتاده بود. هرچه صدایش زدم جواب نداد. با خودم گفتم به‌یقین شهید شده است. به‌زحمت بلند شدم. دیدم دو نفر از سنگر کمین بلند شدند تا همه را به رگبار ببندند. فریاد زدم و به آقای تورجی گفتم:

- کمین را بزنید.

گفت:

- خودت بزن.

گفتم:

- من دستم مجروح شده؛ نمی‌توانم!

یکی از بچه‌های گروهان که صدای ما را شنید، از عقب بلند شد و با آرپی جی سنگر را زد که عراقی‌ها فرار کردند. به این شکل راه باز شد و توانستیم گردان را عبور دهیم....»

(مصاحبه، ابراهیم سوادکوهی)

یکی از مأموریت‌های تخریب در منطقه، جلوگیری از پاتک‌های عراقی‌ها بود. در مدت دو ماههٔ عملیات (۱۳۶۵/۱۰/۱۹ تا ۱۳۶۵/۱۲/۲۰) هرروز رزمندگان پاتک‌های شدید و پرحجم عراقی‌ها را پاسخ می‌دادند و یا اینکه با انفجارات و مین‌گذاری راه را بر آن‌ها می‌بستند. یکی از این عملیات‌ها را برادر رضایی و مرتضی رفیعی چنین روایت می‌کنند:

«...جاده آسفالت شلمچه باید با انفجار بریده می‌شد. آماده حرکت شدیم. همان لحظه خبر رسید، عراقی‌ها دارند ما را دور می‌زنند؛ فرار کنید. پودر آذر و وسایلی را که آورده بودیم، همان‌جا داخل یک سنگر گذاشتیم و برگشتیم تا در مرحله بعد، از آن‌ها استفاده کنیم. شب بعد دوباره همین مأموریت را به ما دادند. وقتی به سنگر موردنظر رسیدیم، متوجه شدیم که متأسفانه یک خمپاره به این سنگر اصابت کرده و تمام پودر آذرها از بین رفته است. بی‌سیم زدیم که وضعیت این‌طور است و ما مواد نداریم که جاده را منفجر کنیم. حاج حسین فوری دستور داده بود که با یک پی‌ام‌پی مواد بیاورند تا جاده را ببریم.

طولی نکشید که مواد را به ما رساندند. ما آخرین خرج گود را کار گذاشتیم و گودالی به عرض یک مترونیم کن‌دیم که پودر آذر داخل آن ریخته شود و انفجارات انجام بگیرد.

هواروشن شده بود که پودر آذر را داخل گودال ریختیم. عراقی‌ها کامل روی ما دید داشتند. آخر کار بودیم که ما را دیدند و رویمان آتش گشودند؛ ولی همچنان بدون توجه به آتش دشمن کارمان را تمام کردیم و انفجارات انجام شد. جاده را هم بریدیم. هوا که تاریک شد، به دو سه نفر از بچه‌ها مأموریت داده شد که سریع مین‌هایی را در این بریدگی بکارند که اگر عراق قصد پانک داشت، بتوانیم جلوی آن‌ها را بگیریم. آن شب پنجاه شصت تا مین را با هفت هشت نفر توی گونی ریختیم و جلو بردیم. مسئول گروه ما آقای جبارزاد بود. ایشان گفت:

- رضایی، میری آن طرف. «وَجَعَلْنَا...» را بخوانید و بروید.

گفتم:

- بابا بادمجان بم آفت ندارد. طوری نمی‌شود. خیالت راحت، برای من اتفاقی

نمی‌افتد.

گفت:

- پس این کلت و دوتا نارنجک را بگیر که اگر عراقی‌ها آمدند، حداقل از

خودت دفاع کنی.

گفتم:

- من نه نارنجک می خواهم، نه کلت؛ دست و پاگیر است. همین گونی مین کافی است.

بایستی با حالت سینه خیز همه مین ها را به آن طرف خاکریز می بردم که حدود ۱۵۰ متر فاصله بود. روی این مسیر، نوع رفتن و خیزی که برمی داشتم، حساب می کردم. در این راه چون شهید داده بودیم، یک مقدار می ترسیدم. اگر سرم را بلند می کردم، امکان داشت مرا هم بزنند. تعارف نداشت.

فرصتی برای کاشتن مین نداشتیم. مین ها را روی زمین با فاصله حدود چهار متر می گذاشتیم؛ چون مین ضدتانک نباید فاصله اش از ۴ متر کمتر می شد. آن شب از همه طرف ما را یا با نارنجک دستی یا با نارنجک تفنگی می زدند؛ چون مدام این طرف و آن طرف انفجاراتی رخ می داد. برای همین ترس و دلهره داشتم که هر لحظه یکی از این ها نصیب من بشود.

آخرین گونی مین را که روی زمین گذاشتم، با حالت سینه خیز برمی گشتم که زمین و هوا مثل روز روشن شد. بالای سرم را نگاه کردم، دیدم شاید دویست سیصد تا لامپ روشن کرده اند. با هواپیما منور خوشه ای می زدند.

من به حساب خمپاره های منور که زود خاموش می شد، خوابیدم؛ اما ۵ دقیقه شد ۱۰ دقیقه و من هم زمین گیر شدم. از آن طرف هم که عراقی ها دید پیدا کرده بودند، گلوله های نارنجک تفنگی و یا هر چیزی که داشتند، به سمت من پرتاب می کردند.

ناچار بودم با یک خیز کوتاه حداقل در گودالی پناه بگیرم. به صورت سینه خیز، طوری که حتی صورتم را روی زمین می کشیدم، حرکت کردم تا از آن نقطه خودم را دور کنم. منورها همچنان روشن بود. استرس شدیدی داشتم. تنها با استغاثه و یا زهرا گفتن آرام می گرفتم و با هر تلاشی بود، خودم را نزدیک خاکریز رساندم. انگار هیچ کس نبود. همه رفته بودند؛ نه بچه های تخریب بودند و نه گردان پیاده، حتی یک نفر هم نبود. تعجب کردم. در تاریکی شب نگاهی به اطراف انداختم.

تازه فهمیدم راه را اشتباه آمده‌ام.

خودم را به جاده رساندم و آیه «وَجَعَلْنَا...» خواندم و حالت نیم‌خیز پا به فرار گذاشتم. مارپیچ می‌دویدم؛ چون هر لحظه امکان داشت مرا بزنند. صدای پایم را بچه‌های آن طرف خاکریز شنیده بودند. جبارزاده هم متوجه شده بود. دیدم با دست علامت می‌دهد. فکر می‌کردم می‌گویند بیا، نگو که می‌گفتند بخواب. آن‌ها می‌فهمیدند این کاری که من دارم می‌کنم، خیلی خطرناک است.

فقط دست جبارزاد را می‌دیدم. من خیز را گرفته بودم؛ نه راه پس بود نه راه پیش. بلند شدم و گفتم هرچه شد، شد. با یک پشتک خودم را انداختم این طرف خاکریز و نجات پیدا کردم...»

(علی رضایی وجی)

«... عملیات کربلای ۵، عملیات سختی بود. هر شب حدود ۳۰۰ متر پیشروی داشتیم. ما می‌خواستیم به جاده بصره برسیم. از شلمچه تا جاده بصره-شلمچه هزار متر فاصله بود. این هزار متر را ما سه شب رفتیم. مأموریت واحد تخریب در این عملیات منفجر کردن صد متر قبل از این خط بود.

این طرف و آن طرف را می‌توانستند پوشش بدهند. یک شب مجید کرباسی^۱ با یک گروه رفتند که در بین راه شهید شد؛ اما شب دوم عملیات با گردان حضرت ابوالفضل (ع) رفتم و به چهارراه هم رسیدم. از لشکر نجف نیز آمدند؛ اما دوباره دستور عقب‌نشینی داده شد.

شب بعد که عملیات انجام دادیم، آن چهارراه را گرفتیم. نیاز به مواد انفجاری داشتیم که محمود میرزاییگی با یک راننده به نام اسماعیلی، یک ماشین مواد آوردند. این کار در آن منطقه وزیر آن‌همه آتش جسارت زیادی می‌خواست. به هر جهت یک تویوتا مواد منفجره که فکر کنم بیست تا خرج ۴۰ پوندی و شصت تا پودر آذر بود، برایمان آوردند.

۱- شهید مجید کرباسی فرزند رضا در ۱۳۴۴ در اصفهان به دنیا آمد و در ۱۳۶۵ به شهادت رسید.

پودرها را داخل گود ریختیم و منفجرش کردیم. فردا صبح که رفتیم. گودالی درست شده بود که هیچ وسیله‌ای نمی‌توانست از آن رد بشود. صبح روز بعد، روزی بود که حاج فریدون بختیار^۱ وقتی به محور لشکر می‌آمد تا با حاج حسین صحبت کند به شهادت رسید. بعد هم حسین خرازی شهید شد. مأموریتی که در آن منطقه لشکر امام حسین (ع) داشت، با شهادت حاج حسین تاحدودی تمام شد...»

(مصاحبه، مرتضی رفیعی)

«... حاج حسین که شهید شد، سید حسن هاشمی آمد و گفت:
- بچه‌ها اگر امشب مین‌ها را کامل نکنید، عراقی‌ها پیشروی می‌کنند؛ چون آن‌ها فهمیده‌اند که حاج حسین شهید شده است.
هرچند حال و هوای خوبی نداشتیم؛ اما برای مین‌گذاری وارد عمل شدیم. همه تجهیزات ما یک سرنیزه بود و چندتا مین که با خودمان می‌بردیم. موقع عمل از گردان، تأمین گرفتیم که هوای ما را داشته و محافظ ما باشند.
فرمانده گردان امام حسن (ع) پنج شش نفر نیرو برای تأمین ما فرستاد. جاده مقابل ما در دید و تیر مستقیم عراقی‌ها بود. باید این جاده مین‌گذاری می‌شد. خیلی با احتیاط می‌رفتیم. با این وجود همین‌که روی جاده آمدیم، دو نفر از بچه‌ها تیر خوردند و شهید شدند. مهدی لیث گفت:
- چطور شد؟

گفتم: دو نفر شهید شدند.
داشتیم حرف می‌زدیم که یکی دیگر هم تیر خورد. ۳ نفر دیگر به کمک ما آمدند. دوباره وقتی روی جاده آمدیم، یکی دیگر تیر خورد. لیث خیلی ناراحت شد. ما توی دید مستقیم عراقی‌ها بودیم و هیچ تأمینی نداشتیم. از طرفی هم باید

۱- شهید فریدون بختیار در ۱۳۴۱ در رهنان به دنیا آمد. او جانشین فرماندهی لشکر کربلا بود که در عملیات کربلای ه به شهادت رسید.

این راه را می‌رفتیم و این مسیر را مین‌گذاری می‌کردیم. با تمام افت‌وخیزی که داشتیم، خود را به انتهای جاده رساندیم. هم‌زمان با رسیدن ما، با یک گروه گشت عراقی برخورد کردیم. زیر پل پنهان شدیم. گشتی‌ها در دو طرف جاده حرکت می‌کردند. گویا قرار داشتند که کنار همین پل به هم برسند. آن‌ها ما را دیده و رفته بودند. ما زیر پل نشسته بودیم تا آن‌ها بروند.

قطر این پل یک‌متر هم نبود. به هم چسبیده بودیم. از آن طرف پل رفتند بالا و ما از این طرف آمدیم پایین. اگر می‌آمدیم بالا، دوباره روی جاده باهم برخورد می‌کردیم و باز می‌رفتیم زیر پل. بالاخره در این رفت‌وآمد یکجا به هم رسیدیم و درگیر شدیم که یک دسته‌شان را به هلاکت رساندیم و یک دسته هم فرار کردند. با این اوضاعی که پیش آمد، کار مین‌گذاری ما ناقص ماند و مجبور شدیم مین‌گذاری را به وقت دیگری موکول کنیم...»

(مصاحبه، حسن حاج‌محمدی)

اهم اقدامات تخریب در عملیات کربلای ۵:

- شناسایی منطقه از روی نقشه و کالک‌های عملیاتی بلافاصله بعد از عملیات کربلای ۴؛
- تقویت گردان‌ها از نظر نیروهای تخریب؛
- انفجار جاده‌ها و راهای مواصلاتی عراق به سمت نیروهای خودی؛
- مین‌گذاری مناطق آزادشده برای جلوگیری از پاتک‌های عراق؛
- باز کردن معبرها و بریدن و انفجار در میدان‌های مین و سیم‌خاردار برای نفوذ به خط دشمن؛
- جمع‌آوری خورشیدی‌ها در منطقه و باز کردن راه؛
- جمع‌آوری نبش‌ها و سیم‌خاردارهای داخل آب و منطقه.
- کالک عملیاتی منطقه عملیات کربلای ۵

سال ۱۳۶۶





عملیات کربلای ۱۰

مشخصات کلی عملیات

تاریخ و سال عملیات	۲۵ فروردین سال ۱۳۶۶
نام عملیات	کربلای ۱۰
منطقه عملیاتی	جبهه شمالی ماووت
تعداد معبر	یک معبر
مراحل عملیات	چند مرحله که عملیات نصر ۴ تکمیلی آن بود (البته لشکر در یک مرحله برای تصرف گلان و اسپیدار وارد عمل شد.)
تعداد محورهای عملیاتی	دو محور: گلان و اسپیدار
تاریخ آغاز مأموریت تخریب	۱۳۶۶/۱/۲۵
تاریخ استقرار نیروها در منطقه	دی ماه ۱۳۶۵
تاریخ پایان مأموریت	حدود یک ماه
تاریخ باز کردن معبرها قبل از عملیات	یک هفته قبل از عملیات

مشخصات سازمان رزمی

فرمانده لشکر	محمدرضا ابوشهاب
نام فرمانده تخریب	مهدی جمشیدیان
نام جانشین اول	محمود قنبری
نام جانشین دوم	
نام عملیات	کربلای ۱۰
منطقه عملیاتی	ماووت
تعداد نیروهای تخریب در عملیات	حدود ۳۰ نفر
تعداد شهدای تخریب این عملیات	۱۲ نفر

مشخصات نیروهای واحد تخریب در عملیات کربلای ۱۰

مهدی جمشیدیان	سعادت جباری	محمد طوسی	سیدمحسن موسوی
محمود قنبری	ابوالفضل فلزی	محمد مشرقیان	ناصر سلیمانی
رسول اعتصامی	مجتبی دقیقی	علی اکبر هادیان	عباس عزیزی
مهدی نهادی	اکبر صالحی	حسین تخت کش	افسرزاده
علی اصغر اکبری	قاسم ذبیحی فر	محمد طاووسیان	مهدی اسلامیان
مرتضی رفیعی	حمید خدا بخشی	عباس دولتی جاوانی	

آمار شهدای عملیات کربلای ۱۰

محمد طوسی	قاسم ذبیحی‌فر	اکبر صالحی
محمد مشرقیان	حمید خدابخشی	عباس دولتی‌جاوانی
علی‌اکبر هادیان	ابوالفضل فلزی	محمد طاووسیان
حسین تخت‌کش	مجتبی دقیقی	سعادت جباری

اشاره اجمالی به عملیات کربلای ۱۰

عملیات کربلای ۱۰ در شمال سلیمانیه عراق اجرا شد. تمام این منطقه دارای ارتفاعات بسیار بلند، مثل ارتفاعات هزارکیا، کله گاوی، هزارقله، گامو، ژاژله، گلان، می‌باشد. ارتفاعات کلان و اسپیدار از ارتفاعات اصلی شهر ماووت به شمار می‌رود. تصرف این ارتفاعات از اهداف عملیات بود. این عملیات در تاریخ ۱۳۶۶/۱/۲۵ با رمز «یا صاحب‌الزمان ادرکنی» آغاز گردید و ۱۲ روز طول کشید.

لشکر امام حسین (ع) در این عملیات مأمور تصرف ارتفاعات کلان و اسپیدار بود.

(شناسنامه لشکر امام حسین (ع) در دفاع مقدس، احمد رضا عشوریون، ۱۳۹۹)

روایت:

با توجه به موقعیت کشور در جنگ، رزمندگان اسلام به دنبال ایجاد تغییر در جبهه‌ها بودند. به همین منظور با هدف گشودن جبهه‌ای جدید برای دشمن در منطقه غرب و کاهش حساسیت دشمن نسبت به منطقه جنوب، عملیات کربلای ۱۰ طرح‌ریزی شد و با همکاری قرارگاه رمضان و پیش‌مرگان‌گرد این عملیات انجام شد. در این عملیات کارشناسایی را بیشتر قرارگاه رمضان انجام داد. باین حال وقتی رزمندگان لشکر ۱۴

به این منطقه مأموریت یافتند، گروه تخریب کار شناسایی و آمادگی برای عملیات را انجام داد. این عملیات را برادران مهدی جمشیدیان و مرتضی رفیعی چنین روایت می کنند:

«...مأموریت ما بیشتر روی ارتفاعات بود. استعداد نیرویی ما چهار گردان بود و نیروی زیادی نداشتیم. البته بیشتر نیروها در پایگاهی که در سردشت داشتیم، مستقر بودند.

ما در این دوره جنگ هم در جنوب نیرو داشتیم و هم در غرب؛ یعنی ما نیروهای تخریب را در همه مناطق جنگی تقسیم و مستقر کرده بودیم. هدف ما در این منطقه، ارتفاعات «ماووت و اسپیدار» بود که این ارتفاعات مشرف به شهر سلیمانیه عراق بود. از زمستان به منطقه آمده بودیم و پیوسته در منطقه شناسایی می کردیم. البته قرارگاه، شناسایی اولیه را انجام داده بود که اطلاعات کلی را در اختیار ما گذاشته بود و ما باید مسیرها را برای عبور دادن نیروهای خودمان شناسایی می کردیم.

عراقی ها در این منطقه استحکامات زیادی نداشتند؛ چون فکر نمی کردند ایرانی ها در این منطقه عملیاتی انجام بدهند. میدان های مین دشمن در این منطقه بیشتر سه یا چهار ردیفه بود. آن هم در اطراف پایگاه های استقرارشان.

میدان های مین اغلب قدیمی بودند؛ چون منطقه مرزی بود. ما بیشتر در روشنایی روز مسیر را شناسایی و اگر مینی در بین راه بود، خنثی می کردیم. گردان ها هم شب ها عملیات انجام می دادند. طول عملیات حدود ۱۰ روز بود که پس از آن به عقب برگشتیم...»

(مصاحبه، مهدی جمشیدیان)

«...مسیر حرکت خیلی سخت بود. باران هم آمده و زمین لغزنده شده بود. چند جای مسیر هم پرتگاه داشت که باید خیلی مواظبت می کردیم تا کسی از پرتگاه نیفتد. به هر زحمتی بود از ارتفاعات بالا رفتیم. راه طولانی نبود؛ اما مسیر سخت و مشکل بود. بدون تلفات به اهداف تعیین شده رسیدیم و مستقر شدیم. در این عملیات تعدادی اسیر نیز گرفتیم و فقط آقای ناصر سلیمانی زخمی شد.

بعد از عملیات خواستیم برگردیم که خبر دادند در ادامه مسیر، بلدوزر یکی از یگان‌ها به چند مین رسیده است و شما بیایید آن‌ها را خنثی کنید. خوشبختانه عراقی‌ها منطقه را ترک و فرار کرده بودند. من، جواد خیرالهی و یک نفر دیگر که اسمش را به خاطر ندارم، برای خنثی کردن مین‌ها رفتیم. سه ردیف مین بود. هرکدام بالای یک ردیف نشستیم و کار را با هم شروع کردیم. در ردیف دوم هم کار را به موازات هم شروع کردیم. سطح زمین شیب‌دار بود. در ردیف سوم به یک مین زنگ‌زده رسیدم. معلوم بود این مین از سال‌ها قبل بوده که مرز را مین‌گذاری کرده بودند. مین را کمی تکان دادم؛ باز نشد. دوباره حرکت دادم باز هم آزاد نشد؛ اما در حرکت سوم ناگهان مین منفجر شد که نور شدیدی به چشمانم خورد و همه صورت‌م سوخت و خون از آن سرازیر شد. چاشنی پرتاب عمل کرد؛ ولی خوشبختانه چاشنی انفجاری عمل نکرد. بعد هم بلند شدم و با کمک خیرالهی به زحمت به عقب برگشتیم...»

(مصاحبه، مرتضی رفیعی)

اهم اقدامات تخریب در عملیات کربلای ۱۰:

- شناسایی منطقه؛
- علاوه بر حفظ منطقه جنوب و کنترل آن از نظر فعالیت‌های تخریب، اعزام گروهی از نیروها به غرب کشور؛
- باز کردن معبر و خنثی‌سازی مین‌های پراکنده در منطقه؛
- تقویت آموزش نیروهای تخریب متناسب با منطقه غرب.

عملیات نصر ۵

عملیات کربلای ۱۰ که پایان یافت، هنوز بعضی از جاهای منطقه تثبیت نشده بود و درگیری‌های پراکنده وجود داشت که به جهت تکمیل عملیات کربلای ۱۰ و رسیدن به نتیجه نهایی عملیات تکمیلی با عنوان نصر ۵ اتفاق افتاد. در این باره برادرزاده سیدحسن یاسینی این گونه روایت می‌کند:

«...عملیات نصر ۵ ادامه کربلای ۱۰ بود. من مسئول تخریب گردان بودم. شب با آقای افسرزاده و حاج علی زاهدی، فرمانده لشکر امام حسین (ع) در سنگر بودیم. قرار بود اگر کاری پیش آمد ما به حاج مهدی و بچه‌های تخریب بگوییم. نیمه‌های شب بی سیم زدند که بچه‌های تخریب با مشکل روبه‌رو شده‌اند و شما باید با آقای افسرزاده به خط بروید. ساعت ۱۲ شب بود و فاصله ما با خط زیاد. در فکر بودم که چطور خودم را به بچه‌ها برسانم که یکی از بچه‌های اطلاعات عملیات گفت:

- معلوم نیست بتوانی گردان را پیدا کنی. بیا حداقل شما را با موتور تا نزدیک منطقه برسانم.

ایشان تاحدودی که خودش منطقه را می‌شناخت، مرا راهنمایی کرد. با گرایی که از منطقه گرفتم، خودم را به نیروهای گردان رساندم. در جاده آسفالت که به سلیمانیه می‌خورد، گردان مشکل پیدا کرده بود. وقتی به نیروها رسیدم، دیدیم گردان کف جاده سلیمانیه خوابیده و پنج شش تا تیربار دوشکا روی جاده کار می‌کند. گفتند:

- این جاده را ما صبح می‌خواهیم و اگر باز نشود، محورهای دیگر هم دچار مشکل می‌شوند.

منطقه سرسبزی بود. مین‌های کیکی کاشته بودند. به ظاهر دو نفر هم از ناحیه

پا آسیب دیده بودند که در روحیه بچه‌ها تأثیر بدی گذاشته بود.

آقای شفيعی را که دیدم، گفت:

- محور باز نشده و اولین کاری که باید بکنید، این است که آن را باز کنید.

عراقی‌ها در ارتفاعات روبه‌رو بر ما تسلط داشتند. فاصله ارتفاع با جاده هم زیاد بود. با آقای افسرزاده هرطوری بود، مسیری را پیدا کردیم و خودمان را روی تپه رساندیم.

خوشبختانه در جاده آسفالت مین نبود؛ اما روی تپه‌ای که مشرف به جاده بود، عراقی‌ها انواع مین‌های کیکي، گوجه‌ای، تلویزیونی و ام ۱۶ را کاشته بودند.

زمانی که روی یال تپه می‌رفتیم، با آقای افسرزاده تصمیم گرفتیم در دو مسیر حرکت کنیم تا اگر یکی از ما دو نفر زخمی شد، آن یکی بتواند محور را باز کند. این‌طور هم بچه‌ها پخش می‌شدند و هم می‌توانستیم زودتر آن‌ها را روی تپه هدایت کنیم. متأسفانه افسرزاده روی مین رفت و پاهایش قطع شد. در نیمه‌های راه بودیم. کمک‌های اولیه را برایش انجام دادیم و راهنمان را در پیش گرفتیم.

کم‌کم جای پایی باز کردم. دو نفر از آرپی‌جی‌زن‌های گردان را بالا کشیدم. حالا گردان هم روحیه گرفته بود و همگی می‌گفتند بچه‌های تخریب جلو هستند. اول سراغ کالیبرها رفتم و گفتم که چند تا آرپی‌جی شلیک کنند؛ چون شلیک آن‌ها بی‌تأثیر نبود و نیروها می‌توانستند پیشروی کنند.

تمام فکر و ذکر ما این بود که چگونه محور را باز کنیم تا بچه‌ها روی تپه مسلط شوند که الحمدلله توانستیم محور را باز کنیم. افسرزاده را نیز با مجروحان به عقب بردند و موفق شدیم جاده را تثبیت کنیم...»

(مصاحبه، سید حسن یاسینی)

اهم اقدامات تخریب در عملیات نصر ۵:

- آزادسازی ۲۵۰ کیلومتر از خاک عراق و ارتفاعات نزدیک شهر ماووت؛
- شناسایی منطقه با کمک و همکاری نیروهای قرارگاه رمضان؛
- خنثی سازی مین های پراکنده در منطقه و به خصوص مسیر عبور بلدوزرها و نیروها.

عملیات والفجر ۱۰

مشخصات کلی عملیات

۲۵ اسفندماه ۱۳۶۶	تاریخ و سال عملیات
والفجر ۱۰	نام عملیات
حلبچه و سد دربندیخان	منطقه عملیاتی
یک معبر	تعداد معبر
یک مرحله	مراحل عملیات
یک محور	تعداد محورهای عملیاتی
بهمن ماه ۱۳۶۶	تاریخ آغاز مأموریت تخریب
زمستان ۱۳۶۶	تاریخ استقرار گردان ها در منطقه
حدود ۱۰ روز	تاریخ پایان مأموریت
یک هفته قبل از عملیات	تاریخ باز کردن معبرها قبل از عملیات

هدف عملیات: آزادسازی بخشی از استان سلیمان

مشخصات سازمان رزمی

نام فرمانده لشکر	حاج علی زاهدی
نام فرمانده تخریب	مهدی جمشیدیان
نام جانشین اول	محمود قنبری
نام جانشین دوم	
نام عملیات	والفجر ۱۰
منطقه عملیاتی	حلبچه و دربندیخان
تعداد نیروهای تخریب در عملیات:	حدود ۲۰ نفر
تعداد شهدای تخریب این عملیات	۱۰ شهید

مشخصات نیروهای واحد تخریب در عملیات والفجر ۱۰

محمود قنبری	عبدالله کریم‌خواه	محمد کیانی	قاسمعلی قرمزی
مهدی جمشیدیان	اسحاق اسکندری	بهمن هاشمی	علیرضا لطفی
مهدی لندی	محمد اسماعیلی	منصور مصباح	اسدالله جریده‌ای
جواد خیرالهی	محمد بوگری	احمد دربامامی	محمد عظیمی
یوسفی			

آمار شهدای عملیات والفجر ۱۰

محمد کیانی	اسحاق اسکندری	احمد دربامامی	محمد عظیمی
بهمن هاشمی	محمد اسماعیلی	اسدالله جریده‌ای	قاسمعلی قرمزی
منصور مصباح	محمد بوگری		

اشاره اجمالی به عملیات والفجر ۱۰

عملیات والفجر ۱۰ در منطقه عمومی نوسود ایران و حلبچه عراق در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۵ با رمز "یا محمد ابن عبدالله" آغاز شد. عملیات در منطقه عمومی حلبچه به اجرا درآمد که از شرق دارای کوه‌های مرتفع و صعب‌العبور بود؛ ولی خود شهر در دشتی که به دریاچه دربندیخان و سد مهم آن منتهی می‌شد قرار داشت.

در اواسط روز ۱۳۶۶/۱۲/۲۶ در حالی که مردم حلبچه گروه گروه به طرف مرزهای ایران در حرکت بودند منطقه مورد هجوم هواپیماهای عراق با پرتاب گسترده بمب‌های شیمیایی قرار گرفت که حدود ۵۰۰۰ نفر از کردهای عراقی در این حمله شهید شدند و شهر حلبچه به یک شهر مرده تبدیل گردید.

(احمد پور احمد، جغرافیای عملیات ماندگار دفاع مقدس، ص ۴۲۰)

نقش لشکر امام حسین در عملیات والفجر ۱۰

لشکر امام حسین علیه السلام در این عملیات مأموریت تصرف ارتفاعات کانی کروشکان، شاخ بالامبو، تمورژنان و تصرف ارتفاعات مشرف بر جاده آسفالت دارزرین را داشت.

در مرحله اول، لشکر امام حسین علیه السلام در منطقه «کلور» اسکله‌ای را جهت پشتیبانی یگان‌های رزم احداث کرد. گردان‌های امیرالمؤمنین علیه السلام، یا مهدی عجل‌الله فرجه شریف و موسی بن جعفر علیه السلام به ترتیب مأمور تصرف ارتفاع «کانی کروشان، شاخ بالامبو و تیمورژنان» بودند که با دادن کمترین تلفات در ساعات اولیه عملیات، اهداف از پیش تعیین شده خود را تصرف و در همان منطقه پدافند کردند.

در ادامه عملیات، گردان امام حسین علیه السلام و گردان یا زهرا سلام‌الله علیها مأمور به تصرف ارتفاعات مشرف به جاده آسفالت شدند. بعد هم به همراه گردان موسی بن جعفر علیه السلام مأموریت تصرف توپخانه دشمن و پادگان «دوجله» را بر عهده گرفتند؛ که این کار با موفقیت و اسارت تعداد زیادی از نیروهای دشمن و بمباران شیمیایی عراق در شهر حلبچه به پایان رسید..

(شناسنامه لشکر امام حسین علیه السلام در دفاع مقدس، احمد رضا عشوریون، ۱۳۹۹)

نظر به اینکه اهداف این عملیات در عمق سی کیلومتری خاک عراق بود، شرایط سازماندهی خاصی برای گردان‌ها تعریف شد. بیشتر نیروهای تخریب هم به گردان‌ها مأمور شدند تا با برطرف کردن موانع، راه را برای انجام مأموریت و حمله به جبهه عراق باز کنند. در این خصوص برادران تخریب چنین روایت می‌کنند:

«...در منطقه عملیاتی والفجر ۱۰ ما را ابتدا به پادگان «گرمک» بردند و از آنجا قرار شد، شناسایی تازه‌ای را شروع کنیم. شناسایی ما اطراف شهر حلبچه و خط پدافندی عراق بود.

شناسایی در این منطقه کوهستانی و در روز بسیار سخت بود و بیشتر شب‌ها به شناسایی می‌رفتیم. در این شناسایی‌ها اغلب با لباس کردی یا بومی-محلی می‌رفتیم تا اگر عراقی‌ها ما را دیدند، فکر کنند بومی‌های منطقه هستیم. ما هم همان‌جا روی تپه‌ها و ارتفاعات در کپره‌های مردم بومی مستقر می‌شدیم.

مردم بومی همکاری خوبی با ما داشتند. ما اغلب قبل از طلوع آفتاب عبور می‌کردیم و طوری که دیده نشویم، مسیر را شناسایی می‌کردیم. با شناسایی‌هایی که انجام دادیم، متوجه شدیم خوشبختانه عراقی‌ها استحکامات زیادی در منطقه ندارند و تنها به یک حلقه سیم خاردار و چند مین پراکنده اکتفا کرده‌اند.

چون منطقه کوهستانی بود و امکان عبور دشتبانی و دستگاه‌های مکانیزه وجود نداشت، از مین‌های ضد خودرو و ضدتانک خیلی استفاده نشده بود. البته گاهی اگر جاده‌ای بود، شاید با دوسه تا مین بسته می‌شد. شب عملیات که گردان‌های رزمی آمدند، مأموریت ما باز کردن معبر و میدان مین بود که انجام دادیم. الحمدلله عملیات با موفقیت انجام شد و شهر حلبچه آزاد و به تصرف رزمندگان اسلام درآمد. ظهر عملیات بود که با بمباران شیمیایی عراق، فاجعه قرن اتفاق افتاد و تعداد زیادی از رزمندگان و مردم بی‌دفاع حلبچه مظلومانه به شهادت رسیدند....»

(مصاحبه، عباس یاری‌پور)

«...ما از اولین گروه‌هایی بودیم که وارد منطقه شدیم. ابتدا به منطقه «کلر» رفتیم و بعد به رودخانه «دوآب» رسیدیم. این رودخانه را به این جهت «دوآب» می‌خواندند که از اتصال دو رودخانه «لی لی» و یک رودخانه دیگر تشکیل می‌شد و سرانجام به سد «دربندیخان» می‌ریخت. ما در انتهای سرچشمه دربندیخان و در کنار این رودخانه‌ها بودیم. آخر زمستان بود و شب عید. آب‌وهوای بهاری، کوهستان و تپه‌های سرسبز چشم هر بیننده‌ای را خیره می‌کرد.

وقتی که هوا و زیبایی منطقه را دیدیم، هوای عملیات از سرمان پرید. یکی دو روز اول این حالت را داشتیم و محو زیبایی‌های طبیعت شده بودیم.

پس از استقرار، کار شناسایی را به اتفاق نیروهای اطلاعات عملیات انجام دادیم. در یکی دوشبی که گشت و شناسایی داشتیم، متوجه شدیم دشمن کمترین موانع را در منطقه دارد؛ زیرا تصور اینکه ما در این منطقه عملیاتی داشته باشیم را نمی‌کرد. تنها کاری که عراقی‌ها کرده بودند، در مسیرهای دشت صاف که احتمال نفوذ ما را می‌دادند، تعدادی مین واکسی چیده بودند.

مسیر شناسایی ما در قسمت دربندیخان و رودخانه بود و کاری به خشکی نداشتیم. با این حال در منطقه اگر به میدان مین برخورد می‌کردیم، آن‌ها را خنثی و جمع‌آوری می‌کردیم.

با شروع عملیات ابتدا یک معبر در کنار دریاچه دربندیخان گشودیم و صبح با بچه‌ها از معبر عبور کردیم. نیروهای پیاده هم پشت سر ما رسیدند. سیم‌خاردهای کنار رودخانه را چیدیم و توی جاده حلبچه افتادیم.

ما سمت راست ارتفاعات «بالامبو و تیمورژنان» بودیم که در کنار تیمورژنان مستقر شدیم تا دستور بعدی برسد.

یک روز بعد مین‌های پراکنده و سیم‌های خاردار حاشیه سد را جمع‌آوری کردیم. نیروها تا پشت شهر حلبچه به پیش رفته بودند. کار زیادی نداشتیم. با جواد خیرالهی و یک موتور وارد حلبچه شدیم. مردم روی پشت‌بام‌ها برایمان

دست تکان می‌دادند و ابراز خوشحالی می‌کردند که ناگهان هواپیماهای عراقی از راه رسیدند و شهر را بمباران کردند. صدای بمب‌ها خفیف بود. احتمال دادیم که شیمیایی زده باشند؛ ولی باورمان نمی‌شد صدام روی مردم کشورش شیمیایی بزند و جنایت قرن را به نام خود ثبت کند. کمی که جلوتر رفتیم، دیدیم مردم در حال فرار هستند و بوی تند گاز شیمیایی به مشام ما هم رسید. فوری چفیه‌های خود را خیس کردیم و سروصورت خود را بستیم. بعد هم در جهت خلاف مسیر گاز از شهر فرار کردیم و خودمان را به نیروها رساندیم و گفتیم که عراق تو شهر بمب شیمیایی زده است. همه به بیرون شهر فرار می‌کردند که از هول و اضطراب در بین راه صدمات زیادی هم دیده بودند و رزمندگان به کمک آن‌ها شتافتند.

در این چند روزی که آنجا بودیم، گاهی در جاده‌سازی به کمک مهندسی می‌رفتیم. مهندسی در سمت سید صادق جاده می‌زد تا راه تدارکات باز شود. تا اینکه به یک سنگ بزرگ برخورد کرده بودند. حاج حسن فتاحی از ما کمک خواست تا با انفجارات راه را برای مهندسی باز کنیم. ما هم علاوه بر این، سیم خاردارها و مین‌های پراکنده را جمع‌آوری کردیم و می‌خواستیم به عقب بیاوریم. به حاج حسین رضایی (مسئول خط) گفتیم: ما مقداری وسیله اضافی داریم و می‌خواهیم به عقب ببریم. او گفت:

- سیم خاردار و مین‌ها را رها کنید و هرچه وسیله شخصی دارید بار بزنید و به جنوب بروید؛ چون عراق به فاو حمله کرده است.

این خبر را که شنیدیم، انگار کوه‌ها دور سرمان چرخید. خبر خوشی نبود. باعجله وسایلمان را جمع کردیم و به طرف جنوب حرکت کردیم...»

(مصاحبه، مهدی لندی)

«...زمستان ۱۳۶۶ بود که ما را به کردستان اعزام کردند. با استقرار در منطقه، کارمان را شروع کردیم. ابتدا منطقه را شناسایی کردیم و با موقعیت جغرافیایی

خودمان آشنا شدیم. بعد هم آموزش‌های مربوط به مناطق کوهستانی را داشتیم و بچه‌ها تجربیات خود را به هم انتقال می‌دادند.

جنگ در کردستان ویژگی‌های خودش را داشت. ما هم با عراقی‌ها می‌جنگیدیم و هم باید حواسمان به گروه‌های کومله، دموکرات و منافقین می‌بود تا به ما آسیبی نرسانند.

در این عملیات اگرچه گروه تخریب کار خودش را می‌کرد؛ ولی به خاطر فاصله زیادمان با عراقی‌ها و صعب‌العبور بودن راه، هردو نفرمان را مأمور یک گردان کردند. من و عبدالله کریم‌خواه هم به گردان یا مهدی به فرماندهی آقای صالحی اعزام شدیم.

حدود ۵ روز قبل از عملیات وارد منطقه شدیم و برای انجام عملیات ما را تجهیز کردند. قبل از عملیات تا کنار دریاچه دربندیخان می‌رفتیم. ما درست ۲۴ ساعت قبل از عملیات حرکت کردیم؛ با قایق از دریاچه عبور کردیم و بقیه راه را باید پیاده می‌رفتیم. گردان در یک خط می‌رفت و تپه‌های منطقه را به صورت مارپیچ در سیاهی شب ادامه داد. مسیر زیادی رفتیم. در نیمه‌های شب بود که گردان را نگه داشتند و در پناه یک تپه که غارمانند بود، استراحت کردیم. آن شب را با باد خنکی که می‌وزید، گذراندیم. شب را در آنجا اتراق کردیم و فردا بعد از ظهر به راهمان ادامه دادیم که با تاریک شدن هوا ما به نزدیک خط عراقی‌ها رسیدیم. با احتیاط به پیش می‌رفتیم. عراقی‌ها بالای سرمان بودند و گاهی هم گرازهای وحشی ما را می‌ترساندند. در بین راه استراحت کوتاهی داشتیم و از کنسرو و خرمایی که همراهمان بود، رفع گرسنگی می‌کردیم.

آماده دستور بودیم. من و کریم‌خواه قبل از گردان جلو رفتیم تا موقعیت میدان مین عراقی‌ها را بررسی کنیم. در مسیر ما تنها دوتا میدان مین کم‌عمق قرار داشت و تعدادی مین هم در جاده مالروها شده بود. گویا عراقی‌ها فکر نمی‌کردند که ما از این جبهه به آن‌ها حمله کنیم. به هر حال مین‌های پراکنده را جمع کردیم و

معبری به داخل میدان مین زدیم. کار ما حدود یک ساعت طول کشید که همان موقع گردان هم رسید و ما موفق شدیم آن را از میدان عبور دهیم. سنگر کمین عراقی‌ها آن طرف میدان مین بود که با سروصدای حرکت گردان بیدار شدند و با تیربار به سمت ما شلیک کردند. به دنبال آن‌ها نیروهای خط عراقی‌ها هم هشیار شدند و با ولوله‌ای که در خط آن‌ها افتاد، بدون هدف تیراندازی می‌کردند. از آتش عراقی‌ها چند نفری از ما شهید و زخمی شدند که با دستور فرمانده گردان دو نفر از آرپی جی زن‌ها سنگر کمین و سنگر تیربار عراقی‌ها را درهم شکستند و آتش دشمن خاموش شد. پس از عبور از خط عراقی‌ها، بیشتر سربازهایشان فرار کردند و ما به مسیر خود ادامه دادیم تا به ارتفاعات مشرف به حلبچه رسیدیم. جز همان میدان مین اولی هیچ مانع دیگری در مسیر نبود و ما به راحتی خط عراقی‌ها را فتح کردیم. هوا روشن شده بود که دیگر یگان‌ها مثل لشکر نجف اشرف و تیپ قمر بنی هاشم به مقصد خود رسیده بودند. فردای آن روز هم هواپیماهای عراقی حلبچه را بمباران شیمیایی کردند...»

(مصاحبه، مصاحبه، علیرضا لطفی)

اهم اقدامات تخریب در عملیات والفجر ۱۰:

- باز کردن معبرها در خط عراقی‌ها؛
- شناسایی کامل منطقه؛
- عبور دادن نیروهای گردان از خط عملیاتی.

پذیرش قطعنامه و اقدامات تخریب بعد از جنگ

شرح موقعیت

در ۲۷ تیرماه ۱۳۶۷ قطعنامه ۵۹۸ به طور رسمی از طرف ایران پذیرفته شد. اقدام ایران در پذیرش قطعنامه بازتاب به نسبت وسیعی داشت. عراقی‌ها که اوضاع را به سود خود ارزیابی می‌کردند و از اقدام ایران ناخشنود بودند، پذیرش قطعنامه را یک تاکتیک خواندند و تنها سه روز بعد از آن یعنی در ۳۱/۴/۱۳۶۷ عراقی‌ها تهاجم خود را در منطقه جنوب آغاز کردند. سپس در ۳۰ کیلومتری شمال خرمشهر مستقر شدند. وضعیت بسیار حساس بود و خرمشهر در آستانه سقوط مجدد؛ که امام با پیامی به فرمانده سپاه، بسیجیان را به جبهه فراخواندند و جلوی حملات عراق را گرفتند و آن‌ها را به عقب راندند.

در جبهه جنوب هنوز ارتش عراق به طور کامل تا خط مرزی عقب زده نشده بود که در ۳/۵/۱۳۶۷ منافقین همراه با ارتش عراق هجوم گسترده دیگری را از مرز سرپل ذهاب به ایران داشتند. آن‌ها وضعیت ایران را ازهم‌پاشیده ارزیابی می‌کردند و گمان می‌بردند که با یک ضربه و شوک، نظام جمهوری اسلامی فرو خواهد ریخت. این تنها فرصتی بود که در اختیار داشتند. با حمله منافقین و اطلاع مردم از این حمله که نامش را «فروغ جاویدان» گذاشته بودند، بسیجی‌ها فوری راهی غرب کشور شدند و به همراه سپاه و ارتش جلوی حرکتشان را گرفتند و سازمان آن‌ها را متلاشی کردند. عراق هم پس از این دو شکست و فشار سازمان ملل تن به پذیرش قطعنامه داد و در ۲۹/۵/۱۳۶۷ آتش‌بس بین دو کشور برقرار شد.

در این هنگام بود که سازمان ملل برای پایان دادن به جنگ و جلوگیری از درگیری‌های احتمالی، نیروهای میانجی خود را به سرتاسر مرزهای مشترک ایران و عراق گسیل داشت و به دنبال آن جلسات حل اختلافات برگزار شد و جنگ خاتمه یافت.

با پایان جنگ اغلب نیروها به شهرهایشان بازگشتند؛ ولی نیروهای تخریب در منطقه باقی ماند تا علاوه بر علامت‌گذاری تمام مناطق آلوده، به خنثی‌سازی و پاکسازی میدان‌های مین منطقه بپردازد؛ بنابراین به این شکل مأموریت جدید آن‌ها آغاز شد.

در همین رابطه و اتفاقاتی که پس از جنگ برای نیروهای تخریب می‌افتاد، برادر علی‌رضا لطفی چنین روایت می‌کند:

«...اواخر ۱۳۶۷ خدمتم تمام شد؛ ولی به خاطر خنثی‌سازی میدان‌های مین در منطقه، به اصرار آقای قنبری در منطقه ماندم.

بعد از جنگ دستور دادند که منطقه عملیاتی فتح‌المبین را باید پاکسازی کنید. حالا چند وقتی از جنگ می‌گذشت و خیلی از مین‌ها و مهمات جنگی سالم در زمین مانده بود. ما دو دستگاه تویوتا برداشتیم و با آب و شربت و مقداری تجهیزات رفتیم. دوتا هم فرغون برده بودیم و مین و گلوله‌ها را جمع میکردیم.

با تعدادی از دوستان به نامهای آقایان سلیمانی، کاظمی، محمدرضا رامفر، مجید حیدریان و محمود قنبری (فرمانده ما)، سرجمع ده پانزده نفری می‌شدیم.

ما با دوتا فرغونی که داشتیم گلوله‌هایی را که عمل نکرده بود و یا مین‌های رها شده در منطقه را جمع می‌کردیم. یک کانال بزرگ کنده بودند که آقای موسوی و دوستان انهدام مهمات و انفجارات را آنجا انجام میدادند. ما گلوله‌ها و مین‌ها را با فرغون ته این کانال میریختیم. آقای حیدریان که پاسدار رسمی بود، آن‌ها را توی گودال روی هم می‌چید. ماسوره بعضی از گلوله‌ها را هم که سالم و خوب بودند، باز می‌کرد و کنار می‌گذاشت تا به زاغه مهمات ببریم.

آقای قنبری به او گفت:

- نمیخواهد باز کنی! در حال حاضر فقط این‌هایی را که ماسوره دارد و خطرناک است روی آن‌ها نگذار. بگذار کنار آن‌هایی که محکم‌تر است یا پیش گلوله توپ‌ها که ماسوره‌هایش محکم‌ه است. این‌ها را زیر بچین و بقیه را روی آن‌ها.

این بنده خدا (مجید حیدریان) وقتی یکی از این خمپاره‌های ۱۲۰ را روی پایش گذاشت تا ماسوره‌اش را باز کند و ماسوره سفت شده بود و باز نمیشد، یک گلوله خمپاره دیگر را برداشت که روی سر ماسوره بزند؛ اما متأسفانه منفجر و یک پای او قطع می‌شود. بعد هم که به شهادت رسید.

ما حدود بیست متری با ایشان فاصله داشتیم. با این اتفاق کار تعطیل شد. به پایگاه برگشتیم. ما از این اتفاق وحشت کرده بودیم و وقتی آقای قنبری رنگ رخساره ما را دید، گفت:

- چه شده؟ چرا این قدر ترسیده‌اید؟

بعد هم با صحبت‌هایش، روحیه ما را عوض کرد. روز بعد، من اهواز امتحان گواهینامه داشتم. با آقای قنبری هماهنگ کردم و رفتم.

ظهر وقتی برگشتم، دیدم همه بچه‌ها ناراحت هستند و گریه میکنند. گفتم:

- چه شده؟

بچه‌ها هم آنچه گذشته بود را این‌طور تعریف کردند:

- ما صبح برای جمع کردن مهمات به همان منطقه رفتیم. با فرغون، مین‌ها را می‌آوردیم و داخل کانال می‌ریختیم. برای اینکه اتفاق دیگری نیفتد، آقای قنبری گفت باید بالای سر فردی که مهمات را می‌چیند، بایستید و نظارت و راهنمایی کند. خیلی حساس شده بود. گفت دیگر مهمات را با فرغون نریزید و آرام با دست بچینید.

آقای رامفر که سرباز وظیفه و پسر خیلی خوبی بود، داشت این‌ها را می‌چید و آقای قنبری هم بالای سرش ایستاده بود که ناگهان کل کانال منفجر شد. شهید رامفر به کلی پودر و فقط یک تکه از پایش پیدا شد و پوتیش. آقای قنبری هم که بالای کانال ایستاده بود، یک ترکش به صورتش اصابت کرد و مرغ روحش سبک‌بار از دامگه خاک بر اوج افلاک پرید و به شهادت رسید.»

(مصاحبه، علیرضا لطفی)

در خصوص پایان جنگ و ادامه کار تخریب، حاج مهدی لندی چنین گزارش می‌کند:

«...جنگ تمام شده بود؛ اما هنوز گروه تخریب در منطقه حضور داشتند تا میدان‌های مین، مین‌های پراکنده و مهمات عمل‌نکرده را خنثی و جمع‌آوری کنند. ما دیگر دغدغه خمپاره‌های دشمن را نداشتیم و از صبح تا شب کارمان شده بود، خنثی‌سازی مواد منفجره در منطقه. کار یک روز و دو روز هم نبود. ماه‌ها و حتی سال‌ها این کار طول کشید. البته این مأموریت هم سختی خودش را داشت و باید با احتیاط کارمان را جلو می‌بردیم. گاهی هم انفجاری رخ می‌داد و بازهم شهیدی تقدیم اسلام و انقلاب می‌کردیم. درست مثل ۱۳۶۷ که برادرزاده محمود قنبری (مسئول این اواخر تخریب) به شهادت رسید.

در ۱۳۶۹ بود که عراق به کویت حمله کرد. ما همچنان در مناطق عملیاتی هم سنگر داشتیم و هم پایگاه و در حال پاکسازی منطقه بودیم که خبر حمله عراق به کویت را شنیدیم. با این حمله، مردم کویت که بیشتر هم خارجی‌های مقیم کویت بودند، به سمت مرز ایران می‌گریختند و از هر راهی که می‌دانستند خودشان را از آنجا دور می‌کردند. یکی از بزرگ‌ترین راه فرار آن‌ها شلمچه بود که از این مسیر به سمت ایران می‌آمدند.

آقای زاهدی که فرماندهی لشکر را به عهده داشتند، ما را خبر کرد و باهم به دژ مرزی رفتیم تا مسیر ورود فراریان از کویت را بررسی کنیم. منطقه آلوده بود؛ به همین خاطر آقای زاهدی دستور دادند که یک جاده به عرض ۱۵ متر را برای ورود کویتی‌ها پاکسازی کنیم تا کسی در این مسیر آسیب نبیند. البته برای چگونگی ورود آن‌ها مسئولین امنیتی و دولتی خوزستان نیز برای ثبت آمار و مشخصات آن‌ها حضور داشتند که ما کاری به آن‌ها نداشتیم و مأموریت ما جدای از آن‌ها بود. تمام امکانات خود را به کار گرفتیم و موفق شدیم در کمترین زمان ممکن، مسیر نهر عریض تا شهرک ولی‌عصر و تا پشت بصره را پاکسازی کنیم. آن موقع مسئولیت محور و منطقه را حاج حسین رضایی‌برزانی بر عهده داشتند. ایشان در کار خود خیلی جدی و سختگیر بود. همیشه هم در این فکر بودم که در طول جنگ ما طوری نشدیم؛ ولی می‌ترسم به خاطر سختگیری‌های

ایشان اینجا شهید بشویم. تا اینکه روزی که رفته بودیم مینکوب به منطقه بیاوریم، در راه دچار حادثه شدیم و بالاخره کارمان به بیمارستان کشید و ما را به اصفهان منتقل کردند.»
(مصاحبه، مهدی لندی)

اهم اقدامات تخریب پس از جنگ:

- پاک سازی مناطق آلوده؛
- خنثی سازی مین های مانده در منطقه؛
- جمع آوری و امحاء مهمات و گلوله های عمل نکرده رها در منطقه؛
- حضور پیوسته نیروهای تخریب تا سال ها پس از جنگ در منطقه؛
- همکاری و کمک به نیروهای تفحص در پیدا کردن پیکرهای به جا مانده در مناطق عملیاتی.



ضمائم





تعریف و اصطلاحات نظامی تخریب^۱

تعریف تخریب

تخریب یعنی ویران‌سازی و خرابکاری و در امور نظامی به فرد خرابکار، تخریبچی گویند. تخریب به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱- **تخریب مصنوعی:** تخریبی است که انسان در آن نقش دارد و خودبه‌خود در طبیعت به وجود نمی‌آید. انواع آن هم عبارت‌اند از:

الف) ساده که با استفاده از وسایلی مانند بیل و کلنگ ایجاد می‌شود؛

ب) مکانیکی تخریبی است که در آن از وسایلی مانند لودر، بیل مکانیکی و... استفاده می‌کنند؛

ج) انفجاری تخریبی است که در آن از مواد منفجره از قبیل تی‌ان‌تی، دینامیت و سی ۴ استفاده می‌شود؛

۲- **تخریب طبیعی:** تخریبی است که بر اثر حوادث طبیعی و غیرمترقبه اتفاق می‌افتد و انسان در به وجود آوردن آن نقشی ندارد؛ مانند سیل، زلزله، طوفان یا... .

مین چیست؟

مین مقداری ماده منفجره یا ماده دیگری است که در محفظه‌ای فلزی، چوبی یا پلاستیکی در اندازه‌های گوناگون قرار دارد و برای نابودی خودروها، کشتی‌ها، قایق‌ها، هواپیماها و آسیب زدن

۱- تخریبچی جانباز محمدرضا حیدری در مورد تعریف اصطلاحات تحقیق کرده و به نگارش درآورده که در اینجا خلاصه‌ای از آن آمده است.

و زخمی کردن نیروی انسانی به کار می‌رود.

بر اساس تعریف مندرج در پیمان «اتاوا»، مین هر وسیله‌ای است که روی سطح زمین یا زیر خاک قرار می‌گیرد و طوری طراحی شده که بر اثر حضور، نزدیکی و یا با تماس یک فرد منفجر شود.

انواع مین

مین‌های انفجاری که خود به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند:

۱- **مین‌های ضدنفر:** مین‌های ضدنفر پس از انفجار با تولید موج انفجار و یا پرتاب ترکش‌های فلزی انسان‌ها را می‌کشد و یا شدید مجروح می‌کند؛ مثل تلویزیونی، ام ۱۸، آ ۱، سوسکی، صخره‌ای، ام ۴، ام ۱۶، ام ۳۵، خوشه‌ای، کپسولی، والمرا، پدالی، کیک، لغزنده، واکسی، قمقمه‌ای، گوجه‌ای و

۲- **مین‌های ضدتانک:** مین‌های ضدتانک مواد منفجره بیشتری دارند و علیه تانک‌ها و خودروها به کار می‌رود؛ مثل سبک ام ۲، قابلمه‌ای، لغزنده‌ای، کائوچویی، آتن دار ام ۲۱، تی ام آ ۱-۶، تایمری و

انواع مین‌های ضدنفر

الف - مین‌های ضدنفر ترکش‌دار (ترکشی): این نوع مین‌ها به گونه‌ای ساخته شده‌اند که پس از انفجار به وسیله قطعاتی که پرتاب می‌شود باعث مرگ و جراحت افراد می‌گردد. اغلب این مین‌ها یک بدنه فلزی دارند که پس از منفجر شدن مین؛ قطعه قطعه می‌شوند یا اینکه ساجمه‌ها و قطعات فلزی دارند که انفجار، آن‌ها را تبدیل به ترکش‌های مهلک می‌کند.

به‌طور کلی سه نوع مین ضدنفر ترکش‌دار وجود دارد: ۱- مین‌های روی پایه ۲- مین‌های جهت‌دار ۳- مین‌های جهنده.

مین‌های ضدنفر ترکش‌دار به گونه‌ای ساخته شده‌اند که پس از انفجار به وسیله قطعاتی که

پرتاب می شود باعث مرگ و جراحت افراد می گردد. اغلب این مین ها یک بدنه فلزی دارند که پس از منفجر شدن مین؛ قطعه قطعه می شوند، یا اینکه ساچمه ها و قطعات فلزی دارند که انفجار آن ها را تبدیل به ترکش های مهلک می کند.

به طور کلی سه نوع مین ضد نفر ترکش دار وجود دارد: مین های روی پایه، مین های جهت دار و مین های جهنده.

۱- مین های ضد نفر ترکش دار روی پایه

متداول ترین نوع مین های ضد نفر ترکش دار، مین های روی پایه هستند و طوری طراحی شده اند که بتوان آن ها را روی پایه های چوبی یا فلزی که در زمین فرو رفته اند کار گذاشت تا حدود ۲۱ سانتی متر بالاتر از سطح زمین قرار بگیرند.

۲- مین های ضد نفر ترکش دار جهت دار

مین های ضد نفر ترکشی جهت دار به شکلی است که هنگام انفجار، انبوهی ترکش را در یک سمت پرتاب می کند. اغلب آن ها به شکل یک جعبه مستطیلی خم شده اند و ضخامت یک کتاب جیبی را دارند. جعبه مذکور روی دو سری پایه قرار می گیرد و اغلب به رنگ های زیتونی، خاکستری، سیاه یا قهوه ای هستند.

بیشتر ترکش های این نوع مین ها در یک کمان افقی ۶۰ درجه و یک ارتفاع عمودی ۲ متری پرتاب می شوند که ممکن است تا فاصله ۵۰ متری از مین، باعث جراحات وخیم یا مرگ افراد بشود. انواع دیگر این مین ها، بزرگ و دایره ای شکل هستند و ترکش های خود را مانند یک تفنگ ساچمه ای در یک فضای مخروط باریک پرتاب می کنند. این مین ها قادر به کشتن افراد و نیز از بین بردن وسایل نقلیه مسافری، وانت، کامیون کوچک و جیب هستند.

۳- مین های ضد نفر ترکش دار جهنده

مین های ضد نفر ترکشی جهنده به شکل استوانه است و یک ماسوره لوله ای با چند شاخک دارد که از بالای آن ها خارج شده است. قطر آن ها اغلب حدود ۱۵ سانتی متر و ارتفاعشان ۲۸ سانتی متر است.

طبق معمول وقتی این مین‌ها کار گذاشته می‌شوند، فقط شاخک‌ها را که از زمین خارج مانده است را می‌توان دید. این مین‌ها اغلب به رنگ‌های زیتونی، خاکستری، سیاه، برنز، سبز یا قهوه‌ای هستند و رنگ نمی‌شوند (شاخک‌های آن‌ها اغلب فلز رنگ نشده طبیعی است).

ب) مین‌های زمینی ضدنفر

مین زمینی ضدنفر، مینی است که برای مجروح کردن یا کشتن یک نفر یا بیشتر طراحی شده است. وقتی کسی روی این مین‌ها پا بگذارد یا سیم تله آن کشیده شود، منفجر می‌شوند؛ ولی ممکن است به مرور زمان یا با وسایل تحت کنترل نیز منفجر شوند. مین‌های ضدنفر ممکن است زیر زمین، روی سطح زمین یا بالاتر از سطح زمین قرار داده شوند.

ج) مین‌های انفجاری

مین‌های انفجاری اغلب بسیار ارزان‌قیمت است و متداول‌ترین مین‌های ضدنفر در جهان هستند. طبق معمول این مین‌ها استوانه‌ای شکل هستند و بین ۷ تا ۱ سانتی‌متر قطر و ۵ تا ۱۰ سانتی‌متر ارتفاع دارند. درعین حال برخی از مین‌های انفجاری مستطیل شکل یا به شکل «جعبه کفش» هستند. اندازه آن‌ها بین ۱۰×۱۸ تا ۱۵×۳۰ سانتی‌متر است و شکلی مانند جعبه‌های چوبی یا پلاستیکی دارد.

انواع مین ضدتانک

- ۱- **مین ضدتانک انفجاری:** این نوع مین تنها منجر به از کار افتادن تانک می‌شود و مقدار خرج آن به اندازه‌ای نیست که تانک را کامل منهدم نماید.
- ۲- **مین ضدتانک ترکشی:** این نمونه از مین‌ها دارای خرج گود است و در روی خرج یک پلیت فولادی قرار دارد. هنگام انفجار مین، این قطعه فولادی گداخته می‌شود و با سرعت بسیار بالایی به زیر تانک برخورد می‌نماید؛ که بر اثر برخورد، سوراخ ایجاد و گازها و گرمای حاصل از انفجار وارد تانک می‌شود و باعث انهدام کامل تانک و از بین رفتن نفرات می‌گردد.

۳- **مین‌های ضدتانک خارج از مسیر:** این دسته اغلب حسگر دارد و از پیشرفته‌ترین مین‌های ضدتانک است. این نوع مین، تانک را از فاصله‌ای دور تشخیص می‌دهد، هدف‌گیری می‌کند و یک راکت به‌سوی آن پرتاب می‌نماید.

گروه‌بندی‌های فرعی مین‌ها

- ۱- **مین صوتی:** با امواج منتشرشده از هدف، منفجر می‌شود.
- ۲- **مین ضد هوابرد:** در محل‌های احتمالی پیاده شدن نیروهای هوابرد کار گذاشته می‌شود.
- ۳- **مین ضد نفر:** مینی برای وارد کردن تلفات و ضایعات به افراد پیاده دشمن و ناتوان کردن آن‌ها.
- ۴- **مین ضدتانک:** تانک را از تحرک می‌اندازد یا باعث انهدام آن می‌شود.
- ۵- **مین کف‌نشین:** پس از رها شدن از ناو، زیردریایی یا هواپیما، در کف دریا قرار می‌گیرد و حسگرهای عمل‌کننده از نوع مغناطیسی، آوایی و فشاری دارد و برای نابودی شناور سطحی و زیرسطحی به کار می‌رود.
- ۶- **مین جهنده ضد نفر:** نوعی مین ضد نفر با خرج کوچکی است که بدنه مین را به هوا پرتاب می‌کند و موجب می‌شود مین در بلندی سه یا چهارپایی (فوتی) منفجر و تکه‌های آن در کلیه جهت‌ها پرتاب می‌شود.
- ۷- **مین شیمیایی:** حاوی مواد شیمیایی سمی برای کشتن افراد، از کار انداختن وسایل یا آلوده کردن زمین است.
- ۸- **مین دورفرمان:** از ایستگاه فرمان راه دور، هدایت و منفجر می‌شود.
- ۹- **مین تأخیری:** مدتی پس از تحریک شدن منفجر می‌شود و اغلب پشت سر نیروهای عقب‌نشینی‌کننده و برای به ستوه آوردن و انهدام نیروهای تعقیب‌کننده دشمن به کار می‌رود.
- ۱۰- **مین تمرینی:** گونه‌ای مین آموزشی است که از نظر اندازه، شکل و وزن مشابه مین جنگی است و برای تمرین‌های لجستیکی استفاده می‌شود.

۱۱- **مین فوگاز:** به محض انفجار آن، تکه‌های فلزی یا اشیای دیگر در جهت‌های پیش‌بینی شده پرتاب می‌شود.

۱۲- **مین بی‌اثر:** گونه‌ای مین آموزشی است که از نظر اندازه، شکل و وزن همانند مین جنگی است؛ اما کلیه مواد منفجره و آتش‌زای آن بی‌اثر است.

۱۳- **مین مهارشده:** با استفاده از لنگر در کف دریا (در مناطق حساس دریا) مهار می‌شود. این مین در عمق متناسب با آب‌خور کشتی‌ها غوطه‌ور است و با برخورد بدنه کشتی به آن منفجر می‌شود.

۱۴- **مین مشقی:** نوعی مین آموزشی است که از نظر اندازه، شکل و وزن مشابه مین جنگی است و ماسوره آن مقدار کمی ماده منفجره کندشکن یا دودزا دارد.

۱۵- **مین آموزشی:** شبیه مین جنگی است و ماده منفجره ندارد.

۱۶- **مین پخشی:** به وسیله هواپیما، بالگرد، توپخانه یا خودرو روی زمین پخش می‌شود و در زیر خاک قرار داده نمی‌شود.

انواع میدان‌های مین

۱- **میدان حفاظتی:** میدان مینی است که به منظور کمک به یگان در امر تأمین محلی و حفاظت نزدیک آن مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۲- **میدان پدافندی:** میدان مینی است که در طرح‌های لشکر مورد استفاده قرار می‌گیرد و منظور از استقرار آن جلوگیری از نفوذ دشمن به داخل مواضع و همچنین تقویت پدافند از مواضع است.

۳- **میدان سدکننده:** میدان مین سدکننده موجب کند کردن حرکت و برهم زدن سازمان دشمن می‌شود و باعث می‌گردند که دشمن نتواند از یک منطقه یا یک راه استفاده کند.

۴- **میدان فریبنده و ایدایی:** میدان مین فریبنده قسمتی از زمین است که مشابه یک میدان مین حقیقی سازمان داده شده و هدف از استقرار آن فریب دادن و گول زدن دشمن است.

حالت‌های انفجار مین

- ۱- **حالت فشاری:** موقعی است که وسیله یا فردی روی مین برود و باعث انفجار آن مین بشود.
- ۲- **حالت قطع فشار:** وقتی است که وسیله یا فردی روی مین برود؛ ولی انفجاری صورت نگیرد؛ زیرا در صورتی مین منفجر می‌شود که چرخ وسیله یا پای فرد از روی آن برداشته شده باشد.
- ۳- **حالت کششی:** هنگامی که وسیله یا پای فردی به سیم تله‌ای که به مین وصل شده است، برخورد کند و یا وقتی فرد تخریبچی مین را خنثی کند و بردارد، انفجار مین رخ دهد.
- ۴- **حالت قطع کشش:** آن موقعی است که پای فرد به سیم تله‌ای برخورد کند و هنگام رها کردن سیم تله، انفجار اتفاق بیفتد.
- ۵- **حالت تأخیری:** زمانی است که فرد یا وسیله‌ای روی مین برود؛ ولی همان زمان انفجاری صورت نگیرد و با تأخیر زمانی انفجار رخ دهد. البته این حالت در مواقعی ایجاد می‌شود که ستون نظامی قصد عبور از مسیر استراتژی را دارد و اغلب تجهیزات و مهمات در وسط یک ستون نظامی قرار دارد و با اسکورت (همپا) مخصوص همراهی می‌شود. در این حالت اسکورت اول روی مین می‌رود، سپس در زمان رسیدن خودروهای حامل مهمات و تجهیزات، انفجار صورت می‌گیرد.

انواع مینکوب

۱- خودروی زرهی تفتان ۱:

خودروی زرهی تفتان ۱ قادر است مین‌های ضدتانک، ضدخودرو و ضدنفر را در میدان‌های آلوده پاکسازی و در برابر انفجار مقاومت کند. عمق پاکسازی این خودرو ۳۰ سانتی‌متر و عرض پاکسازی ۳ متر است. در حین انجام عملیات پاکسازی، اپراتور آن نیز کامل از خطر انفجار مصون می‌ماند. استفاده از این دستگاه جهت پاکسازی میدان‌های مین، باعث حفظ جان افراد و افزایش سرعت پاکسازی می‌گردد.

۲- خودروی زرهی تفتان ۲:

خودروی زرهی تفتان ۲ از قابلیت بالای عملیاتی در میدان‌های مختلف آلوده به مین برخوردار است. موارد زیر از ویژگی‌های بارز مینکوب تفتان ۲ است:

- شاسی، بدنه و تجهیزات مینکوبی کامل زرهی؛
- قابلیت مانور عملیاتی بالا نسبت به نمونه‌های مشابه؛
- توانایی انهدام مین‌های ضدنفر و قوی‌ترین مین‌های ضدتانک؛
- به کارگیری آسان و نیاز نداشتن به آموزش‌های طولانی اپراتوری؛
- استفاده از تجهیزات و قطعات استاندارد موجود در بازار داخلی؛
- پاکسازی با عرض بیش از ۳ متر به عمق ۳۰ سانتی متر؛
- کنترل عمق پاکسازی خودکار.

انواع مواد منفجره

۱- نیتروگلیسرین

این ماده منفجره، مایع است که به عنوان پایه مواد منفجره در جهان شناخته می‌شود. این مایع انفجاری یکی از عناصر اصلی ساخت «دینامیت» به شمار می‌رود. در یک نمای کلی «نیتروگلیسرین» یک مایع روغنی است که اولین بار «آسکانیو سوبررو» شیمیدان ایتالیایی در ۱۸۴۷ میلادی آن را کشف کرد. تا آن زمان باروت سیاه به عنوان قوی‌ترین ماده منفجره در جهان شناخته می‌شد؛ اما این مایع انفجاری جدید قدرتی بسیار بیش از باروت داشت.

۲- دینامیت

شاید بتوان «دینامیت» را معروف‌ترین ماده منفجره در کل دوران دانست. این اختراع «آلفرد نوبل» مخترع سوئدی به معنای واقعی کلمه، دنیای مواد منفجره را دچار تغییری انقلابی کرد. دینامیت از ابتدا بیشتر به شکل استوانه‌ای بود و درون پوشش‌های کاغذی بسته‌بندی می‌شد. در ابتدا دینامیت با نام تجاری «پودر انفجاری نوبل» به بازار عرضه شد. اغلب سه عدد از این

دینامیت‌ها به هم بسته و با یک فتیله مشترک مجهز می‌شدند. در ابتدا این ماده منفجره با استقبال شدید صنایع راه و معدن در نقاط مختلف جهان روبه‌رو شد و البته به‌زودی پتانسیل‌های بالای نظامی آن نیز مورد شناسایی قرار گرفت.

۳- تی‌ان‌تی

یکی از مشهورترین مواد منفجره حال حاضر در دنیا «تی‌ان‌تی» نام دارد. باید گفت که این ماده جامد زردرنگ انفجاری به‌طورکلی در برابر ضربه و شوک حساسیتی ندارد و در دمای ۸۲ درجه سانتی‌گراد نیز ذوب می‌شود. برای منفجر کردن این ماده هم باید از یک مکانیزم فعال‌کننده مثل فتیله یا جریان الکتریکی استفاده کرد.

۴- سی ۴

ماده انفجاری سی ۴ یک گونه از مواد منفجره «پلاستیکی» است. این ماده منفجره در کلیه مواد منفجره خانواده پلاستیکی از مواد با ترکیب پلاستیک به دو منظور اصلی بهره می‌برند: اول اینکه با استفاده از این مواد، حساسیت این گونه از مواد منفجره به فشار و ضربات ناگهانی بسیار کاهش می‌یابد. دوم، حمل و نقل این گونه از مواد برای کاربران مختلف به‌خصوص واحدهای نظامی بسیار امن‌تر و راحت‌تر صورت می‌گیرد.

۵- سمتکس

این ماده منفجره از خانواده مواد منفجره پلاستیکی به حساب می‌آید که از ترکیب موادی همچون «پینتریت» و «RDX» ساخته شده است. سمتکس اولین بار در کشور چکسلواکی سابق در اواخر دهه ۱۹۵۰ میلادی ساخته شد.

این ماده منفجره از لحاظ قابلیت‌ها به سایر مواد منفجره پلاستیکی دیگر شباهت زیادی دارد؛ اما نکاتی در مورد سمتکس وجود دارد که آن را در مرحله بالاتری قرار می‌دهد و آن را به‌طور ویژه به ماده انفجاری گروه‌های چریکی و تروریستی بدل کرده است.

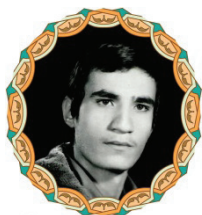


فرماندهان و شهدای شاخص لشکر امام حسین علیه السلام

	شهید مرتضی تیموری گرگانی فرزند عباسعلی، یکم آبان ۱۳۳۶ در تهران متولد شد و در آغاز جنگ به جبهه‌های جنگ آمد. او بنیان‌گذار واحد تخریب لشکر امام حسین علیه السلام در جبهه خط شیر و دارخوین بود. وی در ۱۳۶۱/۱/۵ در عین‌خوش در عملیات فتح‌المبین براثر انفجار مین به شهادت رسید. پیکر مطهر او در بهشت‌زهراي تهران به خاک سپرده شد.
	شهید مسعود مافی فرزند مهدی در ۱۳۳۸/۸/۹ در قزوین به دنیا آمد و از نیروهای اولیه واحد تخریب لشکر امام حسین علیه السلام در جبهه دارخوین بود. او که مسئول محور تخریب لشکر امام حسین علیه السلام بود، در ۱۳۶۰/۷/۷ سه روز بعد از عملیات در حادثه حمله به هواپیمای فرماندهان جنگ به شهادت رسید.
	شهید محمود مافی فرزند مهدی در ۱۳۴۴/۱/۱۲ در قزوین چشم به جهان گشود. او از نیروهای اولیه تخریب لشکر امام حسین علیه السلام بود که به همراه برادرش به جبهه دارخوین آمدند و در عملیات ثامن‌الائمه (شکست حصر آبادان) در ۱۳۶۰/۷/۵ به شهادت رسید.
	شهید مجید حاج‌شفیعیها فرزند جعفر در قزوین به دنیا آمد و در ۱۳۶۲/۱۲/۴ در عملیات خیبر به شهادت رسید. او نیز از بنیان‌گذاران تخریب لشکر امام حسین علیه السلام و فرمانده گردان تخریب بود.

	شهید علی خلیلی فرزند جلال آقا در ۱۳۳۹/۷/۲ در روستای ازونبلاغ فریدن چشم به جهان گشود و تا سطح امام رسائل در حوزه علمیه درس خواند. او به عنوان فرمانده تخریب لشکر امام حسین (ع) در عملیات والفجر ۱ در ۱۳۶۲/۱/۲۲ بر اثر اصابت تیر مستقیم به شهادت رسید.
	شهید اکبر فراست کیش فرزند بمانعلی در ۱۳۳۸/۳/۱ در اصفهان به دنیا آمد و تا پایان دوره کاردانی در رشته مکانیک درس خواند. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و با سمت معاون گردان امام حسین (ع) در ۱۳۶۲/۸/۱۳ در پنجوین عراق به شهادت رسید.
	شهید احمد ترک لادانی فرزند زین العابدین در ۱۳۳۲/۷/۱ در روستای لادان اصفهان چشم به جهان گشود. سپس به عنوان پاسدار رسمی در جبهه حضور یافت و در ۱۳۶۰ ازدواج کرد و صاحب یک پسر شد. او با سمت مربی تخریب پادگان غدیر در ۱۳۶۳/۴/۱۱ در پاسگاه زید به شهادت رسید.
	شهید محمود شاه آبادی فرزند اصغر در ۱۳۴۳/۶/۱ در اصفهان چشم به جهان گشود و تا پایان دوره متوسطه (رشته حسابداری) درس خواند. سپس به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در ۱۳۶۵/۱۰/۱ با سمت معاون فرمانده تخریب لشکر امام حسین (ع) در شلمچه بر اثر مصدومیت شیمیایی به شهادت رسید.
	شهید محمدعلی فرهادی معروف به آقابرار فرزند عزیزالله در ۱۳۴۶/۱۱/۶ در کوشک از توابع شهرستان خمینی شهر چشم به جهان گشود و در ۱۳۶۵/۹/۱۷، دو روز قبل از عملیات کربلای ۴ در خرمشهر به شهادت رسید. او در ۱۳۶۴ ازدواج کرد و صاحب یک دختر شد. آقابرار از نیروهای شجاع و مؤثر و معاون گردان تخریب در لشکر امام حسین (ع) بود.

	شهید علی شاهسنایی فرزند اکبر در اصفهان متولد شد و در ۱۳۹۴/۱۰/۱ در خان طومار سوریه به شهادت رسید. وی فرمانده گردان تخریب لشکر امام حسین (ع) بود.
	شهید عباس دولتی فرزند مرتضی در ۱۳۴۱/۱/۲۱ در روستای جاوان اصفهان به دنیا آمد و تا پایان دوره متوسطه در رشته برق درس خواند و در تاریخ ۱۳۶۶/۲/۲۵ در بانه به شهادت رسید. وی فرمانده گردان تخریب لشکر امام حسین (ع) بود.
	شهید سید احمد حجازی فرزند سید حسین در اصفهان به دنیا آمد و در ۱۳۸۴/۱۲/۱۵ در عملیات پاکسازی مناطق عملیاتی، در روستای کریم آباد قصر شیرین به شهادت رسید.
	شهید مهرداد عزیزالهی فرزند محمود در ۱۳۴۶/۷/۱۲ در اصفهان به دنیا آمد و تا سال سوم متوسطه در رشته برق درس خواند. او در ۱۳۶۵/۱۰/۴ در عملیات کربلای ۴ با سمت تخریبچی در ام الرصاص به شهادت رسید. وی به عنوان شاخص معنوی تخریب شهرت دارد.
	شهید محمود قنبری جولرستانی فرزند تقی در ۱۳۴۳/۱/۲ در روستای جولرستان از توابع فلاورجان چشم به جهان گشود. وی تا اول دبیرستان درس خواند و سپس برای فراگیری علوم دینی به حوزه رفت. او با سمت فرمانده تخریب لشکر امام حسین (ع) بر اثر انفجار مهمات در خرمشهر در ۱۳۶۷/۱۱/۱۰ به شهادت رسید.
	شهید کمال باقی فرزند حسین در ۱۳۳۹/۷/۴ در اصفهان به دنیا آمد و در عملیات والفجر ۸ با سمت مسئول محور تخریب در لشکر امام حسین (ع) در ۱۳۶۴/۲/۲۰ به شهادت رسید.



شهید محمدرضا علیجانی فرزند حسین در ۴۶/۹/۱ در شهرستان رهنان از توابع اصفهان دیده به جهان گشود. او تا پایان دوره راهنمایی درس خواند و با آغاز جنگ تحمیلی به عنوان بسیجی راهی مناطق عملیاتی شد. وی در ۱۳۶۲/۴/۳۱ در عملیات والفجر ۲ با سمت مسئول معبر تخریب در لشکر امام حسین (علیه السلام) در پیرانشهر به شهادت رسید. پیکر او مدت ها در منطقه ماند و در ۱۳۷۵ پس از تفحص در زادگاهش به خاک سپرده شد.

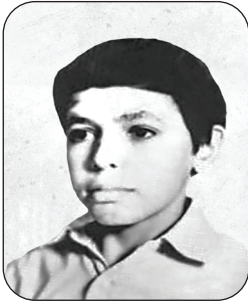


طلبه شهید محمدرضا سرزارع در ۱۳۳۹ در شهر قزوین متولد گردید و در ۶۱/۲/۱۷ بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید.

(شاهد معبرها، مرتضی علیجانی)

شهدای واحد تخریب لشکر امام حسین علیه السلام

آمار شهدای تخریب لشکر امام حسین علیه السلام، ۲۴۸ نفر ثبت شده است که به علت دسترسی نداشتن به تصاویر همه شهدای تخریب، از درج آن در این قسمت معذور بودیم؛ بنابراین ابتدا از محضر شهدا و بعد، از خانواده‌های معزز آنان پوزش می‌طلبیم.



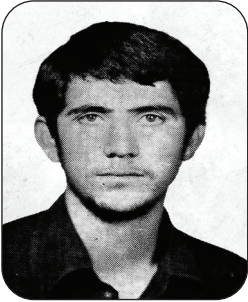
شهید اصغر اعتصامی



شهید مجید آذری



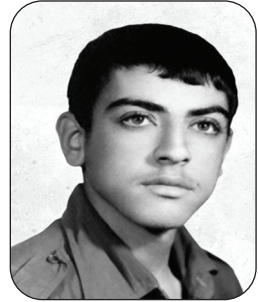
شهید محسن آذرکیش



شهید حسن احمدی



شهید حسن احمدی زیاری



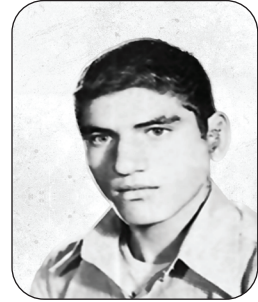
شهید سید محمد اعتصامی



شهید مجید اخوان پور



شهید علیرضا اکبریان



شهید سعید امیر



شهید مجید ابوطالبیان



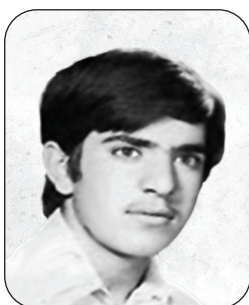
شهید علی اصغر ابراهیمی



شهید علی امینی



شهید محمدعلی امیری



شهید محمود احمدی



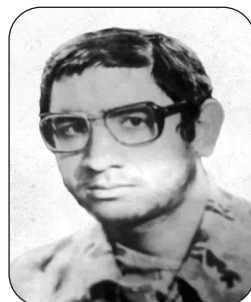
شهید عبدالحسین اکبری



شهید سیداسماعیل اعتصامی



شهید محسن اقبالی



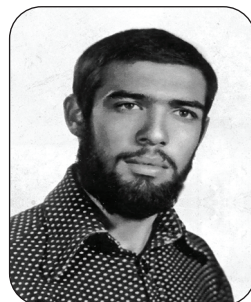
شهید مصطفی اسلامی



شهید اسماعیل اقبالی



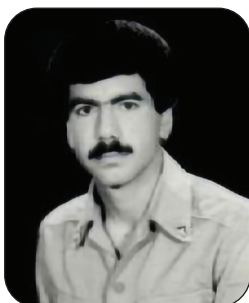
شهید مسعود اصالت



شهید مرتضی اکبری



شهید اکبر باقریان



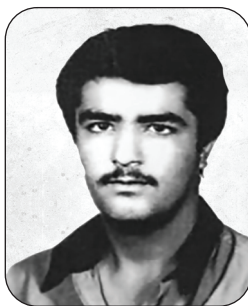
شهید سعید بهرامی



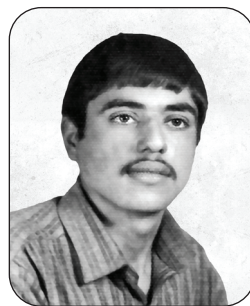
شهید کمال باقی سیجانی



شهید قاسمعلی بکرانی



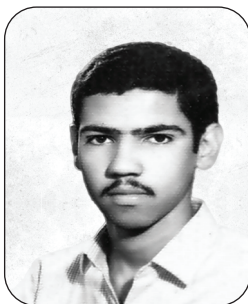
شهید محسن بیننده



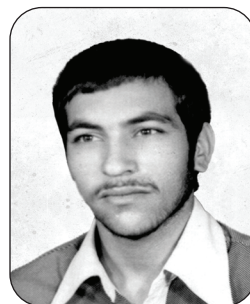
شهید رضا بیدرام



شهید جمشید بیننده



شهید محسن بخشایش



شهید مرتضی بیگی



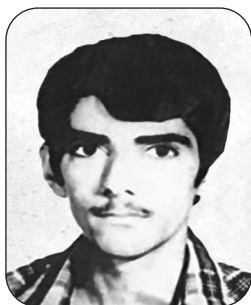
شهید اسدالله پورشبان



شهید محمدرضا پناه



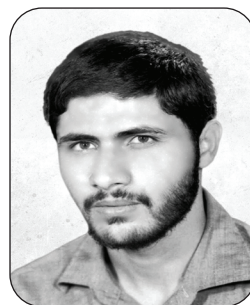
شهید سعید پولادخان



شهید عباس توکلی



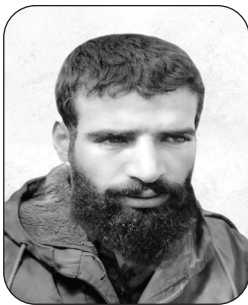
شهید عبدالله تالعهزاده



شهید احمدرضا تاج



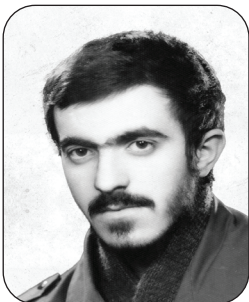
شهید حسین تخت کش



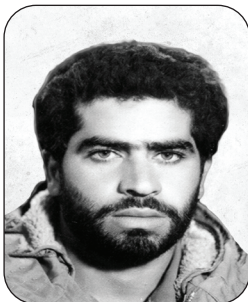
شهید مرتضی تیموری



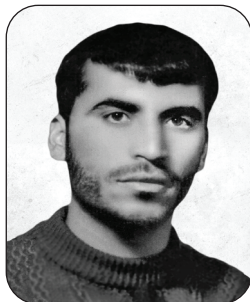
شهید حسین توکلی



شهید مجید تصاعدیان



شهید حسین تبریزی



شهید احمد ترک لادانی



شهید مرتضی جعفری



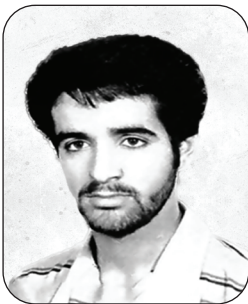
شهید محمدعلی جورابدوز



شهید مرتضی جانثاری



شهید محمدرضا جمشیدی



شهید محسن جوانی



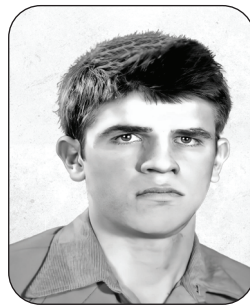
شهید مسعود جبل عاملیان



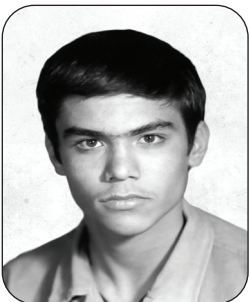
شهید عبدالرضا چاوشی



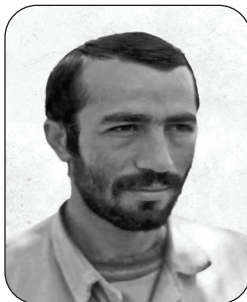
شهید عباس چاکر حسینی



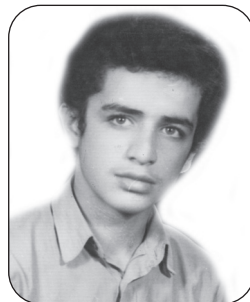
شهید حمیدرضا جعفری



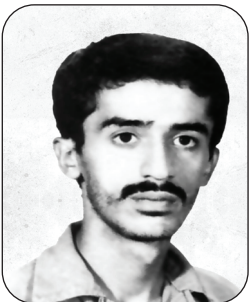
شهید محسن چله دوان



شهید اکبر چیت ساز



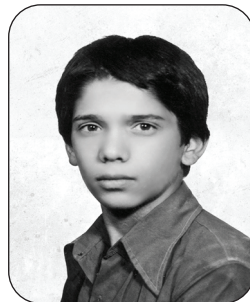
شهید محسن چیت ساز



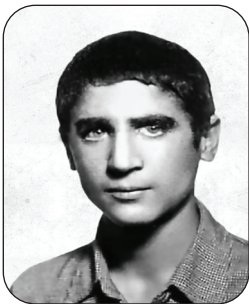
شهید مجید حاج شفیعی



شهید علی حاجی پور



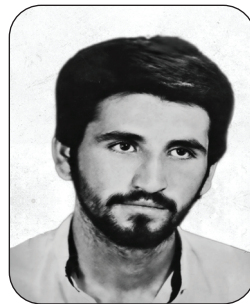
شهید جواد حاج شریفی



شهید سیدمصطفی حسینی



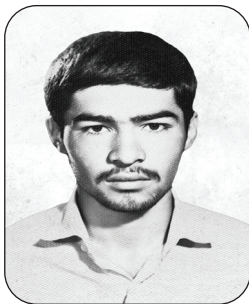
شهید سیدمرتضی حسینی



شهید سیدحمید حسینی



شهید محمدرضا حیدری



شهید حسین حلاجی مجرد



شهید سیداحمد حسینزاده



شهید فضل‌الله خالوزاده



شهید یدالله خانعلی زفره



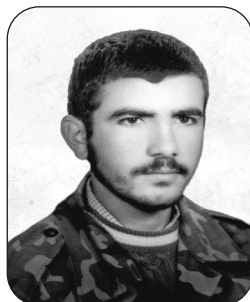
شهید اسماعیل خان احمدی



شهید علی خلیلی



شهید صفرعلی خدامیان



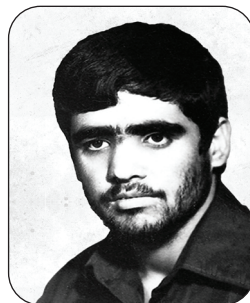
شهید محسن خاندایی



شهید محمدعلی خدابخش



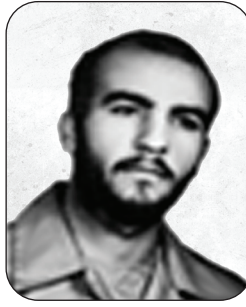
شهید محمدعلی خلیفه سلطانی



شهید محسن خیامی



شهید فتح‌الله دهخدا



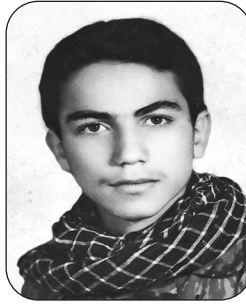
شهید عباس دولتی جوانی



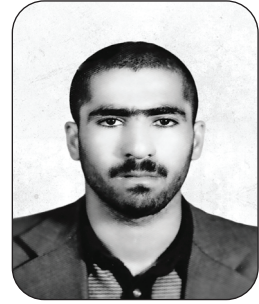
شهید سیدحسن دردودی



شهید مجید دقیقی



شهید مجتبی دقیقی



شهید محمدرضا دهقانی



شهید محمد رحیمی



شهید مصطفی رحیمی



شهید عباس رحیمی



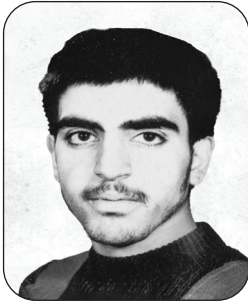
شهید حسینعلی رجایی



شهید احمدرضا رضوانی



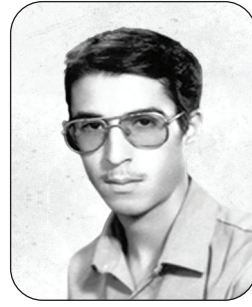
شهید کریم رجب زاده



شهید حسین رصافچی



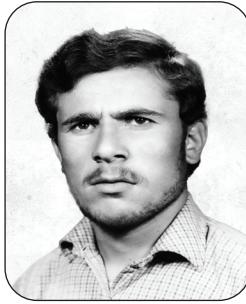
شهید عباس روغنی



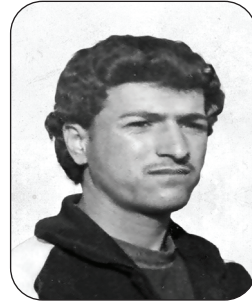
شهید محمد رامفر



شهید غلامرضا زراعت‌کار



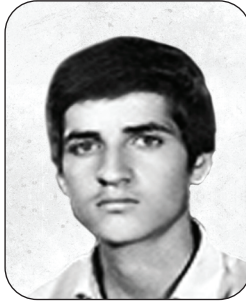
شهید مصطفی زارع هرندی



شهید محسن رفیعی



شهید محمدرضا زمانیان



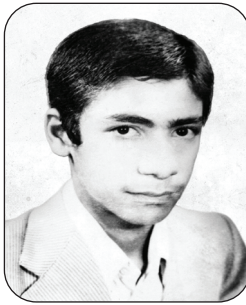
شهید حیدر زینعلی



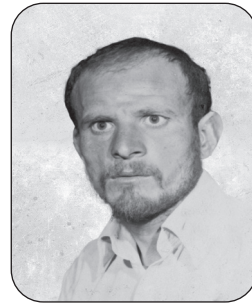
شهید محمد زمانی



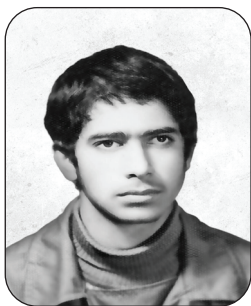
شهید علی سلطانی



شهید منصور دادگر نیا



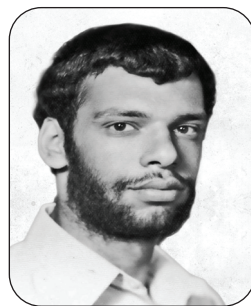
شهید مانده‌علی دلاوریان



شهید ابراهیم سعادت‌ی



شهید قاسم سلیمان‌پور



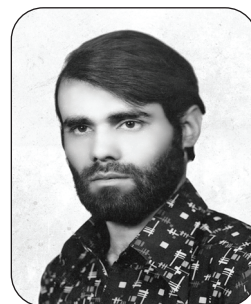
شهید سید محمد سیدی



شهید علی شاه‌سنایی



شهید علی محمد شاه‌سنایی



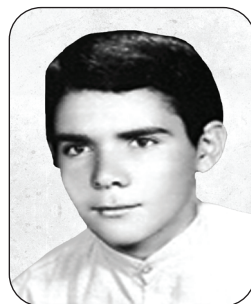
شهید جمال شهبازی



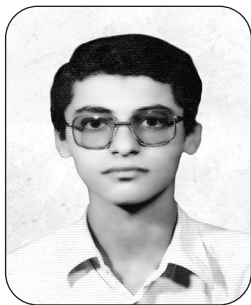
شهید وحید شاهی



شهید محمود شاه‌آبادی



شهید تیمور شاه‌رخ



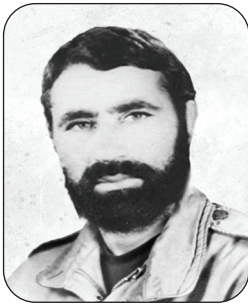
شهید احمد شمشیری



شهید محمود شیرزادی



شهید سید محمد شفیع‌اف



شهید منصور صادقی



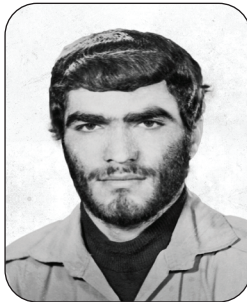
شهید اکبر صداقت



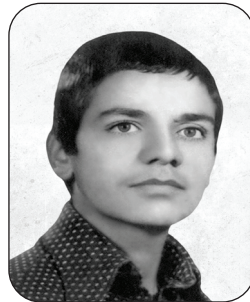
شهید سعید شمسی



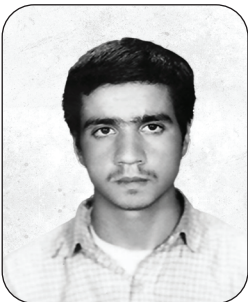
شهید حسین صدرعاملی



شهید عبدالکریم صادقی



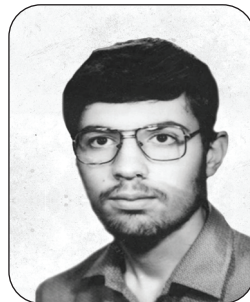
شهید اصغر صادقی برزانی



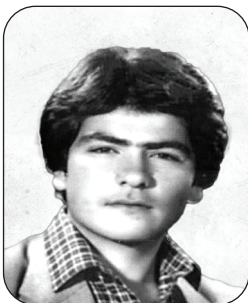
شهید عباسعلی طاهری



شهید عباس صیامپور



شهید عباس صدردولت آبادی



شهید محمدعلی طفلان آب



شهید مجتبی طبع خلیلیان



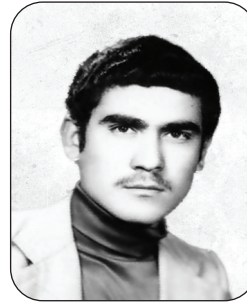
شهید سعید طفلان آب



شهید اکبر عسگری



شهید جلال‌الدین عبدالحفیظی



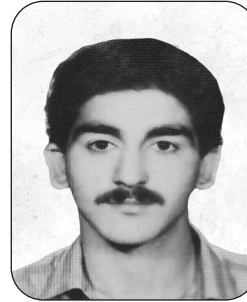
شهید مرتضی عقیلی



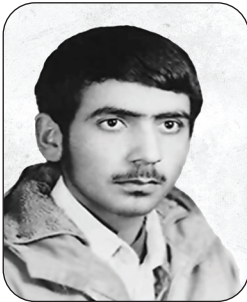
شهید رسول علی‌آقا رویا



شهید حسین عسگری طاهری



شهید حسین عباسی



شهید محمد عظیمی



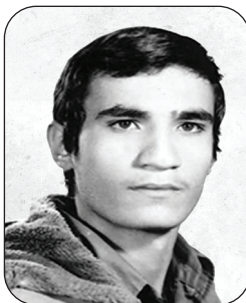
شهید عزیزی



شهید مهرداد عزیزاللهی



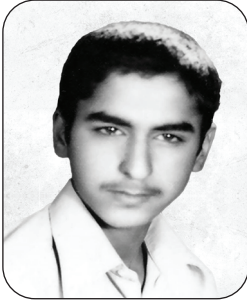
شهید محمود علی حسینی



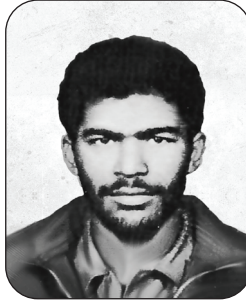
شهید محمدرضا علیجانی



شهید محمد عظیمی



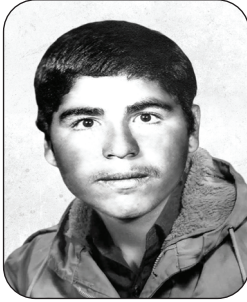
شهید علیرضا فاطمی سرشت



شهید عباسعلی فتاحی



شهید محمود عبداللهی



شهید ابوالفضل فیروزی



شهید ابوالفضل فلزی



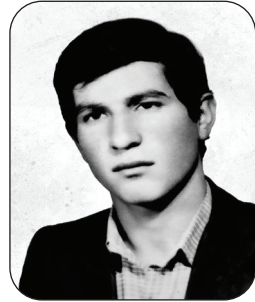
شهید حسین فرجی نیاسر



شهید اکبر فراست



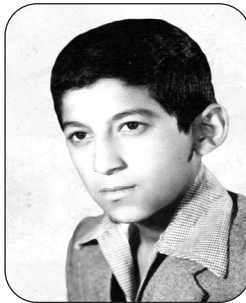
شهید حمیدرضا فروغی



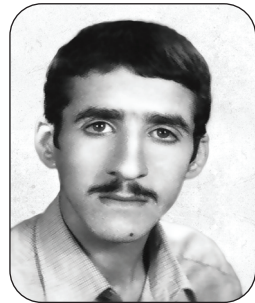
شهید رمضان فروغی



شهید محمود قنبری



شهید محسن قندی



شهید محمدعلی فرهادی



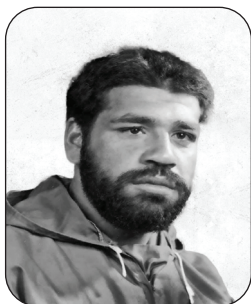
شهید جمشید قربانی



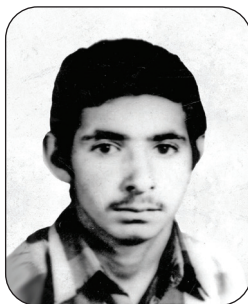
شهید غلامرضا قادری



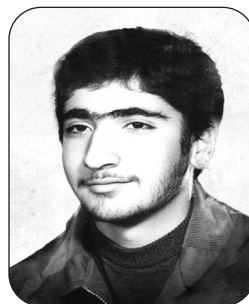
شهید محسن قاسمی



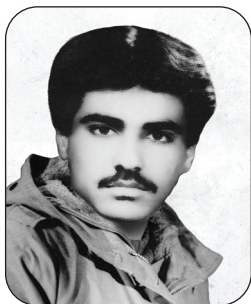
شهید رمضانعلی کبیری



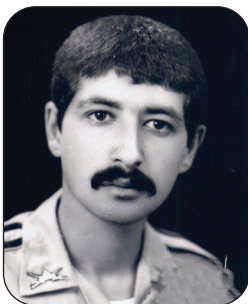
شهید نعمت الله کبیری



شهید علیرضا کاظمی



شهید ابراهیم کریمیان



شهید احمد کریمی



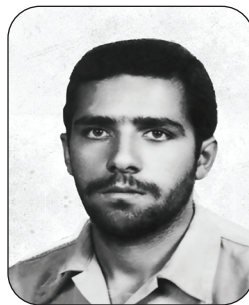
شهید علی کیانی



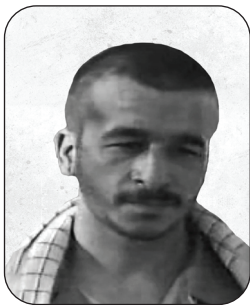
شهید جواد کمالی



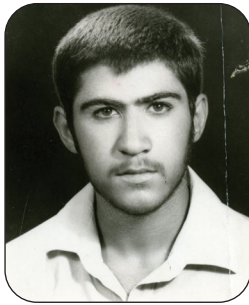
شهید محمدرضا کامیابی



شهید مجید کرباسی عامل



شهید غلامرضا گوهری مهر



شهید محمدعلی کریمی



شهید محمدرضا کریمی



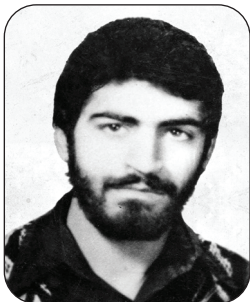
شهید حسن گوهری



شهید جواد گلشیرازی



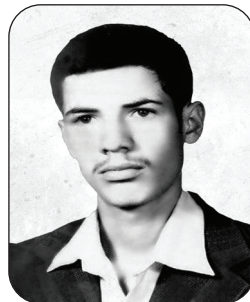
شهید محسن گردن صراحی



شهید محمودرضا لسان



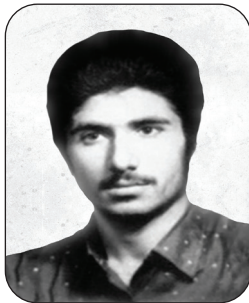
شهید مهدی لیث



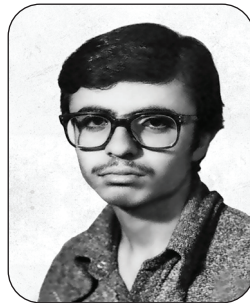
شهید اسماعیل لاجینانی



شهید نعمت‌الله منصوری



شهید علی‌اکبر لطفی



شهید محسن لب‌خندق



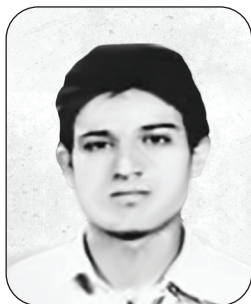
شهید محمدحسن مومساز



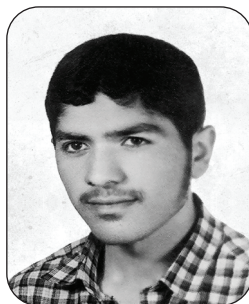
شهید محمدرضا منوچهری



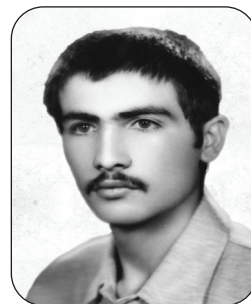
شهید حسین مازوچی



شهید علی اکبر مکاری



شهید علی رضا مشفق



شهید فضل الله ملک محمد



شهید مجتبی میرزاجانی



شهید جواد مسجدی



شهید سیدمهدی میریان



شهید امیر مومن



شهید حسین مهران پور



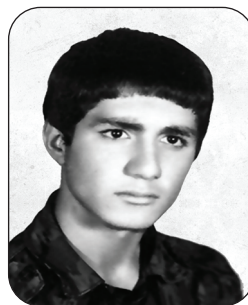
شهید سیدرسول موسوی



شهید محمدعلی میرحاج



شهید محمدحسین مسکینی



شهید قاسم مختاری



شهید محمد محمدی
فرزند عباس



شهید محمدرضا مصلحی



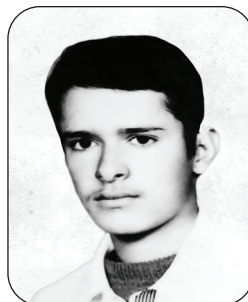
شهید محمدرضا مومنی



شهید محمدعلی میرزایی



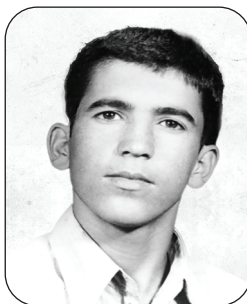
شهید محمد محمدی
فرزند علی محمد



شهید محمد معیری



شهید مرتضی مصلحی



شهید محمود ملکوتی



شهید محمود مافی



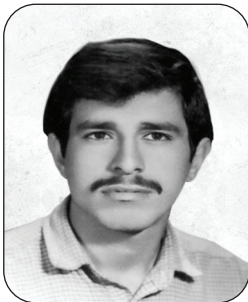
شهید مسعود مافی



شهید منصور مصباح پور



شهید مرتضی منشئی



شهید یوسف مرزوقی



شهید ولی الله مومنی



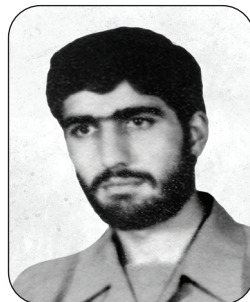
شهید مصطفی محقق



شهید محمد نائب زاده
فرزند حیدر علی



شهید محمود ناطقیان



شهید احمد رضا ناظمی



شهید محمد رضا نجار حقیقی



شهید صالح ناجی



شهید محمد نائب زاده



شهید محسن نصر اصفهانی



شهید محمود نجیمی



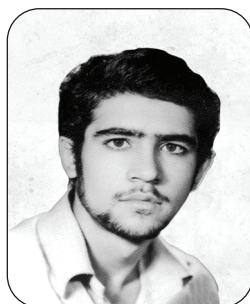
شهید مهدی نجار



شهید عباس نصیری



شهید غلامحسین نم‌نات



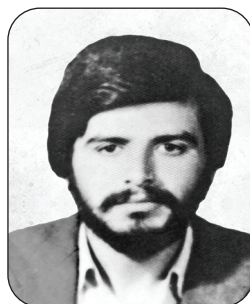
شهید حسن نعمتی



شهید اکبر نادعلیزاده



شهید سید فضل‌الله نوربخشیان



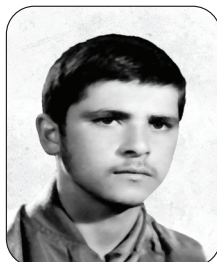
شهید حسین‌علی نصر اصفهانی



شهید محمود یارمحمدیان



شهید سید عبدالرحیم یزدانی



شهید مهدی هزاردستان



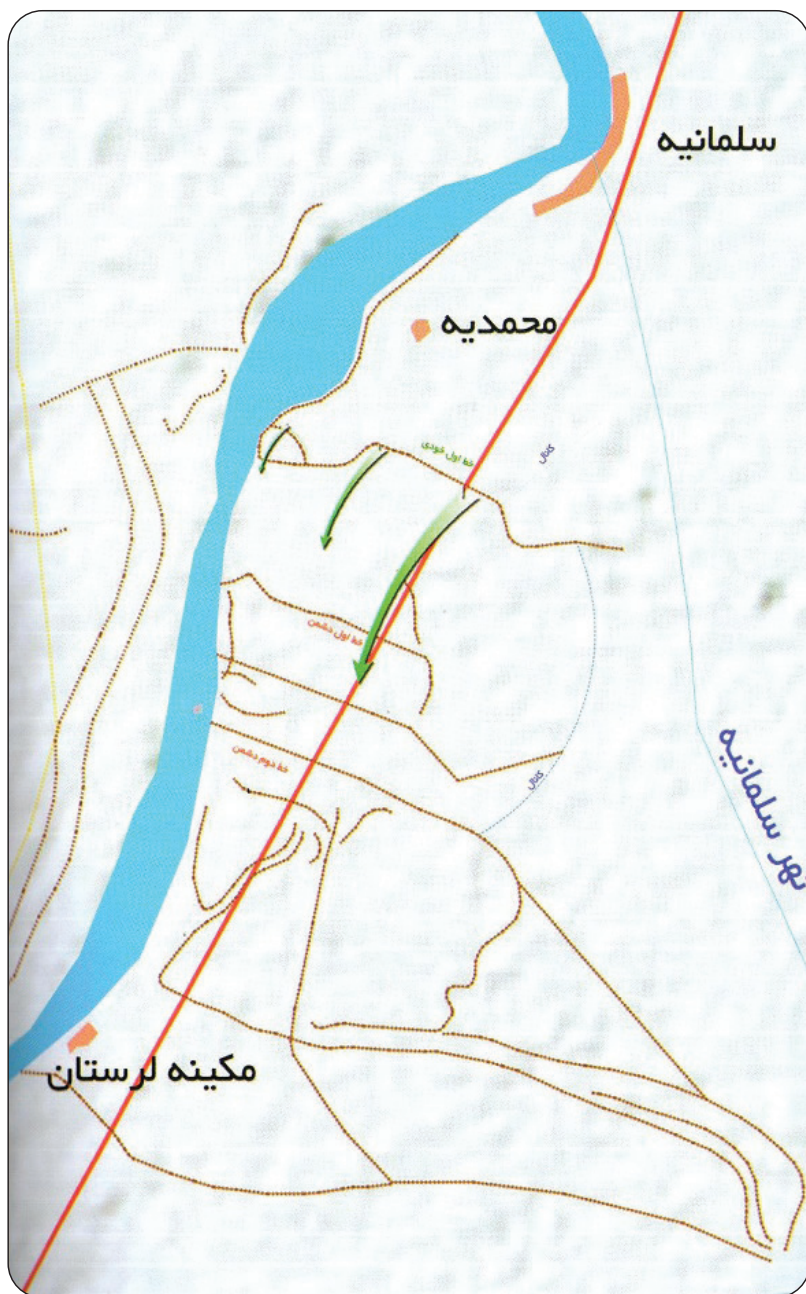
شهید جواد هدائیان



تصاویر



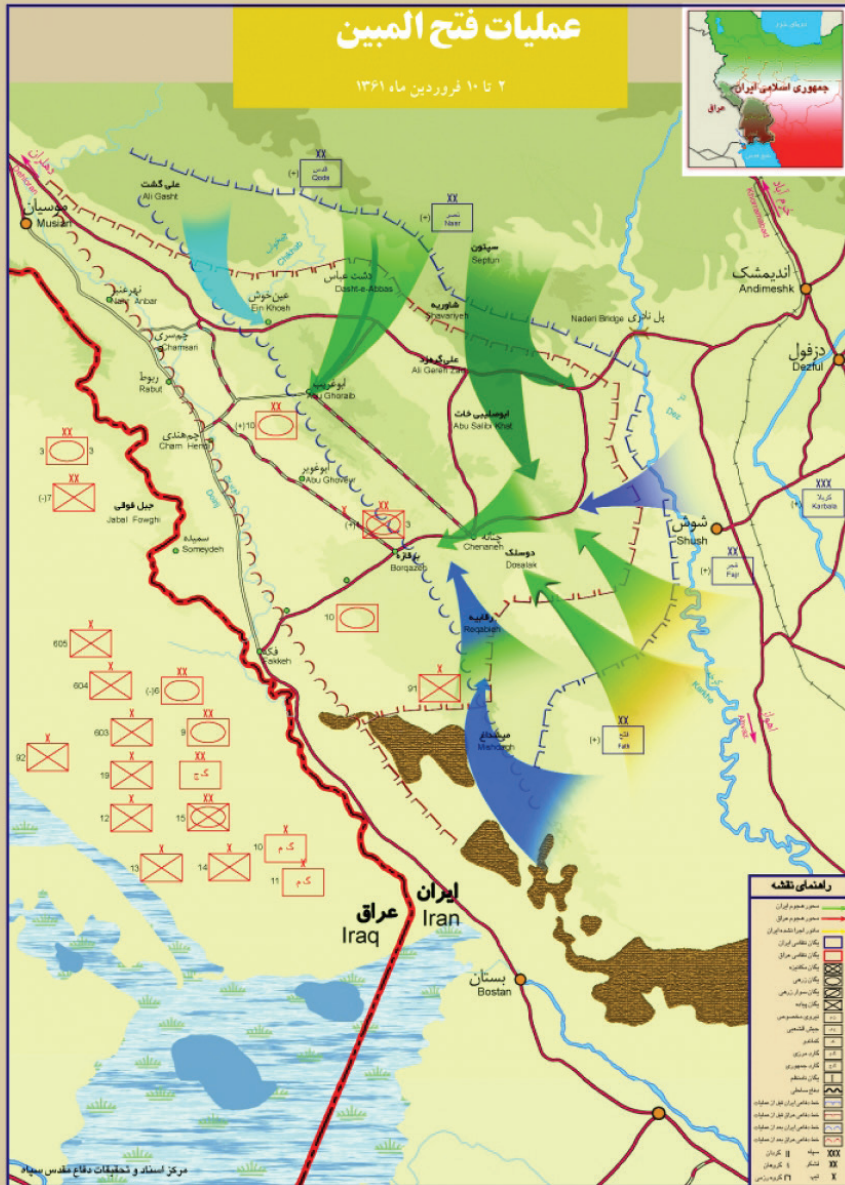




کالک عملیات عملیات فرمانده کل قوا، خمینی روح خدا با تعیین معبرهای عملیاتی

عملیات فتح المبین

۲ تا ۱۰ فروردین ماه ۱۳۶۱



کالک و محوره‌ای عملیاتی فتح‌المبین

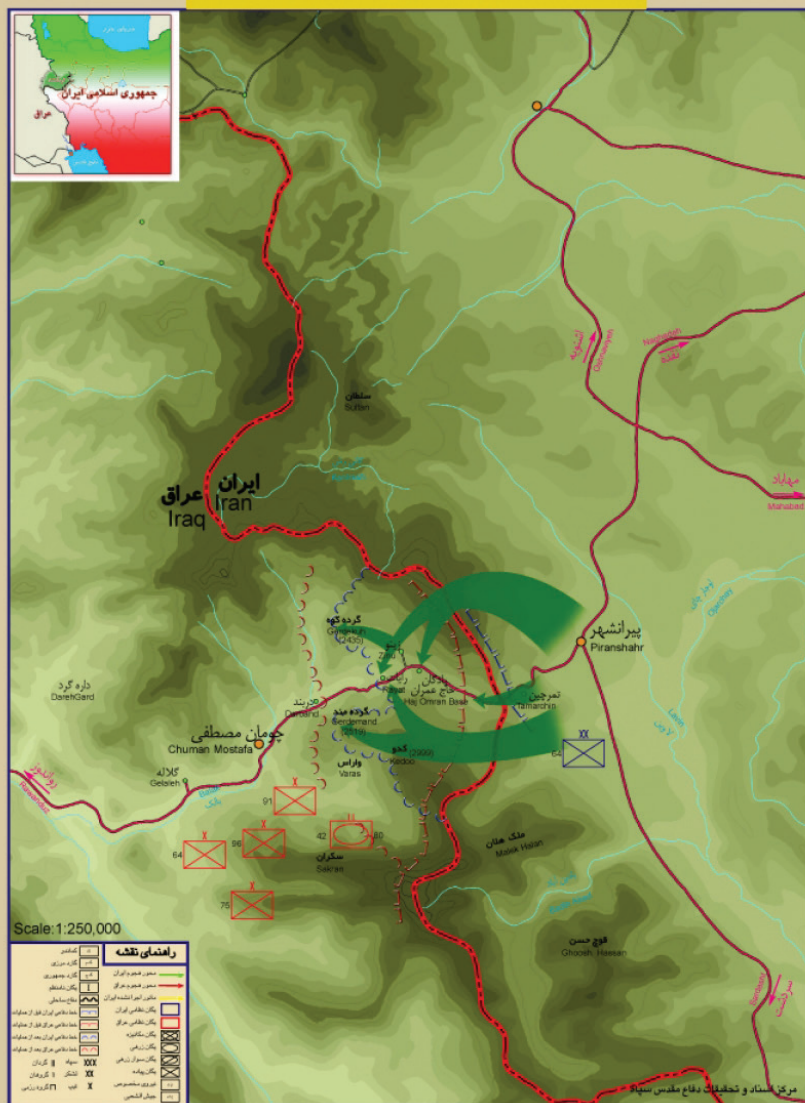


۱- علی بن ابراهیم، ۲- ابوالحسن، ۳- ابوالفضل، ۴- علی بن محمد، ۵- ابوالحسن، ۶- ابوالفضل، ۷- ابوالحسن، ۸- ابوالفضل، ۹- ابوالحسن، ۱۰- ابوالفضل، ۱۱- ابوالحسن، ۱۲- ابوالفضل، ۱۳- ابوالحسن، ۱۴- ابوالحسن، ۱۵- ابوالحسن، ۱۶- ابوالحسن، ۱۷- ابوالحسن، ۱۸- ابوالحسن، ۱۹- ابوالحسن، ۲۰- ابوالحسن، ۲۱- ابوالحسن، ۲۲- ابوالحسن، ۲۳- ابوالحسن، ۲۴- ابوالحسن، ۲۵- ابوالحسن، ۲۶- ابوالحسن، ۲۷- ابوالحسن، ۲۸- ابوالحسن، ۲۹- ابوالحسن، ۳۰- ابوالحسن، ۳۱- ابوالحسن، ۳۲- ابوالحسن، ۳۳- ابوالحسن، ۳۴- ابوالحسن، ۳۵- ابوالحسن، ۳۶- ابوالحسن، ۳۷- ابوالحسن، ۳۸- ابوالحسن، ۳۹- ابوالحسن، ۴۰- ابوالحسن، ۴۱- ابوالحسن، ۴۲- ابوالحسن، ۴۳- ابوالحسن، ۴۴- ابوالحسن، ۴۵- ابوالحسن، ۴۶- ابوالحسن، ۴۷- ابوالحسن، ۴۸- ابوالحسن، ۴۹- ابوالحسن، ۵۰- ابوالحسن، ۵۱- ابوالحسن، ۵۲- ابوالحسن، ۵۳- ابوالحسن، ۵۴- ابوالحسن، ۵۵- ابوالحسن، ۵۶- ابوالحسن، ۵۷- ابوالحسن، ۵۸- ابوالحسن، ۵۹- ابوالحسن، ۶۰- ابوالحسن، ۶۱- ابوالحسن، ۶۲- ابوالحسن، ۶۳- ابوالحسن، ۶۴- ابوالحسن، ۶۵- ابوالحسن، ۶۶- ابوالحسن، ۶۷- ابوالحسن، ۶۸- ابوالحسن، ۶۹- ابوالحسن، ۷۰- ابوالحسن، ۷۱- ابوالحسن، ۷۲- ابوالحسن، ۷۳- ابوالحسن، ۷۴- ابوالحسن، ۷۵- ابوالحسن، ۷۶- ابوالحسن، ۷۷- ابوالحسن، ۷۸- ابوالحسن، ۷۹- ابوالحسن، ۸۰- ابوالحسن، ۸۱- ابوالحسن، ۸۲- ابوالحسن، ۸۳- ابوالحسن، ۸۴- ابوالحسن، ۸۵- ابوالحسن، ۸۶- ابوالحسن، ۸۷- ابوالحسن، ۸۸- ابوالحسن، ۸۹- ابوالحسن، ۹۰- ابوالحسن، ۹۱- ابوالحسن، ۹۲- ابوالحسن، ۹۳- ابوالحسن، ۹۴- ابوالحسن، ۹۵- ابوالحسن، ۹۶- ابوالحسن، ۹۷- ابوالحسن، ۹۸- ابوالحسن، ۹۹- ابوالحسن، ۱۰۰- ابوالحسن.

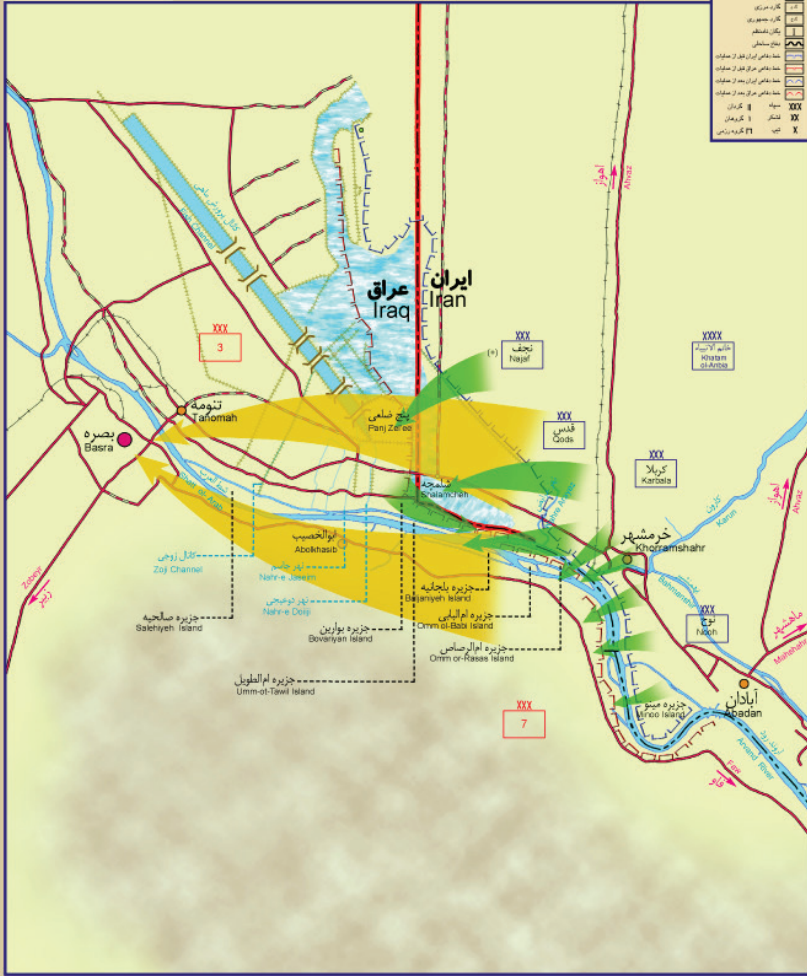
کالک و محورهای عملیاتی الی بیت المقدس



نقشه منطقه عملیاتی والفجر ۱



نقشه منطقه عملیاتی والفجر ۲



مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه

تصاویر ۳۳۱ |



از راست: سید مرتضی رضویانی و شهید مرتضی تیموری در منطقه عملیاتی ثامن الائمه



از راست: مرتضی اکبری، مرتضی علیجانی، شهید سعید عاملی، ناشناس



از راست، تصویر شهید مسعود مافی و شهید تیموری بعد از گشت در منطقه دارخوین



سید مرتضی رضویانی، مالک عباسی و تعدادی از نیروهای تخریب در حال خرج گذاری و انهدام پل
سابله - عملیات طریق القدس



از راست: سید مرتضی رضویانی، شهید مجید حاج شفیعیها، مالک عباسی در منطقه عملیاتی بستان
عملیات طریق القدس



از راست: سید مرتضی رضویانی و
شهید مرتضی تیموری در منطقه چزابه - عملیات طریق القدس



قبل از عملیات فتح‌المبین نیروهای تخریب که در انفجار مین‌های ضدتانک با شهید تیموری به شهادت رسیدند.



قبل از عملیات فتح‌المبین ۲۲ نفر از نیروهای تخریب که در انفجار مین‌های ضدتانک با شهید تیموری به شهادت رسیدند.



شهید مرتضی تیموری در حال آموزش نیروهای تخریب قبل از عملیات فتح المبین



نیروهای تخریب قبل از عملیات الی بیت المقدس. از راست نشسته: جعفر شریفی، حسین بدیعی، مهدی شاهزیدی، سید مجتبی خلیلیان؛ ردیف دوم نشسته: سعید شمس، ناشناس، ناشناس، ناشناس، جواد نریمانی، کمال باقی، محمد قاسمی، شهید محمود شاه آبادی، محمد نامدار؛ نفرات ایستاده: اصغر اکبری، اصغر حاج قاسمی، اکبر مرعه، مرتضی علیجانی، ناشناس، حسین زمانی، منصور شمسعلی پور، شهید رسول جوانی، شهید محمدعلی فرهادی، عباس حاج شفیعی ها.



مرتضی علیجانی، فرمانده تخریب در بیمارستان که در عملیات رمضان مجروح شدند.



نیروهای تخریب در عملیات رمضان از راست نشسته: شهید حسن احمدی، عباس حاج شفیعیها، شهید قاسمی، محمدعلی فرهادی؛ ایستاده از راست: حمید حاج شفیعیها، مرتضی سقط فروش، شاپور علم جمیلی، امیر آقابابایی، شهید علی خلیلی، حمید حقوقی.



از راست ایستاده: مرتضی سلیمانی، شهید سید اسماعیل اعتصامی، منصور شمسعلی، مظفر بزرگی،
ناشناس، ناشناس. نشسته از راست، مرتضی نصر، ناشناس، محمود افشاری، ناشناس.
پیش از عملیات محرم



جمعی از نیروهای تخریب در منطقه عملیات محرم



جمعی از نیروهای تخریب در منطقه عملیاتی والفجر مقدماتی



از راست ایستاده: شهید کمال باقی، ناشناس، حاج حسین زمانی، محمدرضا محمدی، عباس فرخ‌فال، مرتضی علیجانی و نفر جلو: شهید سید رسول موسوی. منطقه عملیاتی والفجر ۲



نشسته از راست: عباس فرخ‌فال، شهید سید مرتضی حسینی، جلال دیانی، مرتضی علیجانی، جعفر شریفی، برادر ولی‌زاده، ناشناس. ایستاده ناشناس، کمال باقی، مرحوم اصغر اکبری، اصغر حاج‌قاسمی، ناشناس، حاج حسین زمانی، ناشناس، شهید سید رسول موسوی از نیروهای تخریب در عملیات والفجر ۴ در منطقه هزارقله.



از راست: رئیس، مرحوم اصغر اکبری، مرتضی علیجانی، علی محمد سهرابی، ناشناس.
عملیات والفجر ۴



نیروهای تخریب در عملیات بدر



نیروهای تخریب در عملیات بدر



نیروهای تخریب در عملیات خیبر



نیروهای تخریب در عملیات خیبر



نیروهای تخریب در عملیات خیبر



نیروهای تخریب در عملیات خیبر



نیروهای تخریب در عملیات خیبر



سفره وحدت تخریب - قبل از عملیات کربلای ۳



بازدید شهید خرازی از نیروهای تخریب در حال آموزش، دو ماه قبل از عملیات کربلای ۳



نیروهای تخریب در عملیات کربلای ۴



نیروهای تخریب در عملیات کربلای ۴



نیروهای تخریب در عملیات کربلای ۵





